ویژه‌نامه

یک سالگی

مبارزات مدنی زنان علیه طالبان

نیمروز

سال ششم، شماره ۱۵۴،
دوشنبه، ۲۴ اسد ۱۴۰۱، ۱۵ آگست ۲۰۲۲

❀ گفتگو با: دکتر محمد امین احمدی و دکتر زکیه عادلی
❀ مقالاتی از: منیژه باختری، زهرا سور اسرافیل، محمدطارق سعیدی، سپیده‌دم امید، زرقا یفتلی، نیلوفر صدیقی و آرزو گلستانی
❀ با گزارش‌های: نرگس سادات، حسین احمدی، امان میرزایی، مصطفی بهین، نیما و آوش مهربان
❀ و روایت‌هایی از: رویا رضوان، ثنا رحیم محتسب‌زاده، حمزه الفت، زهرا سالومه، آقای آتش، محمد مصطفی محمدیار، سهیلا کریمی و پریسا آزاده

درنگی بر چرایی

سقوط به سیاهی

رویکرد نیمرخ

۱۵ آگوست، یک‌سالگی سقوط حکومت فاسد و نامشروع "اشرف‌غنی" در افغانستان نیست. فراتر از آن است و ویران کننده‌تر. اگر بحث سقوط حکومت فاسد اشرف غنی باشد، واقعیت این است که اشرف غنی از همان ابتدا، پایه‌های مشروعیت مردمی‌اش می‌لنگید. درد فقدان مشروعیت تا روز آخر برای "غنی" استخوان‌سوز بود. حکومت‌داری او چنان غرق در فساد و غارت دارایی عامه بود که از نگاه مشروعیت اخلاقی به معنای واقعی کلمه نزد افکار عمومی سقوط کرده بود. سیاست‌ورزی اشرف‌غنی، خودکامگی رسوا و فاقد حداقل الزام‌های اخلاقی را به همراه داشت. برخوردی که همهٔ دار و ندار افغانستان را قربانی سودای سلطهٔ تباری کرده و همین حکومت غنی چند سال پیش‌تر از ۱۵آگوست ۲۰۲۱ دچار فروپاشی و سقوط اقتدار شده بود.

۱۵ آگوست، نباید یک‌سالگی سقوط جمهوریت در افغانستان معنا شود. چون واقعیت امر این است که ارزش‌های اساسی و بنیادین نظام جمهوریت در انتخابات ۲۰۱۴ نقض شد و قالب تهی کرد. جمهوریت پس از رسوایی در انتخابات ۲۰۱۴ در افغانستان یک اسم بی‌مسما بیش نبود. نظام جمهوری منهای الزامیت رأی و ارادهٔ سیاسی مردم، معنا ندارد. نظام جمهوری منهای حاکمیت قانون و همین‌گونه منهای پاسخگویی به مردم، نمی‌تواند چیزی غیر از یک پوشهٔ خالی باشد. حاکمیت قانون و اصل پاسخگوی دولت و حکومت به مردم همانند مشروعیت انتخابی، از ۲۰۱۴ به بعد در افغانستان رسماً تعطیل شده بود. قانون اساسی یک جوک بی‌مزه بود و سلیقهٔ سکان‌دار قدرت. نباید مردم و شهروندان افغانستان فراموش کنند که ارزش‌های نظام جمهوریت چنان قربانی سلیقه و خودکامگی بود که در سال‌های اخیر، اصطلاح "جمهوریت سه نفره" به عنوان نام دیگر حکومت فاسد اشرف‌غنی در افکار عمومی جا افتاده بود. برای همین جمهوریت نیز قبل از ۱۵آگوست قالب تهی کرده بود.

۱۵آگوست، یک‌سالگی سقوط یک سرزمین با بیش از ۳۰میلیون انسان‌اش در کام یک گروه تروریستی است. گروهی که با تمام ارزش‌های حقوق‌بشری سر دشمنی دارد. اما درد بزرگ این است که همین گروه تروریستی به پشتوانهٔ تعامل سیاسی استخباراتی با دولت آمریکا و متحدین غربی آمریکا بر افغانستان حاکم شده و این کشور را به کام نابودی و ویرانی سقوط داده‌اند.

این یک‌سالگی را اگر از منظر مردم افغانستان و آن‌چه بر سرنوشت‌شان آمده‌است ببینیم، ۱۵آگوست، پیش از هر امر دیگر، یک‌سالگی خیانت دولت آمریکا به مردم افغانستان است. ۱۵آگوست، پیامد و برآیند پشت کردن دولت‌های اروپایی به تعهدات الزامی و اخلاقی‌شان در قبال ارزش‌های حقوق بشری است. مبارزه با تروریزم و حمایت از حقوق بشر، شعارهای اصلی بودند که در بیست‌سال حضور نظامی_سیاسی دولت‌های اروپایی در افغانستان را در افکار عمومی مردم اروپا توجیه می‌کرد. اما در پایان این حضور بیست‌ساله، دولت‌های اروپایی به سیاق خیانت دولت آمریکا به مردم افغانستان، تمام تعهدات‌شان به کنوانسیون‌های بین‌المللی مرتبط به حقوق بشر پشت کردند و افغانستان را یک‌بار دیگر به کام یک گروه تروریستی سقوط دادند. درد بزرگ‌تر این‌که اکثریت قدرت‌های اروپایی در هماهنگی با آمریکا، این یک‌سال سیاه که مردم افغانستان هم‌چون قربانیان بی‌دفاع، اسیر یک گروه تروریستی شده‌اند، پیش از آن‌که به نگرانی‌های حقوق‌بشری در این کشور رسیدگی کنند، در پی سفیدکاری و باجدهی به طالبان‌اند. چکی سفید برای اعمال قدرت لجام گسیخته علیه مردم افغانستان. ارسال صدها میلیون دلار پول نقد، زیر نام کمک‌های بشردوستانه به هدف تحکیم حاکمیت یک گروه تروریستی و زمینه‌سازی سفر و مانورهای دیپلماتیک برای سران یک گروه تروریستی در اروپا و کشورهای منطقه، همه از نمونه‌های باجدهی و سفیدکاری طالبان توسط آمریکا و قدرت‌های مطرح اروپایی در یک‌سال اخیر بوده‌است.

۱۵آگوست از منظر مردم افغانستان، یادآور یک روز شوم و سیاه است. یادآوری روزی که افغانستان با تمام دار و ندارش به کام وحشت و ویرانی سقوط کرد. به کام وحشتی که هم‌چنان جریان دارد و جهانیان تماشاچیان انسان‌کشی، شکنجه، خشونت، تجاوز، کوچ اجباری و گونه‌های دیگر از جنایت‌های این وحشت حاکم شده بر افغانستان‌اند.

بیست‌سال پیش آمریکا و متحدین غربی‌اش در سازمان نظامی ناتو، به هدف مبارزه علیه تروریزم وارد افغانستان شدند. بازسازی، ایجاد نظام سیاسی مردم سالار، حمایت از ارزش‌های حقوق‌بشر و توسعهٔ بشری از مواردی بود که به عنوان مأموریت‌های دوم آمریکا و کشورهای غربی در افغانستان تعریف شده بود. از همین رو ۲۰ سال گذشته برای افغانستان یک فرصت طلایی برای عبور از جنگ و بحران به امنیت، صلح، ثبات و توسعه بود. در این فرصت اتفاق‌های بسیار مهم و ارزشمند در افغانستان رخ داد. برای اولین بار در تاریخ سیاسی این کشور قانون اساسی تدوین و نافذ شد که حق رأی را برای شهروندان افغانستان به رسمیت شناخت. مشارکت سیاسی را یک اصل تعریف کرد و فعالیت احزاب سیاسی و رسانه‌های آزاد را محترم شمرد. رعایت و احترام به اعلامیه جهانی حقوق‌بشر در متن قانون اساسی جدید درج و اذعان شد. اما فقدان تعهد جدی آمریکا و متحدین غربی‌اش به آن‌چه مأموریت‌شان تعریف می‌شد، سبب شد که در پایان کار همهٔ فرصت‌ها و دست‌آوردهای بیست‌سالهٔ افغانستان را قربانی یک تعامل استخباراتی با گروه تروریستی طالبان کنند.

حاکمیت دوبارهٔ طالبان بر افغانستان یک‌ساله شد. در این مدت افغانستان چیزی جز استبداد، خشونت، وحشت جمعی و فقر و فلاکت تجربه نکرده‌است. اما دشمنی و رویکرد ظالمانهٔ طالبان در قبال زنان چنان ویران‌گر بوده که فقط زنان افغانستان به عنوان قربانیان اصلی جنایت طالبانی آن را درک می‌توانند. چون زنان در این یک‌سال نه تنها مورد حذف مطلق اجتماعی و سیاسی قرار گرفته‌اند که به‌صورت فاجعه‌بار مورد شکنجه، قتل و تجاوز با ساحت عزت و کرامت انسانی‌شان نیز قرار گرفته‌اند.

حالا درد محرومیت از حق تحصیل، محرومیت از حق کار، محرومیت از حق سفر، حق حضور اجتماعی و سیاسی بماند به‌جای خودش.

با تمام خشونت و رفتار وحشیانهٔ طالبان، زنان تنها نیروهای مبارزهٔ مدنی علیه گروه تروریستی طالبان در جاده‌های کابل و چندین ولایت دیگر بوده‌اند. حضور اعتراضی که به هیچ عنوان برای زنان ساده نبوده، بلکه سنگین‌ترین قربانی‌های ممکن را از زنان گرفته‌است. سرکوب خیابانی، شکنجه، بی‌حرمتی و قتل، تاوان و بهای کمر شکن مبارزهٔ مدنی برای زنان بوده‌است. در تمام این یک‌سال سیاه، نه گروه تروریستی طالبان دست از دشمنی و حذف زنان برداشت و نه زنان آگاه افغانستان از مقاومت و مبارزهٔ مدنی علیه طالبان منصرف شدند. آن هم در روزگاری که همهٔ احزاب و جریان‌های سیاسی که در بیست‌سال گذشته تمام فرصت‌ها و امکان‌ها را در اختیار داشتند به یک‌بارگی، انگار ذوب شدند و به زمین رفتند.

در یک‌سال گذشته، مبارزهٔ مدنی زنان علیه طالبان محدود به خیابان‌های داخل کشور نماند. زنان افغانستان در سراسر جهان علیه گروه تروریستی طالبان صدای اعتراض بلند کرده‌اند. از جامعهٔ جهانی خواسته‌اند یک گروه تروریستی را به عنوان دولت مشروع افغانستان به رسمیت نشناسند.

***

رسانهٔ نیمرخ در یک‌سال گذشته را هم‌زمان که دست‌خوش فاجعهٔ سقوط و آوارگی ناخواسته بود، همواره تلاش کرد صدای اعتراض و فریاد دادخواهانهٔ زنان افغانستان را بازتاب دهد. از حضور ارزشمند و معنادار زنان حمایت کند. رویدادها و جنایت‌هایی که طالبان در حق زنان افغانستان روا داشت را ثبت و از طریق خبر، گزارش و تحلیل‌های روزانه اطلاع‌رسانی کند تا مبادا ظلم و جنایت طالبان علیه زنان در سایه و سیاهی وحشت طالبانی فراموش شود.

از همین روز نیمرخ با درک تمام درد و داغی که زنان افغانستان دچارش شده‌اند، به پاس حضور اعتراضی و مبارزهٔ مدنی ارزشمند زنان و به پاس هم‌صدایی با زنانی که در این راه قربانی‌های سنگین پرداخته‌اند، نام و عنوان این ویژه‌نامه را "یک سالگی مبارزهٔ مدنی زنان علیه گروه طالبان" مانده‌است. نمیرخ تلاش کرده‌است در گزارش‌های این ویژنامه، مهم‌ترین رویدادهای زندگی زنان در یک سال سیاه طالبانی را مرور کند. فرمان‌ها و احکامی که این گروه تروریستی برای انکار و حذف زنان بیرون داده‌اند را بازخوانی کند. از شکنجه، قتل و بی‌حرمتی به شخصیت و کرامت انسانی زنان افغانستان توسط طالبان تا آن‌جا که ممکن باشد پرده بردارد. در مصاحبه‌ها، روایت‌ها و تحلیل‌های این ویژه‌نامه، تلاش شده به کلیت یک فاجعهٔ بزرگ و ویران‌گر پرداخته شود.

۱۵آگوست، پیامد و برآیند پشت کردن دولت‌های اروپایی به تعهدات الزامی و اخلاقی‌شان در قبال ارزش‌های حقوق بشری است. مبارزه با تروریزم و حمایت از حقوق بشر، شعارهای اصلی بودند که در بیست‌سال حضور نظامی_سیاسی دولت‌های اروپایی در افغانستان را در افکار عمومی مردم اروپا توجیه می‌کرد. اما در پایان این حضور بیست‌ساله، دولت‌های اروپایی به سیاق خیانت دولت آمریکا به مردم افغانستان، تمام تعهدات‌شان به کنوانسیون‌های بین‌المللی مرتبط به حقوق بشر پشت کردند و افغانستان را یک‌بار دیگر به کام یک گروه تروریستی سقوط دادند.

© Aamir Qureshi/AFP/Getty Images

پیش‌مرگی سیاست غرب در سناریوی طالبان

گفت‌وگو با دکتر محمد امین احمدی، استاد دانشگاه و عضو پیشین هیات مذاکره کننده دولت جمهوری اسلامی افغانستان با گروه طالبان

اما این‌که مردم چه‌طور می‌توانند که به طالبان مشروعیت ندهند و یا چه کنند که زمینهٔ مشروعیت را از بین ببرند، این نیازمند مطالعه است، نیازمند بسیج و سازمان‌دهی اجتماعی است، نیازمند آگاهی قوی و فداکاری است، اگر این چیزها در جامعهٔ افغانستان وجود داشته باشد؛ نظر به تجربهٔ تاریخی که ما از افغانستان داریم حکومتی که توانایی لازم برای تأمین منابع خود را ندارد و مشروعیت مردمی لازم را هم نداشته باشد چندان قابل دوام نیست.

گفت‌وگو: امان میرزایی

نیمرخ: جناب دکتر، حاکمیت دوبارهٔ طالبان بر افغانستان یک‌ساله شد. در یک نگاه کلی سقوط نظام جمهوری و برگشت امارت را در یک خوانش تاریخی در ادامهٔ فروپاشی‌های بحران‌ساز برای افغانستان چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چرا نظام‌های سیاسی در این کشور شانس بقا و دوام نداشته‌است؟

دکتر احمدی: من فکر می‌کنم که ریشه در سه عامل دارد: ۱ـ هنوز مردم افغانستان نتوانسته‌اند تعریف و تصور مشترک از منافع خود داشته باشند، ۲ـ در راستای تصور مشترک از منافع خود نتوانسته‌اند برنامهٔ سیاسی مشترک برای دفاع از منافع خود ایجاد کنند. ۳ـ ساز و کار دولت و، نهادها و فرایندهای دولتی را که می‌توانند حافظ این منافع باشد به‌وجود آورده نتوانسته‌ان‌د. چیزی که امروزه از او تحت عنوان دولت‌سازی، ملت‌سازی و دموکراسی یاد می‌شود. یعنی ما در حقیقت به‌عنوان مردم افغانستان فاقد سه چیز هستیم. ۱ـ هویتی به نام ملت که اساساً بر اساس تصور از منافع و ارزش‌های مشترک به وجود می‌آید. تا یک تصور همگانی از منافع مشترک و ارزش‌های مشترک وجود نداشته باشد چیزی به نام ملت هم وجود نخواهد داشت. ۲ـ در راستای این منافع و ارزش‌های مشترک نتوانستیم دولت ایجاد کنیم، دولت به این معنا و مفهوم که از توانایی حفاظت از این منافع و ارزش‌ها برخوردار باشد. ۳ـ مالکیت خود را بر نهاد دولت تثبیت نتوانسته‌ایم، پس مالکیت مردم بر نهاد دولت و مسئولیت‌پذیری دولت در قبال مردم چیزی است که امروزه از آن تحت عنوان دموکراسی یاد می‌شود. این سه امر مهم را چون نتوانسته‌ایم ایجاد کنیم و یا این توانایی لازم را به‌دست نیاورده‌ایم، لذا شکست خوردیم، این شکست در این چهارچوب قابل فهم و تحلیل است.

نیمرخ: طالبان در یک سال گذشته، در کنار خشونت، کشتار مردم ملکی، کوچ اجباری، تصاحب دارایی و ملکیت شخصی مردم و صدها مورد قتل نیروهای امنیتی نظام جمهوری که گزارش‌های مستندش رسانه‌ای شده، مردم افغانستان را از حقوق مدنی سیاسی‌شان محروم کرده‌است. فعالیت احزاب را ممنوع کرده، نهادهای مدنی را فلج نموده و پروندهٔ آزادی بیان را بسته‌اند. طالبان با چنین سیاستی در افغانستان در پی چی هستند؟

دکتر احمدی: آن‌ها در واقع قدرت مطلقه می‌خواهند، قدرت مطلقه‌ای که می‌خواهد در بستر قومی و مذهبی تولید و توجیه کند. مذهب بر اساس تفسیر سخت و سختگیرانه. آن‌ها فکر می‌کنند که یک کشور، یک مردم را می‌شود بر اساس زور و بر اساس قدرت مطلقه متحد کرد و آن را سرپا نگه داشت، از فروپاشی نجات داد. چنین تصوری از مسئلهٔ قدرت، ملت و حکومت‌داری دارند. در همین راستا حرکت می‌کنند. بنابراین از نگاه طالبان، کثرت‌گرایی، جامعهٔ متکثر و متنوع و تعدد منابع قدرت اجتماعی یک تهدید است. تنوع و چندگانگی اساساً از نگاه طالبان یک تهدید است. لذا همه‌چیز را می‌خواهند بر اساس قدرت فردی امیرالمؤمنین و با تکیه بر قدرت قومی و مذهبی یک‌پارچه و یکسان‌سازی کنند. این فلسفهٔ سیاسی طالبان است. اما در این راستا منافع اقتصادی هم وجود دارد. ببینید افغانستان الآن سه منبع عمده و مهم دارد که برای اقتصاد بسیار مهم است در آینده، هر کس و گروهی که بر این سه منبع مسلط باشد، اقتصاد افغانستان را آن‌ها در اختیار دارند. ترانزیت، آب (به شمول زمین‌های قابل کشت که، قابلیت ایجاد فارم‌های کشاورزی را داشته باشد) و معادن. دیده می‌شود و شواهد بسیار وجود دارد که طالبان می‌خواهند بر این منابع تسلط کامل و بلامنازع داشته باشند. هم به لحاظ قومی و گروهی، هم به لحاظ صنفی. این‌ها چیزهایی است که طالبان به دنبال آن در افغانستان هستند.

نیمرخ: با توجه به آن‌چه از چیستی طالبان و چشم‌انداز سیاسی‌شان گفتید، چرا آمریکا و متحدین‌اش در سازمان ناتو با وجود دشمنی طالبان با ارزش‌های حقوق بشری و حقوق مدنی سیاسی مردم افغانستان در پی تعامل با گروه تروریستی‌اند؟ چرا حکومت‌های متمدن‌ترین کشورها، فرصت‌های سفر دیپلماتیک به یک گروره تروریستی فراهم می‌کنند. میلیون‌ها دالر به این گروه کمک نقدی می‌کنند تا در نابود کردن مردم افغانستان قدرتمندتر از پیش شوند؟

دکتر احمدی: بستگی دارد که این قضیه را از چه زاویه‌ای نگاه کنید! ۱ـ از نگاه سیاست‌مداران غربی، ۲ـ یا از یک نگاه انتقادی. از نگاه غربی‌ها: غربی‌ها فکر می‌کنند که در افغانستان به لحاظ جنگ موفق نبوده‌اند که از راه جنگ طالبان را شکست دهند که شکست داده نتوانستند و دیگر توانایی ادامهٔ جنگ در افغانستان را نیز ندارند. این را پیش از خروج گفته بودند، لذا راه صلح را با طالبان در پیش گرفتند، خودشان صلح کردند و می‌خواستند که بین نظام جمهوری و طالبان هم صلح صورت گیرد که موفق نشده و به شکست انجامید. پس اول سیاست سرکوب طالبان به صورت نظامی در برنامهٔ غرب نیست و همهٔ غربی‌ها از خورد و کلان‌شان، روشن‌فکر و غیر روشن‌فکر؛ آن را یک سیاست شکست خورده می‌دانند، غیر ضروری و غیر لازم. دوم، آن‌ها می‌گویند که ما برای حقوق بشر در هیچ‌جای دنیا نجنگیده‌ایم، وظیفه هم نداریم که برای حقوق بشر بجنگیم. اگر حقوق بشر مجوز جنگ باشد پس باید با چین بجنگیم به‌خاطر اویغورها؛ نمی‌جنگیم چون وظیفهٔ ما نیست برای حقوق بشر بجنگیم. تنها مسئلهٔ نسل‌کشی و ژنوساید هست که مداخلهٔ بشردوستانه در موردش وجود دارد که دل‌بخواهی است، یعنی وظیفهٔ قطعی و الزام‌آور تلقی نمی‌شود، مگر آن‌که شورای امنیت به اتفاق آرا قطعنامه صادر کند؛ آن‌هنگام دخالت الزام پیدا می‌کند، در غیر آن صورت الزامیت ندارد. پس آن‌ها برای حقوق بشر نمی‌جنگند و راه‌حل فشارهای سیاسی را با طالبان در پیش گرفته‌اند. در کنار همهٔ این مسائل، نکتهٔ سومی نیز خلق شده که مسئلهٔ کمک بشردوستانه به مردم گرسنهٔ افغانستان است. می‌گویند: این یک وظیفهٔ بشردوستانه است و باید انجام بدهیم که اگر انجام ندهند البته پیامدهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی هم دارد. کمک به مردم گرسنهٔ افغانستان آن‌ها را دچار پارادوکس کرده‌است، از یک‌سو به‌رسمیت نشناختن طالبان و از سوی دیگر، کمک کردن به مردم افغانستان. پیدا کردن راه‌حل عملی برای این پارادوکس سخت است و همهٔ این نکته‌هایی که عرض کردم دیدگاه غربی‌هاست. اما نکته‌ای که در پالیسی‌های غربی از قدیم نبوده و در سیاست آن‌ها اشتباه بوده؛ این است که غربی‌ها برای حمایت از حقوق بشر و دموکراسی در درازمدت، فاقد برنامه، پالیسی و سیاست هستند. هم‌چنین دچار تعارض و معیارهای دوگانه. این فقدان استراتژی و نداشتن برنامهٔ جدی برای حمایت از گسترش حقوق بشر و دموکراسی در سطح جهان باعث شده که غربی‌ها در این مسائل چندان موفق نباشند. مثلاً در زمانی که افغانستان در اشغال شوروی بود، برای غربی‌ها اولویت اول، شکست دادن شوروی بود به هر قیمت؛ لذا کمک‌های بی‌قید و شرط بدون توجه به عواقب آن، به جریان‌های گوناگون در افغانستان رساندند که از درون‌اش القاعده، طالبان ، داعش و بسیاری از گروه‌های افراطی دیگر به‌وجود آمد. از درون همان جریان‌های تحت حمایت غرب، این بدین علت بود که پالیسی خاصی نداشتند تا برنامه‌هایشان در راه حمایت از حقوق بشر و ارزش‌های انسانی سازگاری داشته باشد. هدف‌شان شکست شوروی بود و بدون برنامهٔ مدون، باعث پیامدهای سخت و ناگواری چون طالبان شدند. هم‌چنین آن‌ها در سطح منطقه، درک درست و روشنی از نزاع‌های اجتماعی درازمدت که در منطقه وجود دارد و منشاء آن بیشتر محرومیت‌های تاریخی، تبعیض‌ها، حکومت‌های سرکوب‌گر و استبدادی است، ندارند.

نیمرخ: طالبان از اولین روز حضور دوباره‌اش در کابل، دشمنی با زنان افغانستان را به عنوان یکی از اصلی‌ترین برنامه‌هایش اعلام و عملی کرده. در این مدت ده‌ها فرمان و دستور علیه زنان صادر کردند که در نتیجه، زنان حق کار، حق آموزش، حق سفر، حق پوشش و کلیهٔ فرصت‌ها برای حضور اجتماعی و مشارکت سیاسی را از دست داده‌اند. ولی همان‌گونه که می‌دانید در این یک‌سال، زنان تنها نیروی مبارزهٔ مدنی در جاده‌های کابل، هرات، مزار، بامیان و چند بزرگ‌شهر دیگر بوده‌اند. چرا طالبان با زنان سر دشمنی دارند و مهم‌تر این‌که چشم‌انداز به آیندهٔ مبارزات مدنی زنان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر احمدی: طالبان دشمنی ندارند ولی دیدگاه‌شان همین است که زن جایش در خانه است، زن را باید از جامعه حذف و در درون خانه‌ها حبس کنند، این در واقع همان ایدئولوژی، فرهنگ و سیاست طالبان است. فکر می‌کنند که بهترین راه و درست‌ترین روش همین است که زن در خانه باشد، احترام و عزت‌اش بیشتر حفظ می‌شود. جامعه نیز گویا از فساد پاک می‌ماند، آن‌ها جامعه را اساساً مردانه تصور می‌کنند، فکر می‌کنند عرصهٔ عمومی، مردانه است و ورود زن به این منطقهٔ عمومی، ورود به عرصهٔ ممنوعه است. این تفکرات غلط باعث شده که زنان از جامعه حذف شود و به درون خانه‌ها حبس شوند، از دست‌یابی به کمال و ارزش‌های انسانی دور بمانند. طالبان روش‌هایشان غلط است، تصور می‌کنند که شریعت یک سلسله محدودیت‌هایی را ایجاد کرده و آن‌ها بلد نیستند و نمی‌توانند برای آن محدودیت‌ها راه‌حل پیدا کنند. این‌ها مشکلات ساختاری است که در فرهنگ طالبان و تصور طالبان وجود دارد. اما آینده چه خواهد شد؟ اولاً، ما در عصر ارتباطات و دیجیتال قرار داریم. دوماً، خانم‌ها در بیست‌سال گذشته در افغانستان بسیار باسواد و به یک قشر مؤثر اجتماعی تبدیل شده‌اند. توانایی‌های زیادی را به‌دست آوردند، منتها متأسفانه در این یک‌سال آمدن طالبان، همهٔ نیروهای مؤثر از افغانستان خارج شدند، عده‌ای هم در افغانستان باقی مانده‌اند. عصر دیجیتال باعث می‌شود که توانایی‌ها در زنان افغانستان حفظ شود و این آگاهی در وجود زنان بماند، بلکه آگاهی‌ها روز به روز بیشتر شود؛ با توجه به آموزش‌هایی که در فضای مجازی وجود دارد. جای امیدواری است که این آگاهی با استفاده از ابزار و وسایل بیشتر شده و به یک قدرت اجتماعی تبدیل شود. مسئلهٔ زنان افغانستان، خوشبختانه از مسائل فرا قومیتی است و می‌توان مبنای اتحاد، هم‌دلی و هم‌فکری اقوام گوناگون افغانستان برای برنامهٔ مشترک مبتنی بر عدالت و برابری باشد.

> بنابراین از نگاه طالبان، کثرت‌گرایی، جامعهٔ متکثر و متنوع و تعدد منابع قدرت اجتماعی یک تهدید است. تنوع و چندگانگی اساساً از نگاه طالبان یک تهدید است. لذا همه‌چیز را می‌خواهند بر اساس قدرت فردی امیرالمؤمنین و با تکیه بر قدرت قومی و مذهبی یک‌پارچه و یکسان‌سازی کنند. این فلسفهٔ سیاسی طالبان است.

نیمرخ: جناب دکتر شما در یک مرحله، عضو هیئت مذاکره کنندهٔ جمهوریت با گروه طالبان بودید. با توجه به آن‌چه طالبان آن دوره در مورد راهکار سیاسی با شما درمیان گذاشته بود و هم‌چنان با توجه به رویهٔ یک‌سالهٔ این گروه در قبال وضعیت سیاسی کشور، وقتی طالبان از ساختن حکومت همه‌شمول گپ می‌زنند، منظورشان چه نوع حکومت است؟

دکتر احمدی: منظور از حکومت همه‌شمول برای طالبان یعنی همین حکومتی که الآن دارند، آن‌ها اعتقاد دارند و می‌گویند که یک مذهب فراگیر در افغانستان وجود دارد که مذهب حنفی است و یک قوم اکثریتی وجود دارد که پشتون هست و یک صنف مقتدر به نام روحانی وجود دارد که خودشان هستند و یک گروه جهادگر وجود دارد که غربی‌ها را شکست داده که باز هم خودشان هستند. این‌ها اساس محور قدرت در افغانستان است، طالبان می‌خواهند قدرت اصلی در دست این‌ها باشد، این‌ها می‌توانند دیگر اقوام را در بعضی جاهای قدرت شریک کنند. همهٔ اقوام افغانستان از نگاه طالبان اقلیت هستند، بنابراین در تصور طالبان، دولت همه‌شمول یک مفهوم بسیار ضعیف و یک مفهوم بسیار ناتوان است که نمی‌تواند راه‌حل برای مشکلات افغانستان باشد. ما روی مبحث مشارکت و جمهوریت با طالبان صحبت کردیم و آن‌ها در آن‌زمان حکومت همه‌شمول را قبول داشتند اما تعریف‌شان از همه‌شمول با آن چیزی که مدنظر ما بود بسیار تفاوت داشت.

نیمرخ: ظاهراً طالبان یک متنی را به‌نام نظام‌نامهٔ سیاسی‌شان تهیه کرده‌است. متنی که توسط رئیس دادگاه عالی و وزیر امر به معروف‌شان نوشته شده و ملا هبت‌الله رهبر گروه طالبان برای این متن مقدمه نوشته‌است. شما این متن را دیده‌اید؟ اگر آری، ارزیابی‌تان از این متنی که نظام‌نامه عنوان داده‌اند چیست؟ چنین دیدگاه در افغانستان زمینهٔ عملی شدن دارد؟

دکتر احمدی: پیش از این‌که این کتاب منتشر شود، من قانون اساسی طالبان را دو سال پیش به‌دست آورده بودم، مطالعه کرده و مقاله‌ای هم نوشته بودم در مورد نظام امارت و بارها آن را در سخنرانی و مصاحبه‌ها کم و بیش توضیح داده‌بودم، در همین راستا کتابی تحت نام جمهوریت و امارت از این جانب چاپ شده‌است. لذا دیدگاه طالبان را کاملاً بر اساس قانون اساسی و نوع تفکر سیاسی‌شان می‌دانستم. کتاب امارت اسلامی و نظام آن، نویسنده‌اش عبدالحکیم حقانی است که رئیس هیئت مذاکره کنندهٔ طالبان در دوحه بود و از دوستان نزدیک ملا هبت الله آخوندزاده است. فعلاً قاضی‌القضات نظام طالبان است. بالاترین مقام قضایی و دینی طالبان، بسیار آدم مؤثری است و این کتاب در حقیقت نظریهٔ سیاسی طالبان را که در قانون اساسی‌شان صورت‌بندی شده توضیح می‌دهد. این کتاب در دفاع از قانون اساسی‌شان است. من دیدگاه طالبان را بر اساس همان متن قانون اساسی‌شان توضیح داده بودم، حالا اگر این کتاب را یک طرف بگذارید و تحلیل مرا هم یک طرف؛ کاملاً منطبق با هم هستند. من بارها و بارها گفته بودم که نظام امارت قادر به حل مشکل افغانستان نیست. خودش بن‌بست ایجاد می‌کند، این را بارها در مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و حتی به خود طالبان نیز گفته بودم.

نیمرخ: آیا از آن‌چه در یک‌سال گذشته در بیرون از افغانستان از سوی دایسپورای افغانستان به عنوان دادخواهی برای مردم افغانستان انجام شده راضی هستید؟ و این‌که چه راهکارهایی برای مؤثریت تلاش‌های دادخواهانهٔ دایسپورا در بیرون از افغانستان پشنهاد می‌کنید؟

دکتر احمدی: نه رضایت‌بخش نیست و دلیل‌اش این است که دایاسپورا در خارج متأسفانه هنوز نتوانسته‌اند یک سازمان فرهنگی، اجتماعی قوی و منسجم ایجاد کند. دایاسپورا احتیاج دارد به این‌که خود را در قالب یک سازمان جهانی، که مالکیت، نمایندگی و مشارکت اکثریت آنان را داشته باشد، منسجم کنند و تا به این مرحله نرسند، از قدرت تأثیرگذاری کافی و لازم برخوردار نخواهند شد. باید یک سازمان داشته باشد که بیش از پنجاه هزار عضو داشته باشد و آن‌ها حق عضویت بپردازند و از این طریق، یک سازمانی به‌وجود خواهد آمد بر اساس مالکیت، نمایندگی و مشارکت آنان. این سازماندهی می‌تواند قدرت اجتماعی و قدرت تأثیرگذاری ایجاد کند. این اتفاق می‌تواند برای کل افغانستان قابل استفاده باشد. مردم افغانستان در همین چهارچوب می‌توانند خود را سازمان‌دهی کنند؛ در نتیجه آن قدرت مدنی شکل می‌گیرد و شکست‌ناپذیر می‌شود.

نیمرخ: با توجه به شناختی که از افغانستان و مناسبات سیاسی این کشور دارید، عمر حاکمیت یک گروه تروریستی چون طالبان در افغانستان چه‌قدر خواهد بود و مردم افغانستان، گروه‌های سیاسی و جریان‌های مقاومت نظامی چه راهکارهایی را می‌توانند برای مبارزهٔ بهتر علیه این گروه روی دست بگیرند؟

دکتر احمدی: من البته طرف‌دار مقاومت نظامی نیستم. لذا در این بخش چیزی نمی‌گویم. اما این‌که مردم چه‌طور می‌توانند که به طالبان مشروعیت ندهند و یا چه کنند که زمینهٔ مشروعیت را از بین ببرند، این نیازمند مطالعه است، نیازمند بسیج و سازمان‌دهی اجتماعی است، نیازمند آگاهی قوی و فداکاری است، اگر این چیزها در جامعهٔ افغانستان وجود داشته باشد؛ نظر به تجربهٔ تاریخی که ما از افغانستان داریم حکومتی که توانایی لازم برای تأمین منابع خود را ندارد و مشروعیت مردمی لازم را هم نداشته باشد چندان قابل دوام نیست.

برقع فقط چادر نیست!

حسین احمدی

برقع فرمایش شریعت اسلام نیست، برقع ریشه در فرهنگ و سنت پوشش زنان افغانستان ندارد، برقع صرف یک ابزار سیاسی است. این یک روش کنترل است که مدل نظام‌مند آن را در طرح حجاب و عفاف اجباری ولایت فقیه در ایران می‌بینیم.

«با خروج نیروهای نظامی ناتو از افغانستان ولسوالی‌های کشور یکی پس از دیگری به دست گروه طالبان سقوط می‌کرد و این نگرانی در ذهن من تقویت شده بودکه مبادا نظام جمهوری و ارزش‌های دموکراتیک نیز از بین برود. این هراس، کابوسی در من آفرید که جنگ‌جویان خون‌آشام طالبان را با ظاهر وحشتناک در خیابان‌های کابل تصور کنم و آن‌گاه شهری خالی از زنان، مادران و دخترانی که میان خریطه‌های آبی‌رنگ به نام برقع در جای‌جای شهر دیده خواهند شد. طالبان یعنی برقع! هیچ تصویر و تعریف دیگری ندارم.» این سخنان رودابهٔ ۲۴ ساله در شهر کابل است.

هنوز آخرین سربازان ناتو از افغانستان خارج نشده بودند که در (پانزدهم آگوست ۲۰۲۱ میلادی) محمداشرف غنی احمدزی، رئیس‌جمهور پیشین کشور و اعضای کابینهٔ او از کشور فرار کردند و کابل را به گروه تروریستی طالبان تحویل دادند. کابوس رودابه‌های این شهر به واقعیت بدل شد. (هفدهم آگوست ۲۰۲۱) سخنگوی طالبان از دوحهٔ قطر اعلام کرد که «رعایت حجاب اسلامی» برای تمام زنان افغانستان «اجباری» است. چند هفته بعد، کارزارهای تبلیغاتی گسترده به راه افتاد و سپس با نصب بنرها در سطح شهرهای کابل، هرات، قندهار و توزیع بروشور به مردم، تبلیغات برقع آبی و حجاب عربی با نقاب سیاه را دو نوع «حجاب اسلامی» برای زنان تعریف کردند.

حالا پرسش اساسی این‌است که چرا طالبان لباس زنان را نشانه گرفته و چرا برقع؟ زنان از برقع چه خاطراتی دارند؟ زنان علیه برقع چگونه مبارزه می‌کنند؟

تنوع؛ ارزش فرهنگی که طالبان تهدید می‌داند

رودابه، فعال مدنی ۲۴ ساله در کابل می‌گوید: افغانستان یک جامعهٔ متنوع و رنگارنگ است که از ده‌ها قوم، چندین دین، مذهب، چند زبان و جنسیت مختلف و رسم و سنت‌های متفاوتی ساخته شده که در واقعیت امر، این «تنوع» منشأ قدرت و زیبایی جامعه است. اما این تنوع در مکتب طالبان نه تنها ارزشی ندارد، بلکه به نحوی تهدید تلقی می‌شود. از همین‌رو، متوجه می‌شویم که طالبان ضمن دیگر امور سیاسی و اجتماعی، در مورد فرهنگ و به‌ویژه پوشش زنان در پی یکدست‌سازی هستند؛ اما تلاش برای یکدست‌سازی، تحمیل سلیقهٔ واحد بر جامعهٔ چندفرهنگی باعث ایجاد تنش خواهد شد.

محمد طارق، ۵۰ ساله، در بدخشان آموزگار است. او دلیل برخورد طالبان با زنان را آموزه‌های سنتی، قبیله‌ای و مدارس مذهبی می‌داند که بستر پیدایش و تقویت طالبان به‌شمار می‌روند. به گفتهٔ او، «طالبان از یک تفکر عقب‌ماندهٔ قبیلوی برخوردارند که اهمیت تنوع فرهنگی افغانستان را درک نمی‌کنند، فقط می‌خواهند مردان حضور داشته باشند و زنان را به بهانه‌های مختلف به حاشیه برانند. موضوع حجاب یکی از همین مسائل است که برای آن توجیه مذهبی می‌آورند، اما اهداف‌شان بیشتر سیاسی است.»

لینا حیدری، فعال حقوق زنان از هرات می‌گوید: «برقع پوششی نیست که در صدر اسلام رایج بوده و یا در دیگر کشورهای اسلامی رواج باشد، این فقط یک پوشش طالبانی است که زنان را از دین بیزار می‌کند.»

هرچند در مورد ریشهٔ اصلی برقع منبع معتبری را نیافتیم، اما در جریان تحقیق دریافتیم که برقع طالبانی با ساختار مشابه از مناطق شمالی هند بریتانوی که

اکنون مناطق قبایلی پاکستان است، می‌باشد و از طریق ولایت‌های جنوبی و شرقی وارد افغانستان گشته‌است.

بازار تولید و فروش برقع

جمیل ۴۳ ساله در شهر کابل، دکان برقع‌فروشی دارد. او حداقل پنج‌سال است که در موقعیت‌های مختلف شهر، لباس‌های زنانه فروخته‌است؛ اما سال گذشته پیش از آن‌که گروه طالبان به کابل برسند، او لباس‌های بلند، حجاب عربی و چند برقع آبی در دکانش اضافه کرده‌است.به گفتهٔ خودش پس از ورود طالبان به کابل، به‌خاطر رونق بازار برقع و حجاب عربی، پول خوبی اندوخته‌است. در ادامه می‌گوید: چادر برقع آبی در کارگاه‌های چین و اندکی نیز در پاکستان از پارچه‌های نخ و پلاستیکی تولید می‌شود که قبل از روی کار آمدن گروه طالبان در کشور، یک چادر برقع از ۳۰۰ افغانی تا ۵۰۰ افغانی به فروش می‌رسید و دکان‌های محدودی وجود داشت که هرکدام شاید در هفته یک چادر می‌فروختند. اما پس از آمدن گروه طالبان، قیمت و میزان فروش برقع چندین برابر شد و اکنون یک چادر برقع از یک هزار تا چندین هزار افغانی به فروش می‌رسد.

زنان در زیر برقع چه حسی دارند؟

خدیجه ۵۵ ساله باشندهٔ اصلی ولایت دایکندی است. از او در مورد پوشش برقع در روستاهای هزاره‌جات(ولایت‌های مرکزی افغانستان) پرسیدم. گفتم: خدیجه آیا می‌دانی از نظر طالبان تو حجاب اسلامی نداری و باید برقع بپوشی؟ پس از مکث، لبخندی زد و گفت: «چه‌طور می‌توانم برقع بپوشم، برقع گران است و مدلش گذشته.» با لبخند گفتم: اما طالبان دوباره برگشته و پوشیدن برقع اجباری است! خدیجه گفت: «نه، رواج برقع گذشته، دفعه قبلی که طالبان آمده بودند هم ما برقع را از امر طالبان نپوشیدیم، فقط برخی از خانم‌ها در مراسم عروسی از سر شوق برقع‌هایی را می‌پوشیدند که بلگگ و زری‌دار بود. بیشتر مادر داماد و مادر عروس می‌پوشیدند، برقع بسیار کم بود. من در عروسی یکی از خواهرانم برقع را از همسایه‌ام قرض گرفته پوشیدم.»

اما برای بسیاری از زنان در جنوب و شرق کشور، برقع چادری نیست که از سر شوق در مراسم عروسی پوشیده شود، بلکه یک پوشش اجباری و همیشگی برای زنان است.

لیمه زن میان‌سالی بود که عمرش را حدود ۴۰ ساله می‌گفت. لیمه آمده بود تا از دکان جمیل برقع جدیدی بخرد. او حتی هنگام صحبت برقع را از صورت‌اش برنداشت و همین باعث شد که چند دقیقه پس از مصاحبه نتوانستم او را از زنان دیگر تشخیص دهم، بیشترشان برقع آبی داشتند. لیمه گفت: «وقتی نوجوان شدم، مادرم یکی از برقع‌های آبی‌اش را قیچی زد و بر سرم انداخت، راحت نبودم، نمی‌توانستم با برقع راه بروم، همیشه زمین می‌خوردم؛ چون پیش رویم را نمی‌دیدم. کار کردن که بسیار سخت بود، حالا هم دشوار است، ولی به ما گفته‌اند: حجاب فرض است و برقع بهترین حجاب است.»

از او پرسیدم، اگر همین امروز برقع نپوشی چه اتفاقی می‌افتد؟ گفت «بی‌حجابی...» گفتم نه، بدون برقع، مثل زنانی که دارند از پیش دکان رد می‌شوند، لباس‌های سنتی یا مدرن پوشیده‌اند. پس از سکوت طولانی گفت: «قبلاً فقط مردان ما و پیرزنان می‌گفتند بپوش، حالا که امر امارت اسلامی است باید بپوشیم.»

لینا حیدری نیز تجربهٔ تلخی دارد: «متأسفانه در زمان رژیم قبلی گروه طالبان مدت بسیار کوتاهی [برقع] پوشیده بودم. اکثر خانم‌ها و دختران فامیل ما از این قفس استفاده می‌کردند. فکر می‌کنم پوشیدن برقع یک شکنجه روحی برای زنان است. برقع یک قفس است، مردان فقط زمانی رنج و سختی‌های آن را درک می‌توانند که خودشان مجبور شوند بپوشند، با آن راه بروند و کار کنند.»

از نظر او، فعالیت‌های زنان در زیر برقع محدود می‌شود. زنان نمی‌توانند با برقع در اجتماع و در نهادهای تحصیلی و اجتماعی حضور پر رنگ داشته باشند، این امر باعث صدمهٔ روانی بر زنان می‌شود، چه بسا اگر اجباری باشد «برای زنان احساس نارضایتی از جنسیت‌شان ایجاد می‌کند و از خود نفرت پیدا کرده، دچار ناامیدی و افسردگی می‌شوند، ممکن است دست به خودکشی بزنند.»

لینا افزود که تنها بحث‌های کلان سیاسی در مورد حجاب نیست، برقع ارتباطات روزمرهٔ ما را محدود می‌کند: «ما همیشه از طریق سخن و گفتار ارتباط برقرار نمی‌کنیم. ما با زبان بدن، با چشم، حالت چهره، لبخند و اشارهٔ دست و سر باهم‌دیگر پیام می‌رسانیم و این روش‌های ارتباطات را برقع از ما سلب می‌کند.»

پیوند طالبان با برقع

لینا حیدری بر این باور است که: «اگرچه طالبان می‌گویند فلسفهٔ حجاب اسلامی و برقع مصونیت زنان است، اما در حقیقت طالبان با برقع پیوند دگرگونه‌ای دارند. برقع باعث مصونیت زنان نمی‌شود. طالبان می‌گویند چادری از فحشا جلوگیری می‌کند تا مردان با دیدن زنان تحریک نشوند، نخیر، برقع نه تنها که از فحشا جلوگیری نمی‌کند، بلکه باعث به میان آمدن ناامنی، خشونت و جنایت‌های دیگر می‌شود. عوامل انتحاری و جنایت‌پیشگان می‌توانند آنرا بپوشند و دست به انتحار و انفجار بزنند. در فرانسه پوشیدن برقع و حجاب در اماکن عمومی ممنوع است تا هویت افراد معلوم باشد و مأموران امنیتی از وقوع جرم و جنایت جلوگیری کنند.»

برقع فقط چادر نیست!

منابع این گزارش فکر می‌کنند که برقع فقط یک چادر نیست بلکه ابزار سیاسی برای کنترل جامعه، حکم‌روایی بر بدن زنان، دخالت در حریم خصوصی شهروندان و حذف نیمی از نفوس جامعه از قدرت، اقتصاد و سیاست است.

لینا حیدری می‌گوید: «این یک سیاست کثیف طالبان است که به‌خاطر دسترسی به اهداف‌شان به مسائل حساسیت‌انگیز مثل حق آموزش و لباس زن دست می‌زنند تا افکار عمومی را از نظارت بر فساد، کم‌کاری و دیگر استبداد رژیم‌شان منحرف بسازند.»

رودابه می‌گوید: چون طالبان مشروعیت ملی و بین‌المللی ندارد، برای کنترل جامعه به مسأله‌سازی، جهت‌دهی افکار عمومی بر مسائل حاشیه‌ای و چندقطبی‌سازی جامعه نیاز دارد. چند قطبی شدن جامعه در مسائل فرهنگی یک گزینه است. به نظر او، طالبان با تبدیل کردن پوشش زنان به یک مسألهٔ داغ سیاسی، ضمن این‌که زنان را درگیر مسائل حاشیه ساخته تا در متن امور اجتماعی و سیاسی حضور نیابند، جامعه را چند قطبی می‌سازند. «برقع فرمایش شریعت اسلام نیست، برقع ریشه در فرهنگ و سنت پوشش زنان افغانستان ندارد، برقع صرف یک ابزار سیاسی است. این یک روش کنترل است که مدل نظام‌مند آن را در طرح حجاب و عفاف اجباری ولایت فقیه در ایران می‌بینیم. من لباس می‌پوشم، طالبان هم می‌گویند: لباس بپوش، اما اختلاف ما بر سر نوعیت پوشش است. طالب می‌گوید: فقط لباسی را بپوش که ما فرمان دادیم، حتیاگر همان برقع و نقاب سیاه را بپوشیم، بازهم گیر می‌دهند که چرا ماسک نزدی؟ چرا ماسک سیاه نپوشیدی؟ چشمانت معلوم است، چرا عینک زیبا پوشیدی؟ ساده بپوش! و این پرسش‌ها و بهانه‌ها پایان نمی‌یابد؛ چون طالبان یک گروه کوچک از مردان یک قبیله‌اند، اما افغانستان یک جامعهٔ ۳۵ میلیونی با ده‌ها قشر مختلف. پس ساده‌ترین کار همین است که نصف نفوس جامعه را با یک فرمان حذف کنند و این‌گونه کنترل جامعه برایشان راحت‌تر خواهد شد.»

رودابه در مورد چند قطبی شدن جامعه گفت: «پس از آمدن طالبان، بارها در محل کارم متوجه شدم که حتی هم‌کاران زن در مورد نوع پوشش به هم‌دیگر تذکر می‌دهند که لباس مناسب بپوش، در یک دانشگاه در غرب کابل، یک صفاکار زن در داخل دانشگاه به من تذکر داد که چادرت را درست سر کن! این یعنی، گروه طالبان در کمتر از یک سال حتی در محیط‌های آکادمیک کشور نیز موافقانی پیدا کرده‌اند که نه تنها خودشان را ملزم به پیروی از اوامر طالبان می‌دانند، بلکه احساس می‌کنند مسئول تطبیق فرمان‌های طالبان نیز هستند. این فاجعه‌است که زنان افغانستان به دسته‌های مخالف، موافق و به مأمور حجاب طالبانی تبدیل شوند، چون جامعهٔ چندقطبی هرگز قادر به سرنگونی طالبان نخواهد شد و اگر زنان به هر دلیلی حجاب اجباری طالبان را بپذیرند، اصول و قواعد نظام طالبانی نیز در جامعه استحکام می‌یابد؛ چه‌بسا که تبعیض جنسیتی و زن‌ستیزی رایج در افغانستان باعث می‌شود که مردان در مسألهٔ حجاب کنار طالبان بایستند و یا حداقل بی‌طرفی اختیار کرده و زنان را زیر برقع طالبانی تنها بگذارند. این‌جاست که دیگر امیدی برای تغییر، پیشرفت، توسعه، صلح، امنیت، آسایش و آرامش در این کشور باقی نمی‌ماند.»

مبارزه علیه حجاب اجباری

مرضیه ناطقی، ۲۳ ساله، مسئول لابراتوار تشخیصی یکی از شفاخانه‌های خصوصی کابل است. با آن‌که مرضیه نوع پوشش خود را تغییر نداده و با قاطعیت تمام می‌گوید: «ما حجاب اجباری را نمی‌پذیریم، اجازه نمی‌دهیم طالبان رنگ، اندازه و نوع لباس ما را تعیین کنند.» اما نگرانی‌اش این است که زنان به‌خاطر ترس از بی‌حرمتی جنگجویان طالب و یا هراس ازدست دادن کارشان، مجبور شوند برقع بپوشند. به گفتهٔ او، بارها جنگجویان گروه طالبان به عنوان مأموران امر به معروف و نهی از منکر در محل کارشان آمده‌اند و او مجبور شده‌است موهایش را پنهان کند، یا لباس‌اش را تنظیم کند. «این خودسانسوری به‌خاطر حفظ کارم بود.» اما او باورمند است که «محیط اجتماعی قابل سانسور نیست، عملاً می‌بینیم که زنان از طریق دادخواهی، تبلیغ و سرپیچی با رفتارشان به فرمایشات طالبان پاسخ منفی می‌دهند.»

مرضیه می‌گوید: «از هر طریقی باید علیه طالبان مبارزه کرد. اما روش من مبارزهٔ عملی است. من هر روز با لباسی از پیش پاسگاه امنیتی طالبان می‌گذرم که در دورهٔ دموکراسی می‌پوشیدم. این‌گونه می‌خواهم به طالبان بگویم: برقع طالبانی و نقاب سیاه عربی را نمی‌پوشم.»

محمد طارق می‌گوید: مبارزه مدنی و نپوشیدن برقع بهترین گزینهٔ مبارزه علیه این طرح است. اگرچه حرکت‌های مدنی در عصر طالبان سرکوب می‌شود، اما مدنیت نشانهٔ فرهنگ و وجه تفاوت ما با تحجر طالبان است.

گروه طالبان در هرات ابتدا پوشیدن برقع را «توصیه» در راستای حفظ حجاب اسلامی توصیف کرده بودند، اما زنان هرات برقع نپوشیدند، سپس طالبان برای کسانی که از فرمان پوشش برقع تبعیت نکنند «مجازات» تعیین کردند. اما خانم حیدری می‌گوید: هنوزهم زنان هرات در کوچه و بازار، در اماکن تفریحی، همان لباسی را می‌پوشند که قبلاً رایج بود. به گفتهٔ او، گروه طالبان فقط توانسته با گماشتن جنگجویانی مخصوص، برای بررسی پوشش زنان در اداره‌های دولتی، دانشگاه‌ها و محکمه‌های شهر برقع و نقاب سیاه را تحمیل کنند.

رودابه می‌گوید: مبارزه علیه حجاب اجباری، یک مأموریت گریزناپذیر است. زنان افغانستان مجبورند به‌خاطر برخورداری از حقوق و آزادی‌هایشان، به‌خاطر دوام زندگی‌شان، علیه طرح برقع به پا خیزند؛ هم‌چنان که دختران ایران پس از چهار دهه سکوت و مبارزه‌های پراکنده، اکنون تمام‌قد علیه حجاب اجباری ولایت فقیه ایستاده‌اند.

به گفتهٔ او، هر توجیه بی‌بنیاد مذهبی، سنتی و دلیل سیاسی پشت برقع باشد، طالبان با دخالت در حریم خصوصی شهروندان عمر خود را کوتاه‌تر می‌کنند. «ما عملاً دیدیم که در نخستین روزهای اعلام فرمان حجاب اسلامی، نه تنها زنان، بلکه نمایندگان همهٔ اقشار جامعه و حتی جامعهٔ جهانی واکنش نشان دادند. تا زمانی که طالبان در مورد حجاب فقط فرمان می‌دهند، جامعه نیز فقط در حد بیان واکنش و مخالفت خود را نشان خواهند داد، اما زمانی که طالبان عملاً در شهرها و روستاها محتسبان را به عنوان نیروهای امر به معروف و نهی از منکر مؤظف کردند تا فرمان‌های این گروه در مورد زنان را تطبیق و در حریم خصوصی مردم دخالت کنند، تنش به شکل درگیری فیزیکی ایجاد می‌گردد. وقتی دختری به‌خاطر لباس‌اش در خیابان، توسط طالبان شلاق می‌خورد، قطعاً در دل شاهدان صحنه و خانوادهٔ همان دختر، تنفر خلق می‌شود. اما از آن‌جا که طالبان برای حفظ قدرت نیازی به محبوبیت اجتماعی نمی‌بینند؛ با تکرار این شلاق‌ها نفرت مردم را گسترش می‌دهند. بدون شک، با افزایش عقده‌ها و نفرت و بی‌زاری مردم از طالبان، جامعه نقشهٔ سرنگونی طالبان را خواهد ریخت. وقتی هدف، سرنگونی طالبان و براندازی یک نظام ظالم و تروریست باشد، برای رسیدن به این هدف، توسل به هر وسیله‌ای توجیه‌پذیر است. به‌همین خاطر باور دارم برقع فقط کابوس ما زنان نیست، بلکه سیاه‌چاله‌ای‌است که اگر مردم درایت به خرج دهند، خود طالبان در آن غرق خواهند شد.»

فرمان‌های گروه طالبان علیه زنان

آوش مهربان

گروه طالبان در طول یک‌سال گذشته برای کنترل کشور به جای تدوین و تطبیق قوانین، بر فرمان‌های کتبی و شفاهی متوسل شدند که از لحاظ منبع ناهماهنگ، از لحاظ محتوا ضد انسانی، تبعیض‌آمیز و از لحاظ بازخورد اجتماعی باعث گسترش نفرت و تفرقه در جامعه بودند.
نیمرخ به طور نمونه به ۱۲ فرمان این گروه در بخش‌های مختلف اشاره می‌کند که به‌خاطر محدودسازی فعالیت‌های زنان و محرومیت آنان از مشارکت در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صادر و اعمال شده‌اند.
نوت: این فرمان‌ها در جریان یک‌سال بر اساس نشر فرمان‌های رسمی رهبر و یا کابینهٔ طالبان از سوی سخنگویان و شبکه‌های خبری تحت کنترل این گروه و یا در مواردی به گزارش‌های مستند رسانه‌های داخلی نگاشته شده‌است.

۱. منع آموزش دختران
وزارت معارف گروه طالبان به تاریخ ۲۶ سنبله ۱۴۰۰، پس از ۳۳ روز تعطیلی مکتب‌ها فرمان داد: «به اطلاع تمام مکاتب ابتدایی، لیسه و مدارس رسمی طبقهٔ ذکور رسانیده می‌شود، تا روند آموزشی خویش را سر از تاریخ ۲۷ سنبله آغاز کنند. بنابراین تمامی استادان و شاگران طبقهٔ ذکور باید به مکاتب خویش حاضر شوند.»
بر اساس این فرمان، مکاتب ابتدایی دخترانه نیز بازگشایی شد، اما دانش‌آموزان دختر در دوره‌های متوسطه و لیسه (از صنف ششم تا دوازدهم) از حق آموزش محروم شدند.
پس از حدود ۹ ماه از ممنوعیت آموزش دختران دوره‌های متوسطه و لیسه، به تاریخ ۷ جوزای ۱۴۰۱ گروه طالبان اعلام کردند که یک کمیته به ریاست عبدالحکیم حقانی، رئیس دادگاه عالی طالبان ایجاد شده تا روی برنامهٔ بازگشایی مکاتب دخترانه کار کنند. اما مکاتب دخترانه هنوز بسته‌است.

۲. منع زنان از کار بیرون خانه و مشارکت سیاسی
در دولت جمهوری ۲۸ درصد کارکنان خدمات ملکی دولت را زنان تشکیل می‌دادند. پس از روی کار آمدن گروه طالبان، بدون لایحه و فرمان رسمی زنان از کار در بخش‌های نظامی، خدمات ملکی، هوانوردی، هنر، ورزش و تجارت منع شدند. اما زنان در بخش‌های آموزش و صحت هم‌چنان حضور داشتند. کمیسیون اصلاحات اداری در کابل، ۱۱۰ کارمند زن را در ماه حمل ۱۴۰۱ و ریاست کار و امور اجتماعی ولایت بلخ ۱۵۰ کارمند زن را که آموزگاران و مدیران مهدکودک‌ها بودند در ماه جوزای ۱۴۰۱ به شکل دسته‌جمعی اخراج کردند. روزنامه گاردین روز دوشنبه، ۲۷ سرطان، گزارش داد که وزارت مالیهٔ طالبان به کارمندان زن در این وزارت دستور داده به جای خود یک مرد از اعضای خانواده‌شان را بفرستند، سخنگویان طالبان این گزارش را تأیید کردند.

۳. حجاب اجباری وزارت تحصیلات عالی طالبان ۲۰ سنبله ۱۴۰۰ با نصب بنرها در دانشگاه‌های دولتی حجاب عربی با نقاب سیاه را پوشش اجباری برای دانشجویان دختر و شرط بازگشایی دانشگاه‌ها به روی دختران اعلام کرد. کارزار حجاب اجباری طالبان ۱۶ جدی ۱۴۰۰ با نشر پوسترهای تبلیغاتی در جاده‌های شهر کابل آغاز شد. در پوسترهایی که طالبان توزیع کردند، به سه زبان (فارسی، پشتو و عربی) نوشته بود: «بر اساس حکم شریعت، زن مسلمان باید حجاب را رعایت نماید.»
در این فرمان، طالبان دو نوع پوشش برای زنان تعیین کردند: چادر برقع و حجاب عربی با نقاب سیاه.
رهبر طالبان ۱۷ ثور ۱۴۰۱ فرمان داد: چادری (برقع) بهترین نوع حجاب شرعی است. لباس و چادر سیاه هم حجاب شرعی است اگر تنگ و چسب نباشد. اگر زنی حجاب شرعی را مراعات نکند، باید خانه‌اش شناسایی شود، سرپرست آن زن احضار و سه روز زندانی شود و به محکمه معرفی گردد تا رسماً جزا داده شود.»
۲۹ ثور ۱۴۰۱ مجریان زن در شبکه‌های تلویزیونی با صورت پوشیده ظاهر شدند. سپس رسانه‌ها اعلام کردند که وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان شبکه‌ها را مجبور کرده تا مجریان زن را اخراج کنند و یا با صورت پوشیده با ماسک و حجاب سیاه عربی ظاهر شوند.

۴. لغو نهادها و قوانین حمایت از زنان
گروه طالبان به تاریخ ۲۴ اسد ۱۴۰۰ به کابل رسید، ۲۳ روز بعد به تاریخ ۱۶ سنبله، کابینهٔ سرپرست‌اش را اعلام کرد که در آن وزارت امور زنان وجود نداشت. وزارت امر به معروف و نهی از منکر گروه طالبان به تاریخ ۲۶ سنبله ۱۴۰۰، با ۷۰۰۰ مأمور در ساختمان وزارت امور زنان فعال شد. صادق عاکف مهاجر، سخنگوی این وزارت در ماه سرطان ۱۴۰۱ به روزنامهٔ لوموند گفت: وزارت امر به معروف و نهی از منکر «مهم‌ترین» وزارت‌خانهٔ طالبان است و حتی «در جایگاهی بالاتر از وزارت‌های داخله و دفاع» این گروه قرار دارد.
کتاب «امارت اسلامی و نظام آن» نوشتهٔ عبدالحکیم حقانی، قاضی‌القضات طالبان در ۳۱۲ صفحه به زبان عربی منتشر شد و حکم مانفیست این گروه را دارد که در آن زنان از حقوق بشری، آزادی‌های مدنی و مشارکت سیاسی محروم شده‌اند.
ملا هبت‌الله آخندزاده، رهبر طالبان ۵ اسد ۱۴۰۱ در قندهار در مورد قوانین فرمان داد که «قوانین نوشته شده از سوی بشر قابل تطبیق نیست. مثل دورهٔ جمهوریت ایجاد قوانین به خواست مردم امکان ندارد. فقط و فقط حکم الله قابل تطبیق است و حل تمام مشکلات بر اساس شریعت است و تمام تصامیم مطابق به شریعت گرفته می‌شود.»

۵. محدودیت بر سفر و گشت‌وگذار زنان
وزارت امر به معروف و نهی از منکر گروه طالبان ۵ جدی ۱۴۰۰ اعلام کرد که رانندگان وسایط نقلیه حق ندارند زنان بدون حجاب شرعی(برقع و حجاب عربی با نقاب سیاه) را سوار کنند. در این فرمان تأکید شده بود که زنان بدون یک مرد محرم حق ندارند به فاصلهٔ بیش از ۲۷ کیلومتر سفر کنند.
ذبیح‌الله مجاهد، ۸ حوت ۱۴۰۰ در یک نشست خبری در کابل اعلام کرد: «دختران بدون محرم نمی‌توانند به بورسیهٔ تحصیلی بروند، حضور محرم در سفرهای خارج از کشور برای زنان (حکم شرعی) است.»

۶. ممانعت از خرید و فروش زنان در بازار
مأموران امر به معروف و نهی از منکر گروه طالبان ۲۴ جوزای ۱۴۰۱ در شهر هرات، به فروشگاه‌ها و حتی مالکان فروشگاه‌های لوازم زنانه هشدار دادند که پس از این زنان بدون محرم را به دکان‌های‌شان اجازه ندهند و به آنان چیزی نفروشند.

۷. محدودسازی دسترسی زنان به خدمات صحی
ریاست امر به معروف و نهی از منکر گروه طالبان، ۱ جدی ۱۴۰۰ ورود زنان بدون محرم به مراکز صحی در ولایت غزنی را ممنوع کرد. سپس در ولسوالی مقر این ولایت همراهی زن بیمار توسط زن دیگر خانواده در شفاخانه‌ها را «غیراخلاقی» و «غیرشرعی» اعلام کرده به دکترها دستور دادند تا از معاینه و تداوی زنان بیمار بدون محرم خودداری کنند.
وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان ۲۸ ثور ۱۴۰۱ با نشر اعلامیه‌ای گفت: به مسئولان صحی ولسوالی نازی ولایت ننگرهار دستور داده شده که زنان بیمار بدون محرم و زنان بدون حجاب شرعی را اجازهٔ داخل شدن به شفاخانه ندهند.

۸. منع دسترسی زنان به عدالت
محکمهٔ استیناف گروه طالبان در ولایت هرات ۲۵ جوزای ۱۴۰۱ اعلام کرد که «زنان حق ندارند علیه شوهران‌شان در دادگاه شکایت کنند، چون محاکم طالبان به شکایت‌های زنان در مورد خشونت‌های خانوادگی رسیدگی نمی‌کند.»

۹. منع انتقاد و اعتراض علیه طالبان و تعیین مجازات
پس از روی کار آمدن گروه طالبان زنان تنها نیروی مدنی معترض و منتقد طالبان بودند که به گزارش عفو بین‌الملل و سازمان ملل متحد، طالبان با زنان معترض از طریق اعمال خشونت‌های حاد هم‌چون اختطاف، بازداشت خودسرانه، شکنجه، اعتراف اجباری، تهدید خانواده و قتل برخورد کردند.
در حالی که مردم و جامعهٔ جهانی از خفقان آزادی بیان در افغانستان نگران بودند، گروه طالبان به تاریخ ۳۰ سرطان در فرمان جدید منسوب به ملا هبت‌الله آخندزاده، رهبر این گروه گفت: «برای همهٔ افراد و رسانه‌ها انتقاد از طالبان (شرعاً حرام و ممنوع) است و نقد و انتقاد از این گروه (مجازات) در پی دارد.»

۱۰. منع زنان از ورود به مسجد
برای نخستین‌بار در تاریخ دین اسلام، ۲۷ جوزای ۱۴۰۱ طالبان در شهر هرات فرمان دادند که «نماز خواندن زنان در مسجد حرام است.» جنگجویان طالبان در چندین مسجد از اشتراک زنان به نماز جمعه جلوگیری و اعلام کردند که «زنان حق خواندن نماز در جماعت را ندارند.»

۱۱. منع زنان از صرف غذا در رستورانت
مأموران امر به معروف و نهی از منکر گروه طالبان ۲۲ جوزای ۱۴۰۱ در ولسوالی دشت قلعه ولایت تخار به رستورانت‌ها و شیریخ فروشی‌ها دستور دادند که «به زنان غذا و شیریخ ندهید، شرعاً حرام است.»

۱۲. فرمان ویژهٔ رهبر طالبان در مورد حقوق زنان
طالبان ۱۲ قوس ۱۴۰۰ فرمان ویژه‌ای منسوب به ملا هبت‌الله آخندزاده، رهبر این گروه در مورد حقوق زنان را در شش ماده و چهار جزء منتشر شد.
رهبر طالبان در فرمان ویژه‌اش حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و خواست‌های اساسی زنان را نادیده گرفته در مورد شش موضوع مرتبط به ازدواج: نکاح، مهر، بد دادن، عدت، میراث و چندهمسری منحیث حقوق شرعی و اسلامی زنان تأکید داشت.
رهبر طالبان در نخستین مادهٔ این فرمان گفته‌است: «رضایت دختران بالغ (سن بلوغ طبق قوانین اسلامی برای دختران ۹ سالگی است) در هنگام نکاح ضروری است، کسی حق عقد نکاح یک زن بالغ با جبر و اکراه را ندارد.»
رهبر طالبان «بد دادن» را ممنوع کرده گفت «زن مال نیست، انسان آزاد و اصیل است، به بد داده نشود.»
رهبر طالبان بر حفظ مدت شرعی برای نکاح مجدد زنان تأکید کرده گفت: «هرگاه این عدت کامل شود، مردان خانوادهٔ شوهر فوت‌شدهٔ یک زن حق ندارند بدون رضایت‌اش او را به نکاح بگیرند.»
رهبر طالبان در مورد مهر گفت: «گرفتن مهر از شوهر جدید، حق شرعی زن بیوه است.»
در مورد حق میراث، رهبر طالبان گفت که زن «به طور فرضیت و عصبیت» حق دارد از مال شوهر، فرزند و پدرش سهم ببرد.
رهبر طالبان در مورد چندهمسری گفت: «کسی که چند زن دارد، مکلف است حقوق همهٔ زنان را مطابق حکم شرعی بدهد و در بین‌شان عدل قائم کند.»

روایت سقوط؛ ما وطن را از دست داده‌ایم

رویا رضوان

اگر جهان افغانستان را هم‌چنان نادیده بگیرد و نیروهای مؤثر جامعهٔ سیاسی افغانستان، حول محور یک روایت مدرن و مدنی جمع نشوند و کاری برای افغانستان نکنند، افغانستان صفحهٔ سیاه تاریخ معاصر جهان خواهد شد.

روز یک‌شنبه بود، بیست و چهارم اسد ۱۴۰۰. با همسر و یکی از دوستان‌مان در دفتر کارش در گولایی دواخانه نشسته بودیم و در مورد سفر احتمالی به هند بحث می‌کردیم. روز قبل‌اش پاسپورت‌هایمان را برای ویزا به شرکتی داده بودیم که قرار بود ویزای هندوستان بگیرد. محاسبه‌مان این بود که کابل یا مانند ولایت‌های دیگر به طالبان واگذار خواهد شد، یا گفت‌وگو خواهد شد و طالبان بخش عمدهٔ قدرت را به‌دست خواهند گرفت. جنگ می‌توانست یک احتمال باشد؛ در نتیجه گمان می‌کردیم داشتن یک ویزای احتیاطی از کشورهای همسایه، به نفع باشد. به دوست‌مان از برچی زنگ آمد. وقتی تماس قطع شد گفت: احتمالاً حوزه هجدهم را طالبان گرفته باشند. شاک شده بودم، برایم غیر قابل باور بود. باور این‌که کابل فوراً و بی‌هیچ مقاومتی، به طالبان تسلیم داده شود در ذهن کسی نمی‌گنجید. حس وحال همان شبی را داشتم که اسماعیل‌خان فرماندهٔ نیروهای مردمی هرات بر اساس یک دسیسه به دست طالبان افتاده بود و شهر هرات که خانواده‌ام در آن زندگی می‌کرد، سقوط کرده بود. شب سقوط هرات از نگرانی خوابم نمی‌برد، سرم درد می‌کرد، طوری‌که احساس می‌کردم چشمانم از حدقه بیرون می‌زند. آن شب در میان خواب و بیداری و دیدن کابوس‌های وحشتناک سحر شد و سبا هنگام وقتی صدای مادرم را از تلفن شنیدم آرام‌تر شدم.

به خانواده و دوستان‌مان که در برچی بودند زنگ زدیم، کسی خبر دقیق نداشت، شایعه‌های مختلفی دست به‌دست می‌شد. از دفتر بیرون شدیم، محاسبهٔ ما این بود که اگر خبر سقوط حوزه هجدهم درست باشد، یکی از مسیرهای ورود طالبان می‌توانست از وردک و از استقامت جادهٔ استاد مزاری باشد، برای همان از مسیر پل سرخ طرف شهرک حاجی نبی و از آن‌جا به سمت برچی حرکت کردیم؛ چهرهٔ شهر یک‌باره تغییر کرده بود. ترس، سردرگمی و ناامیدی در چهرهٔ همه دیده می‌شد. هر کسی به یک سمتی می‌دوید، انگار این خبر در همهٔ شهر پخش شده بود که قصه پایان یافته‌است. تمام سرک‌ها از هجوم موتر بند بود. نیروهای دولتی حضور نداشتند و کشور عملاً فاقد یک دولت شده بود. مردم، هر کسی در فکر امنیت خویش بود. همه از یک‌دیگر می‌ترسیدند. به‌یاد شعر لاجوردین شهری افتادم که می‌گفت: « ز بی‌قراری این خلق می‌توان فهمید؛ کسی معامله‌ای کرده بر شرافت شهر.» خانه رسیدیم. اخبار را از تلویزیون دنبال می‌کردیم. به دوستان و آشنایان‌مان زنگ می‌زدیم، هر کس هر چیزی شنیده یا دیده بود تعریف می‌کرد. کسی می‌گفت: قبل از این‌که طالبان بیایند نظامیان حکومتی حوزه را ترک کرده و فرار کرده‌اند، دیگری می‌گفت: خبر دروغ است کابل را به این آسانی گرفته نمی‌توانند و بعضی‌ها هم می‌گفتند: طالبان کابل را گرفته‌اند. آن روز، شب شد و آن شب هم با نگرانی گذشت. صبح وقتی بیدار شدم فیسبوک‌ام را که باز کردم دیدم بیرق سفید طالبان به‌جای بیرق سه رنگ افغانستان روی ارگ قراردارد و اشرف غنی رئیس‌جمهور وقت افغانستان، بی‌هیچ مقاومت و ایستادگی؛ گویا پروژهٔ سقوط را تا آخرین دم مدیریت کرده و پس از آن‌که مطمئن شده که شیرازه‌های نظام از هم پاشیده و ارتش، پلیس و امنیت از هم پاشیده و امکان صف‌آرائی در برابر طالبان را ندارند، با تعدادی از نزدیکان‌اش کشور را ترک کرده. به عنوان یک شهروند زن افغانستان شاک شده بودم. نه می‌توانستم گریه کنم و نه می‌توانستم حرف بزنم. اصلاً نمی‌توانستم به چیزی فکر کنم، برایم غیر قابل باور بود. در حالی که تمام ولایات افغانستان به طالبان واگذار شده بود ولی همیشه با خودم فکر می‌کردم که کابل را حتماً به طالبان نمی‌دهند. چند روزی از خانه بیرون نشدم، از طریق شبکه‌های اجتماعی اخبار را دنبال می‌کردم، بی‌اختیار اشک می‌ریختم. نمی‌توانستم باور کنم. همسرم گفت: در دفتر کدام اسناد یا وسایلت نمانده؟ گفتم: هست چرا؟ گفت: شاید طالبان اجازه ندهند بعد از این زنان در دفاترشان کار کنند. اصلاً تا حال به این موضوع فکر نکرده بودم، این بدترین چیزی بود که می‌توانستم بشنوم. ما نسل پس از ۲۰۰۱ بودیم و تصور این‌که طالبان نیم نفوس کشور را از تمام حقوق انسانی‌شان محروم کنند برایم باور کردنی نبود.

چهارمین روز سقوط کابل خانوادهٔ خواهرم از هرات آمدند تا عازم دیار هجرت شوند. وقتی به همراه وی به بازار رفتیم که خرید کنیم، چهرهٔ متفاوت شهر را کاملاً دیدم. یک شهر کاملاً مردانه، با کمتر زنی در خیابان، مملو از آدم‌هایی که حوصلهٔ هیچ سخنی را نداشتند: سرگشته، در فکر و سرگردان. یکی از دکان‌داران گفت: خدا را شکر که بالاخره دو تا خانم را دیدم.

۲۱ آگوست، ششمین روز حکومت طالبان رفتم دفتر، درحالی‌که می‌دانستم طالبان همه‌جا و در هر ادارهٔ دولتی حضور دارند؛ اما رفتم. نمی‌دانم از شانس من بود و یا هنوز نوبت متلاشی شدن دفتر ما نرسیده بود که طالبان آن‌جا نبودند. چهار نفر از همکارانم در شعبهٔ ما حضور داشتند. مدیر دفترمان با شگفتی پرسید: «چه‌طور توانستی که بیایی؟ آمدنت واقعاً تاریخی است؛ ولی تو فعلاً باید بروی که اگر طالبان بیایند هم تو را می‌کشند، هم ما را.» کامپیوترم را روشن کردم، فایل‌های شخصی‌ام را حذف کردم و وسایل شخصی‌ام را که آن‌جا بود برداشتم. از همکارانم که مدت ۵ سال یک‌جا کار کرده بودیم، خداحافظی کردم؛ چون فکر می‌کردم که آن آخرین دیدار ما باشد. دفترم را ترک کردم. پل سرخ که رسیدم دیدم که این نبض تپندهٔ کابل؛ روح، نَفَس و هیجان‌اش را از دست داده. ماه‌رویان کابل خانه‌نشین شده و دیگر از جوانان کافه‌نشین خبری نبود، شاید آن‌ها نیز در میدان هوائی برای فرار شانس‌شان را می‌آزمودند. موترهای تونس پل سرخ به سمت برچی، بر خلاف همیشه ساکت بودند. سرنشینان همه با ناامیدی، هر کدام به جایی خیره شده بودند و تلاش داشتند با این اتفاق وحشتناک کنار بیایند. بعد از آن تقریباً هر دو یا سه روز یک‌بار بیرون می‌رفتم؛ چون کارهای زیادی بود که باید انجامش می‌دادم. روزی که خواهرم با خانواده‌اش افغانستان را ترک می‌کرد تا میدان هوایی همراهی‌شان کردم. میدان هوایی چیزی شبیه یک فیلم وحشتناک بود. گویا تمام مردم شهر برای فرار آن‌جا جمع شده بودند. فاصله میان خط طالب و نیروهای امنیتی نزدیک بود. هر دو فیر می‌کردند. به محض رسیدن ما گلوله‌ای در نزدیکی‌مان اصابت کرد. صورت واقعی سقوط یک کشور را می‌توانستیم آن‌جا شاهد باشیم. خانوادهٔ خواهرم قبلاً هماهنگ شده بود که راحت‌تر وارد میدان شوند؛ برای همین، آن‌ها کمتر منتظر ماندند؛ ولی در همین مدت کم، زیر گرد و خاک گم شده بودیم، تنها چیزی که می‌شنیدیم صدای فیر بی‌وقفهٔ مسلسل و تقلای فرار مردم بود. ترسیده بودم که مبادا مرمی‌ها به خواهرزاده‌هایم که دو طفل هفت ساله و چهار ساله بودند اصابت کنند. بعد از این‌که آن‌ها داخل میدان شدند به طرف خانه حرکت کردم. برای چندین روز، بازتاب صدای نحس گلوله‌ها گوشم را اذیت می‌کرد.

تماشای ویدیوها از وضعیت میدان هوایی در آن روزها نه فقط برای من که برای همهٔ ما فاجعه بود. کشور ما سرخط اخبار جهان شده بود و افتادن هم‌وطنان ما از بال‌های طیاره، در مخیلهٔ انسان قرن بیست و یک نیز نمی‌گنجید. هر کسی به سلیقه و توانائی خویش، قصهٔ سقوط سرزمین‌مان را روایت می‌کرد: تعدادی از دختران در میدان هوایی آهنگ «سرزمین من» را زار می‌زدند، تعدادی هم با تمام امکانات، راهی برای فرار می‌جستند. غم از دست دادن وطن، غم کمی نیست. مردم یک وطن را از دست داده بودند. روان همه ویران بود. این را از پستهایی که در فیسبوک، به‌خصوص داخل گروههای فیسبوکی خانمها می‌دیدم، درک می‌کردم.

صبح وقتی بیدار شدم فیسبوک‌ام را که باز کردم دیدم بیرق سفید طالبان به‌جای بیرق سه رنگ افغانستان روی ارگ قراردارد و اشرف غنی رئیس‌جمهور وقت افغانستان، بی‌هیچ مقاومت و ایستادگی؛ گویا پروژهٔ سقوط را تا آخرین دم مدیریت کرده و پس از آن‌که مطمئن شده که شیرازه‌های نظام از هم پاشیده و ارتش، پلیس و امنیت از هم پاشیده و امکان صف‌آرائی در برابر طالبان را ندارند، با تعدادی از نزدیکان‌اش کشور را ترک کرده.

هیچ شبی خواب آرام نداشتم، کابوس می‌دیدم و جیغ زده از خواب می‌پریدم. طالبان، مردم افغانستان به‌خصوص زنان را از حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حذف کردن. دختران و زنان آزادهٔ افغانستان برای نخستین بار بعد از ۲۰ سال امکان زندگی، رشد و بالندگی، خود را در میان خانه‌هایشان زندانی می‌دیدند. جهان، افغانستان را فراموش کرده بود. نظام در یک تبانی بین‌المللی و جورآمد قومی، از بین رفته بود. طالبان سرود فتح می‌خواندند و مردم همه چیزش را باخته بود. مدتی که به شیوهٔ حکومت داری، طرز برخورد طالبان با نظام و مردم دیدیم، بر آن شدیم که صدای خود را در برابر وضعیت جاری بالا کنیم. طالبان بر خلاف گروهای قدرت برانداز دیگر در جهان که بعد از موفقیت، برای آبادی و عزت‌مندی کشورشان تلاش می‌کنند، در فکر انحصار قدرت و منابع شدند، نظام را برای خود خواستند و مردم را مطیع خواسته‌های خود. به همین دلیل، نخست به گروه‌های زنان معترض در شهر نو پیوستم و پس از چند دوره تظاهرات با آن‌ها؛ با تعدادی از دوستان آگاه و دردمندم «جنبش زنان افغانستان برای عدالت و آزادی» را اساس گذاشتیم. مبارزات زنان افغانستان در خیابان‌های کابل و بزرگ‌شهرهای دیگر افغانستان، طالبان را به چالش جدی مواجه کرده بود. زنان مستقیماً در برابر میلهٔ تفنگ سینه سپر کرده بودند و در خط نخست دفاع از ارزش‌های جهان‌شمول انسانی، تمام نظام فکری طالب را هدف گرفته بودند و در نتیجه به مشروعیت ملی و مقبولیت بین المللی آن‌ها آسیب جدی رسانیده بود.

ما خطر را درک می‌کردیم. می‌دانستیم که افراد طالبان خود جزیره‌های قدرت‌اند و ممکن است بی‌آن‌که با بزرگان‌شان مشورت کنند؛ روی ما فیر کنند. طالبان با استفاده از گزینه‌های مختلف سعی در خفه‌سازی تظاهرات زنان داشتند. گروه‌های معترض زنان زیاد بودند. جنبشی که ما عضو آن بودیم مبارزه‌اش را با اعتراض در برابر بی‌عدالتی آغاز کرده بود. نخستین برنامهٔ ما اعتراض در برابر «توزیع ناعادلانهٔ کمکهای بشردوستانه در افغانستان» بود که درتاریخ ۸ جنوری ۲۰۲۲ در کابل سازماندهی شد. ما دریافته بودیم که میان گرسنگان فرق قائل می‌شوند و کمک‌های بشردوستانه را نیز به سمت طرفداران خود، جهت می‌دهند. مشکلات ما در برگزاری برنامه‌ها و جلسات تنها حضور طالبان در خیابان نبود؛ مشکلات لوجستیکی نیز داشتیم؛ مثلاً: به هر دوست و آشنایی که زنگ می‌زدیم؛ به‌خاطر این‌که مبادا طالبان به آن‌ها آسیبی برساند،

حاضر نبودند به ما جا بدهند. زمستان بود و هوا نهایت سرد. در تیم ما دخترانی بودند که در کنار هراس از طالبان با فقر نیز دست و پنجه نرم می‌کردند. برخی با این‌که حتی کرایهٔ موتر خود را نداشتند، اما به‌خاطر هدف مشترک تلاش می‌کردند. اعضای تیم ما در کابل به نقطه‌های دوردست رفته بودند تا سند معتبر دریافت نکردن کمک‌های بشردوستانه را جمع‌آوری کنند. ما نمی‌خواستیم با ادعای میان تهی، معترض باشیم. دوستان‌مان در ولایات نیز با ما همکاری کردند. به مسئولین شوراهای محلی زنگ می‌زدیم و در مورد نحوهٔ توزیع کمک‌ها می‌پرسیدیم. از دوستان‌مان می‌خواستیم تا از کسانی که حاضر به مصاحبه می‌شوند، کلیپ‌های تصویری نیز ثبت کنند.

برنامهٔ ما پوشش خبری زیادی پیدا کرد و توسط رسانه‌های ملی و بین‌المللی بازتاب یافت. اعتراضات خیابانی را بعد از آن در غرب کابل ادامه دادیم. به‌طور نمونه در تاریخ۱۳ جنوری مظاهرهٔ خیابانی به‌خاطر آزادی عالیه عزیزی مدیر سابق زندان زنانه ولایت هرات در برچی راه انداختیم. آن روز نیز به محض شروع مظاهره، طالبان که تعدادشان حتی بیشتر از ما بود، سوار بر رنجرهای پلیس رسیدند و ما را محاصره کردند. با خشونت تمام بنر و پلاکارت‌ها را از دست ما کشیدند و از ما خواستند که شعارها را جمع کنیم. ما برای یک هدف درست به خیابان آمده بودیم و ممکن نبود به راحتی عقب رویم. آن‌روز طالبان خبرنگاران را که به‌خاطر تهیهٔ گزارش آمده بودند؛ دست‌گیر و عابران را که با موبایل عکس می‌گرفتند ضرب و شتم کردند.

دختران معترض هدف طالبان شده بود. روزی‌که در کافه «آذر» جلسه داشتیم، نخست یک نفر و سپس بنا بر تماس او ۸ نفر از طالبان آمدند، دروازهٔ کافه را بستند، تفنگ را آمادهٔ فیر کردند و تهدید کردند که از جای خود تکان نخوریم. در میان ترس و سکوت همه، وقتی من پرسیدم که: چرا؟ با پررویی و خشونت پاسخ دادند که در قانون ما چرا وجود ندارد. آن‌ها به زندگی و روابط شخصی آدم‌ها سرک می‌کشیدند و تمامی دختران و پسران آن‌جا را مورد سؤال قرار دادند و تا مطمئن نشدند که آن روز ما قصد تظاهرات نداریم، کافه را ترک نکردند. بر خلاف ادعای دین مداری‌شان، شاهد نگاه جنسی، اشاره، لبخند و چشمک زدن‌شان به دختران نیز بودیم.

بعد از آن تظاهراتها و ظاهر شدن در چند رسانهٔ تصویری داخلی و خارجی همیشه با ترس زندگی می‌کردم. به دوستانم می‌گفتم: من از روبه‌رو شدن مستقیم با طالبان در خیابان نمی‌ترسم؛ اما از پایمال شدن عزت و شرف زنان افغانستان چرا. زمانی که تمنا زریاب و به تعقیب‌اش دیگر دختران معترض را که ربودند، شب‌ها تا نیمه‌های شب از پنجره کوچه را دید می‌زدم و می‌گفتم: نفر بعدی شاید من یا دوستانم باشیم. برای مدتی محل اقامتم را تغییر دادم. محتاط‌تر شده بودیم. مثلاً بعد از آن‌که با تلویزیون افغانستان اینترنشتال در مورد وضعیت زنان افغانستان صحبت کردم، در میان فشار و صلاح دید دوستان، از آن‌ها خواستم که مصاحبه‌ام را از صفحات اجتماعی‌شان بردارند.

زنان و دختران افغانستان، قربانی دسته اول سقوط افغانستان هستند. اعتراض آنان «با اراده» در «برابر تفنگ» شجاعت بی‌نظیری می‌طلبد. جهان باید افغانستان و زنان افغانستان را فراموش نکند. اگر جهان افغانستان را هم‌چنان نادیده بگیرد و نیروهای مؤثر جامعهٔ سیاسی افغانستان، حول محور یک روایت مدرن و مدنی جمع نشوند و کاری برای افغانستان نکنند، افغانستان صفحهٔ سیاه تاریخ معاصر جهان خواهد شد.

ممنوعیت آموزش دختران؛

حکایت سلطه و ستم

✍ منیژه باختری

حاکمیت طالبان در اقتدار ملاها، قشر روحانی و سنتی جامعه و رهبران قبیله‌ای و مداخلهٔ این گروه‌ها بر تمام مظاهر زندگی شهروندان تجسم یافته‌است. این اقتدار ستم‌گر در پی راه‌اندازی رابطهٔ بی‌چون و چرای مالک و رعیت است که در آن شهروندان، حق گفت‌وگو، حق رأی، حق مشارکت و اعتراض را ندارند. مبدل ساختن شهروندان به ابزار اطاعت محض، وقتی ممکن است که جهل و بی‌سوادی به‌گونه‌ای سراسری توزیع گردد و مردم حق دسترسی به آموزش‌های مدرن، ساینس و علوم عصری را نداشته باشند. در حیطهٔ سیاست کلانِ طالبان، دشمنی با تمدن، علم، آموزش توسعه‌محور و نفی نوگرایی و ارزش‌های نوینی که بر مبنای تجارب انسانی قوام یافته‌اند، از بدیهیات است و اطاعت و بیعت همه‌جانبهٔ رعیت را می‌طلبد.

تاریخ افغانستان نشان می‌دهد، هر گاه که شمار مکاتب رسمی بر مدرسه‌های دینی پیشی گرفته و دانش تا جایی همه‌گستر شده‌است، قشر سنتی جامعه به فغان آمده، هیاهو برپا کرده و به نام دین مانع گسترش آموزش گردیده‌است. تأکید این قشر همواره و پیوسته بر این سه اصل بوده‌است: رسمیت بخشیدن به مدرسه‌های دینی به جای مکاتب عصری، کم‌رنگ سازی و حذف مضامین ساینس و حذف زنان از مکاتب و تحصیلات عالی.

در این دایرهٔ فکری، تنها آموزش دختران کوچک که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، در حد خوانش قرآن و یادگیری اساسات دین پذیرفتنی است و نه بیش‌تر از آن. این در حالی است که سلطهٔ مدرسه‌های دینی بر مکاتب، آموزش رسمی و افزایش بی‌رویهٔ مضامین دینی به جای یادگیری ساینس، دانش و تکنولوژی، به کلیت امور معارف و تحصیلات عالی آسیب جبران‌ناپذیر وارد کرده و مانع توسعه و پیشرفت می‌گردد، جدا از این‌که آموزش‌های بلندپایهٔ دینی و تربیت به‌هنجار طلبه‌ها در افغانستان، هیچ‌گاهی چون سایر کشورهای اسلامی روند پیش‌رونده نداشته و حد سواد بیشتر طلبه‌ها و ملاهای افغانستان در آداب استنجاء و اندازهٔ ریش و بحث پیش گذاشتن پای چپ و راست محصور مانده‌است.

طالبان افزون بر این‌که از نخستین روزهای اشغال و حاکمیت، بدون ایهام و ابهام سیاست دانش‌زدایی را در پیش گرفته و در نتیجه تمام سیستم آموزشی مکاتب و دانشگاه‌های افغانستان را با خلأ وحشتناک و سقوط هولناک روبه‌رو ساخته‌اند، دختران نوجوان را به صورت مطلق خانه‌نشین ساخته و از مکتب‌ها و اجتماع رانده‌اند. از مشتقات دیگر این سیاست، حذف هزاران کارمند زن از نهادهایی است که به باور طالبان در حوزهٔ متعلقات زنان نمی‌گنجند.

آموزش دختران چند مزیت را در پی دارد که در تقابل با اقتدار طالبان قرار می‌گیرد. دختران با مکتب و آموزش، توانمند و صاحب اندیشه می‌شوند. اکثریت زنان دانش‌آموخته و آگاه از جامعه و جهان، دارای خرد انتقادی و روحیهٔ پرسش‌گری هستند، باورمند به عدالت و برابری‌اند و اسارت و انقیاد را نمی‌پذیرند. محصول دیگر آموزش دختران، توانمندی اقتصادی است. زنانی که دارای دارایی و درآمدند به‌گونه‌ای خودکار، مشمول تصمیم‌گیری در حوزهٔ خانواده و اجتماع می‌شوند. این نقش با افزایش وجههٔ بیشتر اجتماعی و اقتصادی به آنان زمینهٔ مشارکت و تعامل را در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور، قانون‌گذاری و فرهنگ‌سازی فراهم می‌سازد و در نتیجه، مشارکت و توسعه در ابعاد فکر و عمل تجسم می‌یابند.

از پانزدهم آگوست سال ۲۰۲۱ بدین‌سو، تبعیض ساختاری و سازمان یافته‌ای علیه زنان، در آموزش، کار و مشارکت اعمال شده‌است. زنان نه تنها تمام دستاوردها و موقعیت‌های بهین دیروز خود را از دست دادند بلکه راه‌های پیشرفت و مشارکت را در آیندهٔ نزدیک نیز از دست رفته می‌بینند. از آن روز سیاه تاکنون، دختران نوجوان دانش‌آموز از صنف هفتم تا صنف دوازدهم اجازه ندارند که در مکاتب رسمی حضور بیابند. از جانب دیگر، ممنوعیت تدریس معلمان زن در مکاتب پسرانه چالش مضاعف است، چون در سیستم آموزشی افغانستان، زنان بیشتر به عنوان آموزگار اشتغال دارند. در نتیجهٔ این سیاست نادرست و تبعیض‌آمیز، بیشتر مکاتب پسران به دلیل عدم حضور استادان زن، دچار خلأ و افت عمیق درسی شده‌اند. به‌روز ساختن نصاب تعلیمی و تحصیلی مکاتب و دانشگاه‌های افغانستان، انطباق آن با شرایط کنونی جهان و بازار کار، شمولیت و مشارکت مساوی تمام شهروندان صرف نظر از جنسیت و قومیت در نظام آموزشی و اقتصادی جامعه، ارزش گذاشتن به دانش و دستاوردهای بشر از اساسات

ادامه در صفحه ۸

زنان در نبرد با طالبان

زنان مبارز با هوشیار کامل باید صف خود را از این زنان جدا سازند و از این طریق نه تنها باید با طالبان مبارزه کنند بلکه باید با ایدئولوژی طالبانی که در درون مبارزات زنان نیز رخنه کرده‌است؛ به مبارزه بپردازند.

✍ نیلوفر صدیقی

طالبان بعد از این‌که با خشونت و نظامی‌گری به عنوان نیروی بنیادگرای دینی و فاشیستی بر افغانستان حاکم شدند. در اولین گام خود به حذف سیستماتیک زنان از تمام عرصه‌های اجتماعی اقدام کردند. زنان و دختران افغانستانی با هزاران امید و آرزو از فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و و مدنی منع شدند تا جایی که بر کار، تحصیل، ورزش و حتی حضور زنان در پارک‌ها و رستوران‌ها قانون وضع کردند. حذف سیسماتیک زنان توسط طالبان که ریشه در ایدئولوژی پدرسالارانهٔ طالبان دارد؛ زنان را محصور در بازتولید اجتماعی در درون حصارهای خانه و خانواده ساخته و باعث آن شده‌است که زنان هیچ حقی در نوع انتخاب پوشش، ازدواج، کار، تحصیل و آزادی‌های فردی خود نداشته باشند و تنها به تولید مثل، خانه‌داری و اطاعت از مردان خانواده بپردازند.

طالبان با رویکرد ایدئولوژیک خود که ریشه در مناسبات پدرسالارانهٔ جامعهٔ افغانستانی دارد و مشروعیت خود را از دین می‌گیرد و از طرف دیگر، زادهٔ صف‌بندی‌های جهانی بنیادگرای دینی و فاشیسم در مقابل زنان است، چیزی جز فرودستی زنان را به‌رسمیت نمی‌شناسند و به بهانهٔ «کرامت و عزت» برای زنان در تلاش حذف سیستماتیک زنان از تمام عرصه‌های اجتماعی هستند. این گروه دگم‌اندیش و متحجر با اعمال محدودیت و خشونت علیه زنان، نیمی از نفوس جامعه را خانه‌نشین کرده و چشمان خود را بر هویت انسانی زنان افغانستان بسته‌است. به بهانهٔ «کرامت و عزت» زنان را محدود و محصور خانه و خانواده ساختند و برای حفظ این حصار دست به خشونت زدند. خشونت طالبان علیه زنان را باید به عنوان یک گراف مدنظر گرفت که از قتل، تجاوز، اعتراف اجباری شروع می‌شود و تا اختطاف، زندانی کردن و تهدید زنان و خانواده‌هایشان ادامه پیدا می‌کند. این تناقض را طالبان در رفتار و گفتار خود نتوانستند از چشم تیز زنان آگاه افغانستان پنهان کنند. در میان این وحشت و اختناق زنان مبارز و آزادی‌خواه افغانستانی سربلند کردند و به حکومت تک‌جنسیتی طالبان نه گفتند! زنان با این نه گفتن، قلب حاکمیت طالبان را نشانه گرفتند و با اعتراض و تسخیر خیابان‌ها باعث آن شدند که فریب‌کاری طالبان هویدا شود و مشخص گردد که طالبان نزد مردم مشروعیت ندارند. این مبارزات باعث آن شد تا طالبان نتوانند مشروعیت جهانی پیدا کنند، چون صدای حق خواهی زنان در گوشه گوشهٔ جهان طنین انداز شد. زنان افغانستانی با مبارزات خود نه تنها مشروعیت حاکمیت طالبان را زیر سؤال بردند، بلکه با این مبارزات در صف مقدم مبارزه با بنیادگرایی دینی و فاشیسم در جهان قرار گرفتند. اگر تصور شود که بنیادگرایی دینی و فاشیسم یک مسالهٔ ملی در افغانستان است، به معنای آن است که حلقهٔ وصل مبارزات زنان افغانستان از مبارزات زنان جهان برای رهایی را نادیده گرفته‌ایم. درحال حاضر در گوشه گوشهٔ جهان، زنان با بنیادگرایی دینی و فاشیسم برای رهایی در حال مبارزه هستند اما در افغانستان بنیادگرایی دینی و فاشیسم چهرهٔ خود را با تمامیت غیرانسانی خود در مقابل زنان افغانستانی نشان داده‌است. هم‌چنین طالبان به دلیل ماهیت ایدئولوژیک خود نتوانستند این اعتراضات را تحمل کنند و دست به انواع خشونت علیه زنان زدند. اما زنان مبارز افغانستانی به یقین کامل به این مبارزات آن‌ها بر حق است با گام‌های استوار و محکم برای آزادی تمام مردم افغانستان مبارزه را در یک سال گذشته به پیش بردند. گرچه فرودستی زنان در دورهٔ شوم طالبان، اشکال خشونت‌آمیزتری به خود گرفته‌است اما این اشکال ستم؛ ما زنان را نباید گرفتار توهم سازد. این فرودستی از یک طرف ریشهٔ عمیق تاریخی و از طرف دیگر زادهٔ صف‌بندی‌های درون جامعه و جهان دارد. اما در این میان زنانی نیز هستند که برای مشروعیت بخشیدن به طالبان لابی‌گری کرده و برای تحقق این هدف شوم تلاش می‌کنند تا صدای واقعی و حق طلبانهٔ زنان را به حاشیه بکشانند. این واقعیت به زنان مبارزه نشان می‌دهد که خط تمایز زنان از کسانی که بر زنان ستم می‌کنند، جنس‌شان نیست، بلکه نوع نگاه‌شان به زن، اشکال ستم و ماهیت ستم بر زنان است. زنان زیادی هستند که در ظاهر زن هستند اما در ایدئولوژی و رفتارشان هم‌سو با نیروهای بنیادگرای دینی و فاشیسم بوده و جریان مبارزات زنان، ضربه‌های مهلکی نیز بیشتر از این اشخاص خورده‌است. زنان مبارز با هوشیار کامل باید صف خود را از این زنان جدا سازند و از این طریق نه تنها باید با طالبان مبارزه کنند بلکه باید با ایدئولوژی طالبانی که در درون مبارزات زنان نیز رخنه کرده‌است؛ به مبارزه بپردازند. با این حال زنان و دختران افغانستانی در هر گوشه‌ای از جهان، هم‌صدا با بانوان معترض در درون افغانستان هستند و صدای واقعی زنان افغانستانی را انعکاس خواهند داد و از طرف دیگر زنان و دخترانی که در بیرون از افغانستان حضور دارند، باید تلاش کنند تا بین مبارزات زنان در افغانستان و مبارزات زنان در جهان که از ماهیت یگانه‌ای برخودار است، ارتباط ایجاد کرده و اجازه ندهند که مبارزات زنان در افغانستان از طریق نیروهای متحجر و بنیادگرای دینی در افغانستان و جهان به حاشیه رانده شود.

ممنوعیت آموزش دختران؛

حکایت سلطه و...

ادامه از صفحه ۷

راهبردی‌اند که در سیاست و پالیسی‌های طالبان جایی ندارند.
آسیب‌های وارد شده در یک سال پسین، چنان عمیق و کشنده‌اند که حتی اگر همین فردا مکاتب دخترانه باز شوند و زمینهٔ فعالیت نسبی زنان فراهم گردد، دست‌کم سه دههٔ نفس‌سوز نیاز است تا زنان به همان امتیازهای کم‌وبیش بیست‌سال پیشین برسند.
با این‌که شماری از مردم، از نشست نام‌نهاد علمای اسلامی در شهر کابل (۹-۱۱ سرطان ۱۴۰۱) توقع داشتند که روی از سرگیری درس دختران بحث جدی صورت بگیرد و عالمان دین بر اهمیت درس دختران تأکید کنند، توجه و نشانه‌ای از خرد و قدمی از تعقل در این راستا دیده نشد. رهبر نادیدهٔ طالبان، حتی از این پا پیش گذاشت و حکم کرد که در رأس تمام وزارت‌ها، نهادها و مراجع قدرت، ملاها گماشته شوند.
ممنوعیت آموزش دختران، سیاست نابه‌هنجاری‌است که از دل پیکر افراطیت برون می‌شود و در صورت‌بندی تفکر طالبانی از نخستین و مهم‌ترین سازه‌ها است. در تفکر طالبانی زنان موجوداتی هستند که برای آرامش دل مردان و نسل‌گیری آفریده شده‌اند و کارکرد و ارزش دیگری ندارند. نگاه خصمانه و آشتی‌ناپذیر با بدن زن، یکی از معضلات دیرین جامعهٔ بشری است که به‌گونه‌های مختلف از جمله کنترل، مالکیت، تجاوز، شکنجه و تعرض بازتاب می‌یابد.
در این نوع نگاه، بدن زن منبع شر، اغوا و خطر دانسته می‌شود و در نتیجه، حضور «تن» در سطح جامعه، شر و خطر بر می‌انگیزد؛ بناءً زنان باید در حریم و خانه باشند و فقط در حوزهٔ خانواده به ارائهٔ خدمات بدون مزد بپردازند. بیشتر ملت‌ها از این نوع نگاه عبور کرده‌اند اما، این تفکر در سیاست کلان طالبانی به اشکال مختلف تبعیض از جمله ممنوعیت درس و آموزش دختران بازتاب می‌یابد. برای عملی ساختن این سیاست از زنان گویا توقع می‌رود که خود را با شرایط انطباق بدهند و بدون اعتراض و پرخاش، سرنوشت شومی را که دیگران برای‌شان نوشته‌اند، بپذیرند؛ در غیر آن، عنوان زن شایسته و خوب را از دست می‌دهند.
قشر سنتی جامعه به‌جای این‌که در حوزهٔ ارتباطات و ازدواج، به بازآفرینی روابط و حرمت‌گذاری به مقبولیت خواسته‌های هر دو جانب اهمیت بدهند، تملک، زور و اسارت را ابزار بهتری برای به‌دست آوردن زنان می‌دانند؛ اما این ابزاری‌است سخت، فرتوت و ناپسند. انتخاب بر مبنای ارادهٔ آزاد، عشق و تفاهم، یکی از ارزش‌های انسانی جامعهٔ امروزی است و این همان چیزی‌است که طالبان را به هراس می‌اندازد. یک دختر درس‌خوانده و آگاه در یک رابطهٔ متقابل اجتماعی و خانوادگی یک طلبه و ملای بی‌سواد یا کم‌سواد را هماورد خود نمی‌داند و در برابر دستورهای نادرست خانواده نیز می‌ایستد. طالبان به‌جای این‌که با دانش و حرمت‌گذاری به ارزش‌ها شایستگی به دست بیاورند، به توزیع جهل دست می‌یازند و بدین‌گونه حق آموزش، کار و تمام سامانه‌ها، ابزارهایی سیاسی و اجتماعی را که از حقوق زنان و برابری حمایت می‌کنند، نابود می‌سازند تا در این روند تسلط، تملک و تلذذ خود را محرز نمایند.
طالبان و قشر سنتی جامعه در پی تحکیم امپراطوری جبار گروهی از مردان هستند که می‌خواهند با ابزار دین، تولید و بازتولید روایت‌هایی از جنس مقدس و پتیاره بر سرنوشت دست کم نیمی از مردم حاکم شوند. شعار «جای زنان در خانه‌است»، از لحاظ معرفتی و کارآیی برای طالبان از چند جنبه حائز اهمیت است. طالبان با ایجاد تقابل میان قشرهای اجتماعی و ساخت روایت‌هایی چون زن مقدس و پاک‌دامن «در خانه» در برابر دختران سرکش و بداخلاق «مکتب‌رو، کارمند و کنش‌گر» طرح مسأله می‌کنند. استراتژی بازاریابی این توطئهٔ مستقیم و وحشت‌بار، زنان را به تنِ محض و جنسِ از جمع ملکیت و ناموس مردان تقلیل می‌دهد و در جاهایی با فاحشه‌نامیدن زنانی که در حوزهٔ اجتماع و سیاست فعالیت می‌کنَند، جوسازی کَرده، جامعه را علیه مشارکت زنان تحریک می‌کنند. دوم، با این حربه زنان را از موقعیت اجتماعی و اقتصادی‌شان باز می‌دارند و آنان را به حاشیه می‌رانند تا دسترسی مستقیم، آسان و مفت خودشان را بر زنان محرز و زمینهٔ ازدواج‌های پی‌هم و استثمار جنسی و فرمان‌روایی محض برای‌شان فراهم گردد. بیشتر دختران و زنانی که از لحاظ اقتصادی خودکفا نیستند، به آسانی شکار خواسته‌های دیگران از جمله زورگویی خانوادهٔ خود می‌شوند.
فکت‌ها و مستندات بی‌شماری از ازدواج‌های نابرابر، ازدواج با صغیر و تعدد ازدواج در زمان جنگ‌های داخلی دههٔ هفتاد و حاکمیت طالبان حکایت می‌کنند. پیامدهای ویران‌گر بستن مکاتب به روی دختران از آن زمان تا امروز باقی‌است و دست‌کم دو نسل قربانی جنگ‌های داخلی و حاکمیت نخست طالبان گردیدند و با تأسف که این قصهٔ تلخ ادامه دارد. سوم، با طرح این مسأله، مردان نیروی کارِ مفت زنان در خانه را به عنوان یک حکم گویای دینی و عرفی تحکیم می‌بخشند. برده‌داری خانگی و تقسیم کار به زنانه و مردانه از ابزارهای محکَم افراطیت است که از زنان وقت خودآگاهی و پرورش استعداد را می‌گیرد و هیچ‌گونه امتیاز مادی برای‌شان فراهم نمی‌کند. هرگاه زنان مسئولیت‌های داخل خانه را با

> **آموزش دختران چند مزیت را در پی دارد که در تقابل با اقتدار طالبان قرار می‌گیرد. دختران با مکتب و آموزش، توانمند و صاحب اندیشه می‌شوند. اکثریت زنان دانش‌آموخته و آگاه از جامعه و جهان، دارای خرد انتقادی و روحیهٔ پرسش‌گری هستند، باورمند به عدالت و برابری‌اند و اسارت و انقیاد را نمی‌پذیرند.**

اصل تفاهم بر عهده می‌گیرند، باید در تمام تصمیم‌گیری‌ها و منابع مالی خانواده نیز سهم مساوی داشته باشند، اما با اندوه و تأسف بسیار که در افغانستان چنین نیست.
طالبان منبع تمام تصامیم خود را دین اسلام معرفی می‌کنند، جدا از این‌که این تصمیم‌ها چه‌قدر اسلامی هستند، این مهم را باید از نظر دور نگذاشت که دین حوزهٔ خصوصی است و نباید معیار ارزش‌گذاری انسان‌ها قرار بگیرد، یا انسان‌ها بر اساس باورهای دینی خود از حقوق خود محروم گردند. رابطهٔ میان انسان و خدا، رابطهٔ میان انسان و دین از مسائلی هستند که باید در چارچوب باورهای شخصی افراد محفوظ بمانند. هیچ معیاری نیست که دیانت و رابطهٔ بسیار خاص انسان را با خداوند ارزش‌گذاری نماید. هیچ کشور اسلامی در جهان با استناد به اسلام، دختران و زنان‌شان را از حق درس و مشارکت محروم نکرده‌اند و هیچ جامعه و گروه انسانی بدون مشارکت، برابری، عدالت به توسعه، پیشرفت و شوکت انسانی دست نیافته‌است. زورگویی، فشار، شکنجه و مطلق‌گرایی افراطی تحمیلی در دنیای امروز کارآیی ندارد. نمی‌توان ایدئولوژی را با ابزار غیردموکراتیک به مردم تحمیل کرد.
دختران و زنان حق دارند مکتب بروند و بیاموزند؛ دختران و زنان حق دارند رشتهٔ تحصیلی دل‌خواه خود را انتخاب کنند؛ دختران و زنان حق دارند کار کنند؛ دختران و زنان حق دارند که درآمد و ملکیت داشته باشند و هیچ ایدئولوژی و نگرشی نباید سبب نقض این حقوق گردد. تمام کشورها برای کمرنگ‌ساختن یا محو ستم تاریخی و فرصت‌هایی که سده‌ها از زنان گرفته شده‌است، در پی ایجاَد فرصت‌های بیشتر آموزشی و کاری برای زنان و سایر اقلیت‌های جنسی هستند. از سوی دیگر، تمام این حقوق با هم در یک تسلسل هنجارمند قرار دارند. هرگاه دختران از مجموع حقوق خود مستفید نگردند، باز شدن مکاتب دختران گره این کلاف درهم تنیدهٔ زشت در افغانستان را نه تنها باز نمی‌کند، بلکه ابزاری خواهد شد برای گروه طالبان تا در سطح بین‌المللی بهره‌برداری ابزاری نمایند.

سکوت مردم و جامعه جهانی در قبال سرنوشت دختران دانش‌آموز

آرزو گلستانی

من معلم هستم که هم‌زمان درس ماستری را نیز فرا گرفته‌ام. هرچند با محدودیت‌هایی که در برابر من همانند دیگر دانشجویان تعیین شده‌است، باز هم روزنهٔ امیدی برای ادامه دادن و تسلیم نشدن بیشتر از پیش شده‌است. هرچند با محدودیت‌های مقید با پوشش سراپا رنگ‌سیاه در هوای گرم تابستانی، نداشتن اجازهٔ ورود در سمینارها به‌حیث سخنران و کم‌رنگ شدن فعالیت‌های کاری تا بستن مکاتب دخترانه، روزبه‌روز چهره‌ای خسته‌تر و ناامیدانه‌تر به خود گرفته‌است، مخصوصاً وقتی جهان و افراد جامعه که به همین راحتی سکوت کرده‌اند، با وجود این هم راهی برای برون‌رفت از این بدبختی باید داشت، لااقل چیزی نوشت.
تصور نمی‌کردم روزی برسد تا برای تحریک نشدن جامعه،سراپا مقید به پوشش سیاه‌رنگ شوم، آن‌هم در هوای گرم و جدی نگرفتن حضور زنان این سرزمین مانند خودم در سمینارهای فرهنگی و آموزشی. شاید اجازهٔ ورود می‌داشتم اما صدایی برای گفتن نداشتم و خیلی محدود اجازه برای بلند کردن آن نبود. باز هم وقتی فکر می‌کنم لااقل می‌توانم درس بخوانم؛ به‌ناچار محدودیت‌ها را می‌پذیرم و می‌دانم که این وحشت‌ها ادامه نمی‌یابد.
در هرچه ناامید می‌شدم، امیدواری درس خواندن مرا روحیه می‌داد.
چرا بستن مکاتب؟ این حق یک زن است که درس بخواند اما متأسفانه با مهر مذهب و سنت‌های افراطی این حق از زن گرفته می‌شود و به شدت این قشر را ناامید و مأیوس می‌سازد. چرا باید معارف سیاسی شود؟
بارها شاگردانم با من تماس می‌گیرند و می‌پرسند، استاد چه وقت مکاتب باز می‌شود؟ سلام استاد، امروز احساس خوبی ندارم، وقتی می‌بینم یک انسان مثل خودم که فقط تفاوت‌اش در جسم و جنس است راهی مکتب می‌شود اما من نمی‌توانم. خیلی احساس بدی دارم. جلوی اشک‌هایم را نمی‌توانم بگیرم، استاد این مفکوره‌ها از کجا می‌شود؟ چه‌طور به‌راحتی روی جنسیت ما، بدن ما، افکار ما و حتی زندگی ما توهین می‌شود اما ما هنوز در سکوت وحشتناک قرار داریم. من چه‌قدر با کلمات انگیزشی باید شاگردانم را فریب می‌دادم؟ هرچند هر دو خوب درک می‌کردیم این جفا است.

> **چرا بستن مکاتب؟ این حق یک زن است که درس بخواند اما متأسفانه با مهر مذهب و سنت‌های افراطی این حق از زن گرفته می‌شود و به شدت این قشر را ناامید و مأیوس می‌سازد. چرا باید معارف سیاسی شود؟**

خاطره‌ای که نمی‌توانم فراموش کنم، وقتی راهی دانشگاه می‌شدم، مادری آشفته را دیدم که نگران دخترش بود. خواستم بپرسم چیزی شده‌است؟ خودش بی‌درنگ حرف زد. پرسید، چه‌طور است که درس خواندن می‌روی ؟ جواب دادم، خاله جان من دانشجو هستم و ما اجازه داریم.
از نگاه‌هایش می‌توان فهمید، خیلی مأیوسانه گفت: از وقتی که دخترم به مکتب نمی‌رود، مشکل روحی پیدا کرده‌است؛ هرچند خواستم تا فکرش درگیر نشود، برایش خیاطی یاد دادم اما گاهی گلویش عقده می‌کند و می‌گوید: همین امید بود تا مکتب بروم و درس بخوانم، اما چرا ای قسم یک حالت وحشتناک آمد؟ بعدش می‌رفت و می‌خوابید.
من هم با تأسف برایش گفتم: مادرجان برایش کتاب بگیر در خانه مطالعه نماید و بخواند، این روزها که نمی‌ماند.
با لبخند سرد جواب داد، شاید دردها مانند همین روزهای ناامیدی برود، اما تأثیری که می‌گذارد و قلب‌ها را می‌سوزاند هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد. تصمیم دارم هر خواستگار که آمد جواب رد ندهم، این گزینه‌ای است که به خوبی همه است.
برای من جز سکوت گزینه‌ای نمانده بود. از شیشهٔ موتر به بیرون نگاه می‌کردم، گرمای آفتاب و لباس سیاه به کلی فراموشم شده بود و بدتر از آن، حرف‌های آن خانم قلبم را می‌سوزاند. فقط اشک‌ها بودند که به‌خاطر این وضعیت سرازیر می‌شد.
شاید همهٔ این سختی‌ها و محدودیت‌ها را انسان بتواند تحمل کند اما وقتی ناامید شود و از حق تحصیلی که دارد محروم شود، دیگر تحملی در کار نیست. در حقیقت انسان مرده است، از درون می‌میرد.
یک خانم تحصیل یافته، یک مادر تحصیل یافته، همین‌طور یک دختر تحصیل یافته می‌تواند زندگی فرد دیگری را، خانواده‌ای را و یا حتی یک جامعه را از تاریکی‌ها نجات دهد. اما چرا سکوت؟
جامعه ویران می‌شود، بیچاره می‌شود، روانی می‌شود اگر تحصیل زنان دست کَم گرفته شود. لطفاً باز شدن مکاتب را جدی بگیرید و امیدهای این قشر را ...

مروری بر نشست‌های بین‌المللی دربارهٔ افغانستان طی یک‌سال گذشته

این برنامه در ادامهٔ نشست‌های گذشته که برای افغانستان برگزار شده و نتیجه‌ای را در بر نداشته‌است برگزار گردید. مهم‌ترین نگرانی جامعهٔ بین‌المللی اولویت یافتن شریعت به جای قانون و حقوق بشر در افغانستان است. موردی که البته طالبان از آن کوتاه نخواهند آمد.

امان میرزایی

از ۲۰ سال بی‌اثر بودن تلاش‌های آمریکا، ناتو و نهادهای اتحادیهٔ اروپا در حفظ یک دولت دموکراتیک در افغانستان بگیرید تا ابراز ناامیدی و نگرانی آن‌ها از شرایط مردم در حال حاضر؛ یک‌سال از حضور دوبارهٔ طالبان گذشت و موضوع افغانستان در جهان، تنها به برگزاری نشست‌ها و کنفرانس‌ها خلاصه گشته‌است. از این مرثیه اگر بگذریم، آن‌چه به گفتهٔ پارلمان اتحادیه اروپا، شکست جمعی این کشورها و آمریکا در افغانستان به‌معنای یک مزیت استراتژیک برای قدرت‌های غیر غربی، چین، پاکستان، ایران و تا حدی هم روسیه است، بدون این‌که این کشورها، مشارکت یا حمایت قابل توجهی در روند ۲۰ سال گذشته داشته باشند. اما با وقوع بحران انسانی، اقتصادی و مهاجرت در افغانستان، آن‌چه در یک‌سال گذشته و اکنون اهمیت دارد شرایط و اوضاع نابسامان مردم این کشور است. در حال حاضر مستندسازی، تحقیق شفاف و تسریع گزارش‌های مربوط به نقض حقوق بشر و حقوق بین‌الملل می‌تواند به پاسخگویی امارت تأکید کرده و آن‌ها را مسئول عواقب رفتار جاری در افغانستان قلمداد کرد. تنها یک دولت با ثبات و فراگیر که نمایندهٔ همهٔ اقوام مختلف باشد می‌تواند حقوق بشر را رعایت کند و به سقوط اقتصاد افغانستان پایان دهد. نگرش طالبان را که گویا تنها مردان می‌توانند به عنوان اعضای کابینه انتخاب شوند، بستن مکاتب دخترانه و ایجاد محدودیت‌ها برای زنان، در واقع نشانه‌هایی از خصومت طالبان با حضور زنان در همهٔ عرصه‌ها را نشان می‌دهد. در این گزارش به نشست‌های پیرامون افغانستان در یک‌سال گذشته و نتایج و پیامدهای آن پرداخته‌ایم.

نشست اسلو

اولین نشست در اسلو پایتخت نروژ برگزار گردید، با این رویکرد که دربارهٔ وضعیت، درخواست‌های جامعهٔ جهانی در پیوند با وضعیت بحرانی افغانستان و مسائل حقوق بشری با طالبان در میان گذاشته شود و «درخواست‌های قاطع جامعهٔ جهانی را از دولت طالبان» به مقام‌های آن ارائه کنند. در این نشست، طالبان به جامعهٔ جهانی وعده داد که از بهار ۱۴۰۱ به دختران کلاس ششم به بالا (۱۲ سال به بالا) اجازه می‌دهند به مدرسه بروند. درخواست جامعهٔ مدنی افغانستان از طالبان، آزادی رفت‌وآمد، لغو محدودیت سفر، دسترسی به خدمات بهداشتی، حق کار برای زنان و آزادی زنان دربند بود. در این نشست جامعهٔ جهانی به شکل‌گیری یک دولت فراگیر نیز تأکید داشتند. اما تا به‌حال، هیچ‌یک از وعده‌های طالبان و خواسته‌های جامعهٔ بین‌الملل به وقوع نپیوسته است. در حاشیهٔ این نشست، گروه‌هایی از مردم در شهرهای مختلف کشورهای اروپایی و رسانه‌ها علیه طالبان و نشست نروژ اعتراضاتی برپا کردند. آن‌ها معتقد بودند که ورود طالبان به این نشست‌ها، حکم به‌رسمیت شناختن آن‌ها است.

نشست شورای امنیت سازمان ملل

نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد دربارهٔ افغانستان یکی دیگر از این کنفرانس‌ها است که بر حل بحران افغانستان و پرهیز از خشونت و تشکیل دولت فراگیر برگزار گردید. دبیر کل سازمان ملل متحد در این نشست از جامعهٔ بین‌المللی خواست تا برای حل بحران کنونی افغانستان متحد شوند. «گوترش» ضمن دعوت از طالبان به احترام گذاشتن به حقوق بشر، دیپلمات‌ها و اماکن دیپلماتیک، از همهٔ طرف‌ها خواست تا روند ارسال کمک‌های انسانی به افغانستان را تسهیل کنند. او با اشاره به گزارش‌های نقض حقوق بشر در افغانستان، ضمن تأکید بر حمایت از مردم این کشور، خواستار آن شد که افغانستان به پناه‌گاهی امن برای سازمان‌های تروریستی مبدل نشود. در این نشست، غلام اسحاق‌زی، سفیر دائم این کشور در سازمان ملل با تأکید بر این‌که کشورش به سرنوشتی نامعلوم دچار شده‌است، عدم به‌رسمیت شناختن طالبان را خواستار شد.

نشست پارلمان اتحادیه اروپا

پارلمان اتحادیه اروپا نشست دو روزه‌ای را تحت عنوان «روزهای زنان افغانستان» در بروکسل پایتخت بلژیک برگزار کرد. در این نشست، "روبرتا متزولا" رئیس پارلمان اروپا، تبعیض نظام‌مند جنسیتی علیه زنان افغانستان از طرف نظام حاکم را محکوم کرد و اعلام کرد که اتحادیه اروپا موضع محکمی در قبال حقوق زنان و دسترسی آن‌ها به آموزش، کار و شمولیت در عرصه‌های اجتماعی و تصمیم‌گیرنده در افغانستان اختیار کرده‌است. او گفت: جهان باید نیازهای زنان افغانستان را در اولویت قرار دهد و هرگونه تعامل با رژیم حاکم (طالبان) را بر اساس پیش‌شرط رعایت حقوق زنان مد نظر بگیرند. اتحادیه اروپا در دو دههٔ گذشته از مهم‌ترین حامیان برنامه‌های مربوط به حقوق زنان در افغانستان بوده و اکنون هم تلاش دارد رهبری طرح‌های حمایت از زنان افغانستان را در سطح جهان به عهده داشته باشد. به گفتهٔ مسئولان اتحادیه اروپا فاجعه‌ای که زنان افغانستان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، اصلی‌ترین نگرانی اروپایی‌ها در مورد وضعیت فعلی افغانستان است و این اتحادیه از هیچ تلاشی برای تغییر و بهبود وضعیت زنان دریغ نخواهد کرد. حفاظت از حقوق بشر در بحران انسانی، تمرکز بر فروش دختران، امنیت غذایی، جابه‌جایی‌های داخلی، دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی و کمک‌های بشردوستانه در دستور کار این نشست است. در این نشست شمار زیادی از زنان سرشناس افغانستان مانند سیما سمر، وزیر پیشین امور زنان و رئیس پیشین کمیسیون حقوق بشر افغانستان، آریانا سعید، خواننده، ظریفه غفاری، شهردار سابق میدان شهر، شهرزاد اکبر، رئیس سابق کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، صحرا کریمی فیلم‌ساز و عدهٔ دیگری از فعالان و زنان اثرگذار دعوت شدند و در گروه‌های کاری مختلف در مورد مشکلات زنان در افغانستان و راه‌های برون‌رفت از وضعیت افغانستان صحبت کنند. این نشست با صدور قطع‌نامه‌ای به کار خود پایان داد؛ در بخشی از این قطع‌نامه، کشورهای اروپایی از وضعیت موجود در افغانستان و آیندهٔ این کشور ابراز نگرانی کردند. به باور نمایندگان این کشورها، طالبان جغرافیا و قدرت را از طریق نظامی تصرف و قوانین رادیکال را اعمال کرده‌اند که در نتیجهٔ آن، مردم از حقوق و آزادی‌های اساسی‌شان محروم شده‌اند. پارلمان اروپا گفته‌است که افزایش نگران‌کنندهٔ خشونت و نقض حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در افغانستان، به‌ویژه علیه زنان، دختران و روزنامه‌نگاران را به شدت محکوم می‌کند. این نشست، قتل‌ها، شکنجه، ضرب‌وشتم جمعی، قطع عضو و تجاوز را که به گفتهٔ آنان از سوی طالبان انجام می‌شود، «وحشتناک» خوانده‌اند. پارلمان اروپا از طالبان خواسته‌است که به گونه‌ای فوری به این اقدامات پایان دهند و از حقوق زنان افغانستان در امر تحصیل، کار، ورزش، رفت‌وآمد آزاد، اجتماعات و انجمن‌ها محافظت کنند.

> **درخواست جامعهٔ مدنی افغانستان از طالبان، آزادی رفت‌وآمد، لغو محدودیت سفر، دسترسی به خدمات بهداشتی، حق کار برای زنان و آزادی زنان دربند بود. در این نشست جامعهٔ جهانی به شکل‌گیری یک دولت فراگیر نیز تأکید داشتند.**

نشست سازمان ملل متحد

سازمان ملل در ماه مارس دربارهٔ افغانستان نشست برگزار کرد. «توماس وست» نمایندهٔ ویژهٔ آمریکا در امور افغانستان گفت که ایالات متحده مایل است تا از ظهور یک دولت صلح‌آمیز در افغانستان حمایت کند و تأکید کرد که «دیپلماسی با طالبان، با متحدان و قدرت‌های منطقه، راه اساسی برای دست‌یابی به این اهداف است". او تأکید کرد که اولویت، رسیدگی به بحران انسانی و اقتصادی در افغانستان است. این مقام آمریکایی گفت که طالبان در تلاش خود برای مبارزه با داعش صادق است. با این حال طالبان را به‌رسمیت نمی‌شناسد. یکی از رهبران جنبش طالبان بار دیگر از جامعهٔ جهانی خواست تا طالبان را به‌رسمیت بشناسد. «سهیل شاهین» که نامزد پست نمایندهٔ طالبان در سازمان ملل است، گفت که طالبان به اتحادیهٔ اروپا اطلاع داده «در حال حاضر وضعیت افغانستان نسبت به دورهٔ قبل بسیار بهتر و باثبات‌تر است و جایی برای مقایسه بین وضعیت گذشته و حال وجود ندارد". وی گفت که طالبان تمام شروط لازم برای به رسمیت شناخته شدن را دارد و از حمایت مردمی برخوردار است. این دولت طالبان است که کشور را کنترل و مرزها را با کشورهای همسایه مدیریت می‌کند.

نشست انگلیس برای جمع‌آوری کمک به افغانستان

در این نشست، انگلیس اعلام کرد به دنبال جمع‌آوری میلیاردها دلار برای جلوگیری از یک بحران انسانی «ویران‌گر» در افغانستان است. دولت انگلیس و سازمان ملل در بیانیه‌ای مشترک گفتند که کشورهای کمک‌کننده، آژانس‌های سازمان ملل و جامعهٔ مدنی افغانستان، در یک کنفرانس مجازی با هدف کمک به سازمان ملل در جمع‌آوری ۴.۴ میلیارد دلار برای افغانستان می‌باشند، این بیشترین مبلغی است که سازمان ملل به دنبال جمع‌آوری آن برای یک کشور واحد بوده‌است. این پول به منظور کمک به ۲۴.۴ میلیون تبعهٔ افغانستان که نیاز مبرم به حمایت‌های انسانی و بشردوستانه دارند، جمع‌آوری می‌شود. در ادامهٔ این بیانیه آمده‌است: این رویداد مجازی قصد دارد حمایت بین‌المللی برای کمک به افغانستانی‌ها برای دسترسی به خدمات اولیه به‌ویژه بهداشت و آموزش را جمع‌آوری کند. «لیز تراس» وزیر امور خارجه انگلیس گفت: این کنفرانس یک لحظهٔ مهم برای جامعهٔ بین‌المللی است تا حمایت خود را از تلاش‌ها برای توقف این بحران انسانی رو به رشد در افغانستان افزایش دهد. «مارتین گریفیث» رئیس امور بشردوستانهٔ سازمان ملل از سراسر جهان خواست تا برای نجات جان و آیندهٔ افغانستانی‌ها دست‌به‌دست یک‌دیگر دهند.

> **به گفتهٔ مسئولان اتحادیه اروپا فاجعه‌ای که زنان افغانستان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، اصلی‌ترین نگرانی اروپایی‌ها در مورد وضعیت فعلی افغانستان است و این اتحادیه از هیچ تلاشی برای تغییر و بهبود وضعیت زنان دریغ نخواهد کرد.**

نشست شورای امنیت درباره افزایش محدودیت‌های طالبان علیه زنان

اجباری شدن پوشاندن چهرهٔ زنان در مکان‌های عمومی از سوی طالبان، با واکنش‌های گستردهٔ بین‌المللی و داخلی مواجه شده‌است. شورای امنیت سازمان ملل متحد اعلام کرد برای بحث در مورد دستور طالبان دربارهٔ اجباری کردن چادری (برقع) و تشدید محدودیت‌های این گروه در افغانستان تشکیل می‌گردد. هیئت نروژ در سازمان ملل نیز خواستار برگزاری نشست غیر علنی برای رسیدگی به افزایش محدودیت‌ها بر حقوق بشر و آزادی‌های دختران و زنان افغانستان شد. این در حالی بود که در ماه مارس طالبان از اعلامیهٔ خود مبنی بر بازگشایی مکاتب (مدارس) دخترانه عقب‌نشینی کردند و گفتند: تا زمانی که طرحی مطابق با قوانین اسلامی برای بازگشایی آن‌ها تنظیم نشود، تعطیل خواهد ماند. در ادامهٔ این محدودیت‌ها، هبت‌الله آخوندزاده، رهبر گروه طالبان اعلام کرد: اگر زنی صورت خود را در بیرون از خانه نپوشاند، پدر یا نزدیک‌ترین بستگان مرد او با احتمال زندان یا اخراج از مشاغل دولتی مواجه خواهند شد. زنان افغانستان در واکنش به این تصمیم طالبان در کابل و بلخ دست به اعتراض زدند اما توسط نیروهای طالبان سرکوب و برخی از آن‌ها بازداشت گردیدند. اجباری‌شدن پوشاندن صورت زنان در مکان‌های عمومی از سوی طالبان، با واکنش‌های گستردهٔ بین‌المللی و داخلی مواجه شده‌است. «ند پرایس» سخنگوی وزارت خارجهٔ آمریکا نیز در واکنش به این تصمیم طالبان، هشدار داد در صورتی که هیچ نشانه از لغو

ادامه در صفحه ۱۰

ادامه از صفحه ۸

اقدامات طالبان دیده نشود، واشنگتن اقداماتی را برای افزایش فشار بر این گروه انجام خواهد داد.

نشست مسکو

روسیه از زمان روی کار آمدن طالبان میزبان مذاکرات بین‌المللی در مورد افغانستان بود. در این مذاکرات، شرکت‌کنندگان خواستار افزایش کمک‌های بین‌المللی برای کمک به اقتصاد ویران‌شدهٔ افغانستان و هم‌چنین خواستار تشکیل دولت فراگیر شدند. در این نشست گفته شد که: «هیچ کدام از ما دولت جدید افغانستان را دوست نداریم، اما با تنبیه طالبان، تمام مردم را مجازات می‌کنیم.» منع تحصیل دختران و تعلیق کارمندان زن از ادارات دولتی و خصوصی، یکی از صدها موارد نقض حقوق بشر است. وزارت امور زنان دولت افغانستان که در دو دههٔ گذشته بر توسعهٔ توانمندی زنان افغانستان متمرکز بود؛ هم‌اکنون جای خود را به وزارت امر به معروف و نهی از منکر داده‌است. سایر موارد نقض حقوق بشر که طی ماه‌های گذشته ثبت شده‌است، شامل قتل مخالفان و منتقدان به رغم اعلام رسمی عفو عمومی و کوچ اجباری هزاره‌ها از روستاها و منازلشان در نقاط مختلف کشور است. لاوروف گفت: «گروه‌های تروریستی متعدد، به ویژه داعش و القاعده در تلاش هستند تا از بی‌ثباتی در کشور استفاده کنند و حملات خونین‌شان را افزایش دهند. خطر واقعی صدور تروریسم و مواد مخدر به نام مهاجرت به کشورهای همسایه وجود دارد». عبدالسلام حنفی که به نمایندگی از طالبان در این نشست شرکت کرده بود، دغدغهٔ نخست امارت اسلامی را بیان کرد: ما را به رسمیت بشناسید. او در این نشست گفت: «امارت اسلامی افغانستان آماده‌است تا با شفافیت کامل و صراحت، تمام نگرانی‌های جامعهٔ بین‌المللی را برطرف کند.» روسیه، چین، ایران، پاکستان و کشورهای آسیای میانه در نشست مسکو با نمایندگان طالبان مذاکره کردند و از طالبان خواسته شد تا حقوق بشر را رعایت کنند و به الزامات تقسیم قدرت پای‌بند بمانند.

نشست کنفرانس اسلامی

نشست فوق‌العادهٔ نمایندگان سازمان هم‌کاری اسلامی دربارهٔ افغانستان و بررسی وضعیت افغانستان در اسلام‌آباد برگزار شد. این اولین نشست بین‌المللی دربارهٔ افغانستان از زمان به قدرت رسیدن دوبارهٔ طالبان در ۱۵ آگوست است که به ابتکار عربستان سعودی به عنوان رئیس اجلاس سران سازمان همکاری‌های اسلامی برگزار می‌شود، و پاکستان پیشنهاد میزبانی آن را داده بود. نمایندگان نزدیک به ٦٠ کشور اسلامی برای شرکت در این نشست به اسلام‌آباد سفر کرده‌اند. به غیر از کشورهای اسلامی نمایندگانی از کشورهای آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن و نمایندگان سازمان ملل، اتحادیه اروپا، مؤسسات مالی بین‌المللی نیز در این نشست حضور داشتند. این در حالی است که هنوز هیچ کشوری دولت طالبان را به رسمیت نشناخته‌است. چهره‌های سیاسی دولت پیشین و فعالان مدنی از این‌که برگزاری این نشست در اسلام آباد است ابراز نگرانی کرده‌اند، آن‌ها معتقدند که احتمال آن می‌رود که پاکستان در تلاش برای به‌رسمیت شناختن طالبان باشد. وزیر خارجه طالبان در این نشست گفت که ما با یک «جنگ تبلیغاتی» مواجه‌ایم. او مدعی شد که رسانه‌ها وضعیت افغانستان را «بد» نشان می‌دهند در حالی که پس از تحولات ماه آگوست در افغانستان، «صلح سراسری» آمده‌است. امیرخان متقی از نمایندگان کنفرانس خواست که «به مقام‌های آمریکایی یادآوری کنند که آزار افغان‌ها و تضعیف دولت افغانستان به نفع هیچ کس نیست، این برای بهبود روابط مفید نیست. چنین اقداماتی به اعتبار آمریکا لطمه می‌زند و بحران پناهجویان را تشدید می‌کند و جهان از آثار زیان‌بار آن برکنار نمی‌ماند". او از کشورهای عضو کنفرانس اسلامی خواست که سفارت‌های خود را در کابل بازگشایی کنند.

نشست تاشکند

نشست تاشکند دربارهٔ افغانستان روز (سه‌شنبه و چهارشنبه ۴و ۵ اسد) در پایتخت ازبکستان برگزار شد. در این نشست، نمایندگان ۲۰ کشور از جمله آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی حضور داشتند. این کنفرانس که با هدف مسائل افغانستان، رشد اقتصادی و ثبات... برگزار گردید، حدود ۳۵ سخنران داشته‌است، طالبان که یک‌سوی مسئله بودند تمام کارها و برنامه‌هایشان را در طول یک‌سال گذشته ارائه کردند و نکتهٔ جالب این نشست، صحبت‌های متقی بود که در یک بخش از سخنرانی‌اش گفت: زنان در افغانستان، بدون محدودیت در همه‌جا کار می‌کنند؛ تنها عده‌ای که کار و فعالیت‌شان مطابق قانون طالبان نیست در خانه‌هایشان کار می‌کنند و معاش خود را می‌گیرند. هم‌چنین گفت: ۱۰ میلیون کودک در مکاتب افغانستان در حال تحصیل هستند اما نگفت که در میان این ۱۰ میلیون، آیا دختران هم سهمی دارند یا نه؟! امیرخان متقی، وزیر خارجهٔ طالبان در این نشست بر آزادسازی ذخایر ارزی مسدود شدهٔ افغانستان در آمریکا تأکید کرد. متقی مسدود شدن دارایی‌های افغانستان را علت اصلی فقر در افغانستان خواند. در جایی از سخنانش گفت که ما تمام قراردادهای دوحه را عملی کرده‌ایم و آمریکا هست که باید به قول خود وفا کند. در همین حال «توماس وست» نمایندهٔ ویژهٔ آمریکا در امور افغانستان؛ در مورد حقوق زنان و خواستن از دیگر کشورها برای فشار وارد کردن بر طالبان تا حقوق زنان را به‌رسمیت بشناسند؛ صحبت‌های تندی را علیه طالبان داشته‌است. بسیاری از اشتراک‌کنندگان نشست تاشکند، نگرانی‌های شدیدی را در مورد نقض حقوق بشر از جمله محدودیت‌ها علیه روزنامه‌نگاران و زنان را مطرح کردند. هم‌چنان گفته‌است که همه نگران ادامهٔ بحران اقتصادی و انسانی در افغانستان هستند. طالبان باید تمام قراردادهایی را که در دوحهٔ قطر امضا کردند انجام دهند.

این برنامه در ادامهٔ نشست‌های گذشته که برای افغانستان برگزار شده و نتیجه‌ای را در بر نداشته‌است برگزار گردید. مهم‌ترین نگرانی جامعهٔ بین‌المللی اولویت یافتن شریعت به جای قانون و حقوق بشر در افغانستان است. موردی که البته طالبان از آن کوتاه نخواهند آمد. شاید بعد از گذشت یک‌سال، شفافیت رفتارها، عقاید و ایدئولوژی طالبان برای تمام جهان وضوح یافته است. نه این نشست‌های به ظاهر کارآمد و نه اهداف و نتایج آن برای مردم افغانستان سود خواهد داشت، نه ادامهٔ دیپلماسی غرب با طالبان. همان‌طور که سیاست‌های نظامی غرب در افغانستان شکست خورده بود، سیاست‌های گفتمانی و فشارهای اقتصادی‌شان نیز در حال تخریب و شکست خوردن است. از این رو پالیسی‌های جدیدی را باید روی میز گذاشت.

زنان و حاکمیت طالبان

بیگانگی و دستورالعمل‌های این گروه که در افغانستان آن را تطبیق می‌نمایند بسیار روشن است که می‌تواند این گروه را در ضمیر گروه استخباراتی قرار دهد. دین را فقط وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف استخباراتی خود قرار داده و تمام اقدامات آنان شبیه به گروه‌های استخباراتی است.

زرقا یفتلی، مسئول نهاد تحقیقاتی زنان و اطفال

در یک‌سالگی تسلط رژیم طالبان بر افغانستان، این کشور در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، آموزشی، حقوق بشری و مدنی عقب‌گرد چشم‌گیری داشته‌است.

با حضور طالبان در قدرت، افغانستان اکنون نظام مشروع ندارد و منزوی‌ترین کشور جهان در سطح جهان به شمار می‌رود. نظام طالبانی تا هنوز از سوی هیچ کشوری به رسمیت شناخته نشده و در داخل نیز با مخالفت همگانی روبه‌رو است. بی‌هیچ شکی اگر حربه سرکوب، بازداشت و شکنجهٔ طالبان نباشد، مردم در سراسر کشور پرچم مخالفت با رژیم طالب را برخواهند افراشت.

مشارکت سیاسی زنان در رژیم طالبان صفر است. در عرصهٔ اقتصادی، بی‌کاری و بسته شدن نهادها، ملیون‌ها شهروند به‌ویژه میلیون‌ها زن را بی‌کار ساخته‌است. این خود سبب فقر گسترده در کشور شده که بسیاری از خانواده‌ها حتی قادر به تأمین یک وقت غذا از سه وقت خود نیستند. در بخش آموزش، در کنار بسته بودن مکاتب دخترانه، صدها مکتب خصوصی و دانشگاه‌های خصوصی به‌خاطر نبود امکانات، دانش‌آموز و دانشجو، بسته شدند.

همین‌گونه با حاکمیت طالبان در یک‌سال پسین حدود هفت صد رسانه مسدود شده و هزاران رسانه‌گر که بخش بزرگی از آنان را زنان تشکیل می‌دادند، از کار بی‌کار شدند. افغانستان پیش از طالبان که با دختران ورشکار، ربات‌ساز و ارکستر زهره به جهانیان معرفی می‌شد، اکنون با حاکمیت طالبان، در هیچ میدان فن‌آوری، ورزشی و هنری نماینده ندارد.

در بیست‌سال گذشته، نسل نو افغانستان با وجود حمله به مکاتب، دانشگاه، ورزشگاه، درمانگاه و با وجود بریده شدن سرهای‌شان، از تلاش برای رسیدن به کاروان انسانی جهان عقب ننشست و با وجود بریده شدن انگشت‌هایشان، رفتند و به مردم سالاری رأی دادند. این‌که نتیجهٔ رأی‌شان دستبرد شد و انسان فاسد و ترسویی مثل غنی را بر مردم حاکم ساختند، تقصیر مردم نیست.

نسل نو افغانستان از سنگرهای داغ نبرد گرفته تا میدان‌های رنگین آموزش، هنر و ورزش، مدال آوردند و به جهانیان نشان دادند که افغانستان سرزمین چند طالب افراطی و یا چند مقام فاسد نیست. در بیست‌سال گذشته، افغانستان در عرصهٔ آزادی بیان، با داشتن رسانه‌های پویا، در کارهای فرهنگی با خلق آثار فرهنگی قابل توجه، در عرصهٔ چاپ و نشر با نشر کتاب‌هایی حتی ممنوع‌النشر در منطقه، از نظر شمار دختران دانش‌آموز و دختران دانشجو به نسبت نفوس و وضعیت اقتصادی، همین‌گونه از نظر داشتن مکاتب و دانشگاه‌های خصوصی، از بسیاری از کشورهای منطقه پیشی گرفته بود.

کابل با وجود تهدیدهای پی‌هم و حملات تروریستی طالبان، اما به قلب تپندهٔ آسیا مبدل شده بود و همه با امید و تلاش فراوان برای فردای خوب، کار و فعالیت داشتند. اما اکنون پس از یک سال حاکمیت طالبان در افغانستان، این کشور به زندان بزرگی مبدل شده‌است که همه برای فرار از آن تقلا دارند. روزی نیست که پیامی از دوستی دریافت نکنیم که برای بیرون شدن از زیر سلطهٔ طالبان کمک می‌خواهد و این واقعیت روشن یک‌سال حاکمیت طالب در افغانستان است.

دروازهٔ مکاتب به روی دختران از صنف شش به بالا بسته‌است، زنان از تمام ادارات دولتی اخراج شده و به جای‌شان مردان طالب استخدام شده و یا بست‌هایشان از ساختار حذف گردیده‌است. از حضور چندین وزیر و معین، صدها رئیس و هزاران قاضی، ده‌ها هزار کارمند زن در نهادهای دولتی، یک مورد هم وجود ندارد. اعتراضات زنان برای اعادهٔ حقوق‌شان به شدت سرکوب شده و زنان معترض بازداشت، شکنجه، ناپدید و در مواردی کشته شدند.

در مواردی به‌خاطر خاموش ساختن صدای زنان، طالبان آن‌ها را با کشتن اعضای خانواده‌شان تهدید کرده‌اند. در گفت‌وگو با شماری از زنان رها شده از بند طالبان، آن‌ها گفتند که در بدل دادن تضمین، این‌که دیگر علیه رژیم طالب حرفی نمی‌زنند و این تضمین نیز باید توسط خانواده و بستگان زنان معترض هم‌چنان سپردن تمام اسناد سفرشان به طالبان از بند رها شدند. امضای زنان را پای سندی گرفتند که در صورت اعتراض و یا مخالفت دوباره، طالبان، خود و اعضای خانواده‌شان را خواهند کشت.

از میان فرامین رهبر طالبان، ۱۳ فرمان آن که بیشترین مورد از فرامین او را در بر می‌گیرد، به ایجاد محدودیت علیه زنان اختصاص دارد.

کشتار غیر نظامیان به دلایل تعلق سیاسی یا قومی، در پنجشیر، اندراب، خوست و فرنگ، ورسج، بلخاب، بلخ، کاپیسا، پروان، بدخشان، قندهار، ننگرهار و... بخش دیگری از کارنامهٔ طالبان در یک‌سال گذشته بوده‌است.

طالبان در حاکمیت قبلی خود بین سال‌های ۱۹۹٦ تا ۲۰۰۱ نیز با تمام حقوق و آزادی‌های اساسی و مدنی شهروندان به ویژه زنان مخالفت داشتند. مکاتب دخترانه زیر حاکمیت طالبان بسته بود، زنان حق کار و تحصیل را نداشتند. همین‌گونه تمام آزادی‌های مدنی، آزادی‌های مذهبی و حقوقی شهروندان را ممنوع کرده بودند. زنان حق نداشتند بدون پوشیدن برقع بیرون بروند و یا بدون داشتن همراه مرد سفر کنند. همهٔ تصاویر تکان دهندهٔ کشتار زنان در ورزشگاه کابل را به‌خاطر دارند؛ اما دنیا به‌ویژه حکومت ایالات متحده آمریکا این‌بار به تصور این‌که طالب تغییر کرده، روند صلح را با طالب پیش گرفتند که سر انجام در یک درام توطئه‌گونهٔ ناشی از خیانت داخلی و بی‌مسؤلیتی جهانی، سرنوشت مردم افغانستان به ویژه زنان به دست گروهی افتاد که هیچ‌گونه باور و پای‌بندی نسبت به حقوق اساسی و مدنی زنان ندارد.

در یک‌سال گذشته طالب و گردانندگان برنامهٔ آوردن طالب با پنهان‌کاری از عملکرد این گروه، می‌خواستند از طالب یک گروه تغییریافته و باورمند به حقوق شهروندان و آزادی انسانی نشان بدهند. هم‌چنان بگویند که طالب رابطه‌اش را با گروه‌های ترویستی بین‌المللی از جمله القاعده قطع کرده‌است، با حضور الظواهری در خانهٔ مربوط به سراج‌الدین حقانی رهبر بخش بزرگ این گروه، پنهان‌کاری طالب آشکار شد و دنیا باید دانسته باشد که طالب هرگز تغییر نکرده، بلکه تفاوت امروز افغانستان و حضور سرافرازانهٔ زنان در برابر طالب در جاده‌های کابل، ناشی از تغییر برگشت‌ناپزیر جامعه است نه تغییر طالبان.

با وجود زندان، شکنجه و قتل معترضان، اعتراض پسین زنان نشان می‌دهد که نسل امروز افغانستان در برابر ستم و تبعیض طالب خاموش نمی‌نشینند و از حق از دست رفته‌شان، دفاع می‌کنند. در یک‌سال گذشته، شماری از کشورها خوش‌باورانه تصور می‌کردند که طالب در افغانستان به یک گروه سیاسی تبدیل می‌شود و تفاوت‌های جامعه و کشور را درک می‌کند. به حقوق همهٔ شهروندان به‌ویژه زنان حرمت می‌گذارد و دست از خشونت و ترور می‌کشد. این گروه قادر خواهد شد اقداماتی را برای ایجاد یک دولت منتخب و مردمی به اجرا بگذارد، اما طالب در عمل ثابت ساخت که هیچ باور و اراده‌ای برای تغییر، قطع رابطه باگروه‌های تروریستی از جمله القاعده ندارد و نیز از ریشه با حقوق و آزادی شهروندان به ویژه زنان مخالف است.

طالبان تفاوت مذهبی را بر نمی‌تابد، به تنوع قومی باور ندارد و هرگونه مخالفت را با سرکوب پاسخ می‌دهد؛ از ریشه با انتخابات و حکومت مردمی مخالف است.

پس تکلیف طالب با جهان و مردم افغانستان روشن است، اکنون باید جهان از خوش‌باوری در مورد طالبان دست بکشد و تکلیفش را با این گروه زن‌ستیز و مخالف تمام آزادی‌های مدنی و اساسی شهروندان روشن کند.

طالبان و افراط‌گرایی؛
زالویی بر پیکره اجتماع

موضع طالبان در برابر زنان و شیوهٔ برخوردشان با آنان ریشه در باور آنان به جایگاه فروتر زن به مثابه انسان دارد که او را از نظر کرامت انسانی برابر با مرد نمی‌دانند. در ذهنیت طالبانی، شئ‌انگاری زن و ابزاری دیدن او امری جوهری است نه عارضی.

بهین

افراط‌گرایی یعنی خروج از جادهٔ اعتدال و عقلانیت و تکیه بر تعصبات ناروا و جمود برعقیده، درست شمردن راه و رسم خویشتن و باطل پنداشتن عقیده و راه دیگران. در افراط‌گرایی عقلانیت رنگ می‌بازد. می‌توان گفت: مجموعه عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و اقتصادی در یک جامعه به صورت شبکه‌ای دست به دست هم می‌دهند تا در تبانی و هم‌کاری با یک‌دیگر، زمینه‌های افراط‌گرایی را مساعد سازند. افراط‌گرایان از ایدئولوژی‌های دینی و برداشت‌های خاص از متون و ارزش‌های دینی به عنوان بزرگ‌ترین ابزار استفاده می‌کنند تا با پیوند زدن قرائت‌های دلخواه دینی با متغیرهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی متناسب با اوضاع و احوال جوامع فکر افراطی را خلق، ترویج و نهادینه سازند. افراط‌گرایی به عنوان پدیده‌ای که رفتارهای خشونت‌آمیز و گسترش تروریسم محصول آن است، ساختارها، هنجارها و ارزش‌های یک جامعه را هدف قرار می‌دهد. همواره افراط‌گرایی به عنوان یک نگرانی مورد توجه جهان قرار داشته‌است که افغانستان از دیرباز با این پدیده دست به گریبان بوده، تا جایی‌که باعث فروپاشی اکثر نظام‌های مدنی و دموکراتیک شده‌است.

با توجه به معنی واژهٔ بنیادگرایی یا (Fundamentalism) این طرز فکر از اساس نادرست نبوده، بلکه توجه آن به اصول و اساسات بنیادی می‌باشد؛ اما در عمل و ظاهر این ایدئولوژی رنگ دیگر گرفته و سبب شده افراطیت و تندروی‌هایی به‌نام مذهب را در اکثر کشورها به‌بار آورد. افراط‌گرایی به عنوان یک فرآیند در سه سطح فرد، گروه و توده‌ها اتفاق می‌افتد؛ چه‌بسا اوقات از فرد شروع و هم‌فکرها را دور خود جمع نموده و توده‌های بزرگ را تشکیل می‌دهند. در بسیاری از جنبش‌های افراطی، موضوعی که اساس رفتار آن‌ها را تشکیل داده‌است، ظاهراً رنگ و بوی دینی دارد؛ اما در واقع افراط‌گرایی مذهبی عبارت است از: انحراف از دیدگاه‌ها و شیوه‌های میانه‌روی مذهبی و چرخش به‌سوی تفسیر تندروانهٔ آموزه‌های دینی. یعنی تفسیری از دین که اغلب با عدم تحمل، تبعیض و فراخوانی برای مقاومت خشونت‌آمیز به همراه است، می‌باشد.

با استناد به تاریخ در افغانستان ریشهٔ افراط‌گرایی را می‌توان بعد از ایجاد این روند در سایر کشورها، در چهار دهه جنگ و سیاست نظامی در کشور سراغ گرفت؛ می‌توان شروع آن را در جنگ بر علیه تجاوز شوروی سابق زیر نام جهاد دانست. در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، گروه‌های مذهبی در مقابل ایدیولوژی‌های رقیب سوسیالیستی که با حملهٔ شوروی به اوجش رسیده بود، ایستادند و با اعلام جهاد، اکثر آنان به برداشت‌های بنیادگرایانه از اسلام به حیث راهی برای مقاومت روی آوردند. بعد از خروج شوروی، جنگ‌های داخلی در افغانستان بیشتر گردید و گروه‌های سیاسی و مذهبی که تا دیروز زیر نام جهاد در برابر شوروی جنگیده بودند، این‌بار در برابر هم صف کشیدند. بسیاری از این جنگ‌ها، قومی و فرقه‌ای بودند؛ جنگ‌هایی که براساس تفاوت‌های مذهبی توجیه و ایجاد می‌شد. این جنگ‌ها به دنبال خود گروهی از بنیادگرایانی را آورد که زیر نام طالبان با برداشت‌های بنیادگرایانه به عنوان راهی برای به دست گرفتن کنترل قدرت و حکومت بر افغانستان در مقابل مجاهدین ایستادند.

استفاده از دین به عنوان پرکاربردترین ابزار برای رسیدن به قدرت بعد از دهه ۸۰ قرن بیستم در منطقه بر رشد افراط‌گرایی مذهبی در کشورهای همسایه و افغانستان اثر گذاشته‌است؛ مانند: پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و نقش پررنگ مذهب در سیاست پاکستان و پیروزی مجاهدین افغانستان در سال ۱۳۷۱، که تاریخ نگاران و محققان ریشهٔ این جنبش‌ها را افراطیت می‌دانند.

گروه موسوم به طالبان بار اول در سال ۱۳۷۵ از میان نابسامانی‌های سیاسی افغانستان ظهور و تولد یافت. این گروه در ابتدا با شعاع کوچک ساحوی در جنوب قندهار مانند قارچ‌های سمی سر از خاک بیرون آوردند که با دیدگاهی کاملاً جزم‌گرایانهٔ مذهبی، دینی و تکیه بر پشتوانهٔ قومی پشتونوالی توانستند در میان قوم پشتون جا باز کرده و خواهان برپایی حکومت اسلامی با پیروی از شریعت محمدی شوند. افغانستان با پشت سر گذاشتن جنگ‌های داخلی، با ظهور این گروه تروریستی در دههٔ هفتاد، وارد یک دورهٔ خفقان دیگر شد و طی پنج سال حکومت طالبان، این کشور به‌شکل فاجعه‌باری از مسیر تکامل بیشتر از پیش باز ماند.

با حملهٔ نظامی آمریکا و روی کار آمدن نظام جمهوری، افغانستان مسیر جدیدی را پیش گرفت که در این میان؛ افراط‌گرایی هم‌چنان از درون جامعهٔ به‌شدت مذهبی و سنتی افغانستان تضعیف نشد و در جای‌جای جامعه خود را نشان می‌داد. با دوباره به قدرت رسیدن گروه طالبان در ۲۴ اسد سال گذشته، این پدیده! رخ تازه‌ای به خود گرفت، افغانستان طی بیست سال گذشته در سایهٔ نظام جمهوری تا حد زیادی در بزرگ‌شهرها توانسته بود ریشه‌های بنیادگرایی را تضعیف کند. اما این‌بار طالبان با عقدهٔ دو دههٔ اخیر که با مردم و نظام جمهوری افغانستان پیدا کرده بودند؛ نوع خشن‌تر افراط‌گرایی را جدا از کشتن و ریختن خون انسان‌های بی‌گناه به‌کار گرفتند که در ابعاد مختلف قابل بحث است.

طالبان و زنان...

گفتن و نوشتن دربارهٔ وضعیت سیاسی زنان در دورهٔ اول طالبان، طنز بسیار تلخی است که تاریخ سیاسی افغانستان آن را به حافظه سپرده‌است. در این دوره، مشارکت انسانی زنان زیر سؤال رفت؛ چه رسد به مشارکت سیاسی و اجتماعی. طالبان، تفسیری بسیار افراطی از اسلام داشتند که با به‌قدرت رسیدن طالبان، زنان از کلیهٔ حقوق سیاسی و اجتماعی محروم شدند و درهای مکاتب به روی دختران بسته و معلمان زن از کارشان برکنار شدند. در این دوره، زنان از طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خویش محروم بودند. زمام‌داری طالبان را باید بدون مبالغه، قبرستان زنان افغانستان نامید.

موضع طالبان در برابر زنان و شیوهٔ برخوردشان با آنان ریشه در باور آنان به جایگاه فروتر زن به مثابه انسان دارد که او را از نظر کرامت انسانی برابر با مرد نمی‌دانند. در ذهنیت طالبانی، شئ‌انگاری زن و ابزاری دیدن او امری جوهری است نه عارضی. این ذهنیت نمی‌تواند زنی را تصور کند که دانش بیاموزد، مهارت حاصل کند، نقش اجتماعی داشته باشد، فعالیت اقتصادی کند، به سیاست وارد شود و در سرنوشت همگانی سهم بگیرد. طالبان از زمان پیدایش و سپس تشکیل امارت‌شان در سال‌های پیش و با قدرت‌گیری دوباره، هیچ نقشی برای زنان قائل نشده و هیچ طرحی برای سهم دادن به آنان نداشته‌اند. با گذشت دو دهه و سپری کردن سال‌های طلایی که برای زنان در نظام جمهوری رقم خورد؛ اما طالبان با به‌دست گرفتن دوبارهٔ قدرت، در حال کندن چاه عمیق‌تر و تاریک‌تری برای دفن و به حصار کشیدن زنان هستند. با این‌که طالبان هیچ تغییری با بیست سال پیش نکرده‌اند، پذیرفتن واقعیت این که جایگاه زنان در جامعهٔ کنونی افغانستان بسیار متفاوت‌تر از گذشته‌است، برای این گروه تروریستی سخت و غیر ممکن می‌نماید. زنان در دو دههٔ گذشته، با مبارزه در برابر چالش‌هایی که بیشترشان ناشی از افراط‌گرایی‌های مذهبی و قبیلوی بود؛ توانستند پابه‌پای مردان در آبادانی این سرزمین تلاش کنند. به‌همین خاطر، طالبان با بستن دروازه‌های مکاتب، وضع قوانین سخت‌گیرانه در مورد پوشش و رفت و آمد زنان در تلاش است تا زمینه را برای اهداف شوم‌شان فراهم کنند.

طالبان با این‌که در توافق‌نامهٔ سیاسی اخیرشان با آمریکا قول داده بودند که از حقوق زنان و ارزش‌های انسانی آن‌ها حمایت می‌کنند؛ با این حال هیچ‌گونه تغییر رفتاری در این گروه نمایان نشده، بلکه آن‌ها در تلاش‌اند تا با سیاسی کردن حقوق اولیهٔ زنان از کشورها و نهادهای حامی حقوق زن، برای مشروعیت بخشیدن حکومت تروریستی‌شان باج بگیرند.

طالبان و آموزش...

آموزش یکی از اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق انسان امروز است. حقی که حالا زیر چتر حکومت طالبان مبتنی بر جنسیت داوری می‌شود که بخشی از انسان‌های این سرزمین آن را در چارچوب‌های سفت‌وسخت دارا هستند و نیمی از پیکرهٔ جامعه، یعنی زنان، به آن دسترسی ندارند. طالبان بعد از قدرت‌گیری‌شان دستورهای زیادی را در مورد آموزش صادر کرده‌اند، از بسته شدن مکاتب دخترانه گرفته تا جدا کردن دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه‌ها، این گروه در اوایل دستور دادند که کلاس‌های درسی دانشجویان پسر و دختر کلاً جدا یا دست‌کم پرده‌ای در میان آن‌ها انداخته شود. اما؛ به این بسنده نکرده و حتی روزهای درسی را تاق و جفت کردند که باید روزهای جفت دختران به دانشگاه‌ها بروند و روزهای تاق پسران. علاوه بر این، یکی از رهبران این گروه گفته‌است که: « باید بین استاد مرد و دختران دانشجو پرده‌ای عایق باشد، تا استادان مرد با دختران به گونهٔ مستقیم روبه‌رو نشوند». این امر به معنای نادیده گرفتن شعور و در شرف ارتکاب جرم دیدن انسان است. واضح است که پیامد آن، گسست اخلاقی و خلق بدگمانی نسبت به نوع بشر، تهدید آموزش و تقلیل دانایی بر اساس محاسبات جنسی است.

طالبان با زیاد کردن زمان درسی مضمون ثقافت اسلامی در دانشگاه در روند افراطی کردن دانشجویان قدم‌هایی عملی را برداشته‌اند، در دوران جمهوریت اکثر گروه‌های تروریستی مثل همین طالبان و داعش از میان دانشجویان دانشکدهٔ شرعیات سربازگیری می‌کردند. هم‌چنان؛ این گروه در تمام پایگاه‌های نظامی‌شان، قطعهٔ آموزش انتحاری را نیز اضافه کرده و به سربازان‌شان در کنار آموزه‌های دینی افراط‌گرایانه، کشتن آدم‌ها را به خشن‌ترین شکل نیز آموزش می‌دهند.

طالبان از شیوهٔ فراگیری دانش به گونهٔ عصری آن، به‌خصوص تدریس علوم که عامل بیداری جامعه شود و به انسان بفهماند که چه حقوقی دارد و چگونه آن را به‌دست بیاورد، می‌هراسند. دانشی که از آن در موعظه‌های آسمانی به عنوان اصلاح آدمی یاد شده‌است. از این‌جاست که علمای استبداد به‌خاطر جلوگیری از بلوغ فکری جامعه؛ مفهوم اصلاح را به عبادت، خلاصه و معنای فساد را به نافرمانی از حاکم مستبد گره زده‌اند.

طالبان و آزادی بیان/ رسانه‌ها...

طالبان رسانه‌های کشور را مهره‌های نیروهای غربی و آمریکایی و دستاورد آن‌ها می‌دانند. ترور خبرنگاران و حمله به رسانهها در چند سال اخیر به همین دلیل بوده‌است. این گروه با ماهیت رسانه مشکلی ندارد چراکه آن را ابزاری مهم برای جنگ‌های تبلیغاتی و گسترش افکار افراطی‌شان می‌دانند؛ ترس طالبان از رشد و تأثیرگذاری رسانه‌ها و وضعیت نسبتاً خوب آزادی بیان در گذشته، نقطهٔ تقابل این گروه با رسانه‌ها را رقم می‌زند. رسانه‌ها به دلیل ماهیت آگاهی سازی و اطلاع‌رسانی خود نقشی مهم در افشاسازی ماهیت و عملکرد گروه‌های تروریستی چون طالبان دارند و از تأثیرگذاری بسیار زیادی بر افکار عمومی و جهت‌دهی به آن‌ها برخوردار هستند. به‌همین جهت، منجر به رویکرد تعارضی آن‌ها با آزادی بیان و رشد رسانه‌ها شده‌است.

این گروه با محدود کردن رسانه‌ها در نشرات و پوشش رسانه‌ای همه جانبه از وضعیت کنونی کشور، سعی می‌کنند تا مردم را از بسیج شدن و انتقاد بالای این گروه دور نگه داشته و به رسانه‌ها دستور داده‌اند تا اخباری را که در ضدیت این گروه باشد نشر نکرده و از پالیسی که آن‌ها تعیین کرده‌اند در نشرات‌شان پیروی کنند، از سوی دیگر این گروه در تلاش‌اند تا رسانه‌ها را از بین برده و از آن برای ترویج افراط‌گرایی دینی و قومی استفاده کنند. در اقدام‌های اخیر این گروه، ساختمان تلویزیون خصوصی میترا در ولایت بلخ و چندین تلویزیون خصوصی دیگر به مدرسهٔ دینی تبدیل شده‌اند.

طالبان و فرهنگ...

حضور یک‌بارگی طالبان، عواطف و احساسات را دگرگون و شوک عظیم را بر جامعه مستولی کرده؛ به‌گونه‌ای که واقعیت‌ها وارونه گشته‌اند. فضا برای تغییر وضع فرهنگی به میان آمده. ارزش‌هایی که با متحمل شدن قربانی‌های بی‌شمار به‌دست آمده بود، در حال نابودی است. افراد، مکلف به رعایت فرهنگ اجباری و تحمیلی شده‌اند که کنار آمدن با آن بزرگ‌ترین چالش و مضاعف‌ترین رنج به حساب می‌رود. گذاشتن ریش، پوشیدن لنگی و کلاه، حجاب اجباری، جدایی زنان از جامعه، وضع محدودیت‌های گسترده بر مردم، بازرسی‌های بدنی، عقیدتی و ممنوعیت حضور مختلط خانواده‌ها در برنامه‌های تفریحی و پارک‌ها، از نمونه‌های تغییر اجباری است که شهروندان به دلیل هراس از بازداشت و مرگ، آن را پذیرفته و از این رهگذر دچار یک گسست عاطفی و روانی شده‌اند. این گسست، هنجارها، ارزش‌ها و باورهای آنان را عمیقاً دگرگون ساخته‌است. برآیند این تغییر و تحول جبری، اضطراب، سردرگمی، خستگی، هیجانات شدید و فشارهای روحی و اقتصادی است که هم‌اکنون جامعهٔ افغانستان را رنج می‌دهد و بستر را برای مشکلات بزرگ‌تر مساعد می‌سازد. سرگشتگی و سردرگمی بسیاری از مناسبات اجتماعی و عاطفی را برهم زده‌است. کوچ اجباری، مهاجرت، فرار مغزها، از بین رفتن طبقهٔ متوسط شهری و حضور نیروهای روستایی در شهرها، تغییرات ژرف و گسست عظیمی را به‌میان آورده که در نتیجهٔ دو دهه قربانی و تلاش به دست آمده بود.

وضعیت موجود در افغانستان نه تنها از لحاظ سیاسی و اقتصادی دچار بحران است، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز شوکی را تجربه می‌کند که همه‌روزه باعث خلق معضل فرهنگی دیگری می‌شود. دستور تازهٔ وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان را نیز می‌توان در ذیل و محور شوک فرهنگی فهم و تحلیل کرد. زیرا تا هنوز هیچ‌کسی در افغانستان با توجه به برداشت‌های مذهبی و فرهنگی بی‌حجاب نبوده‌است. مبتنی بر ارزش‌های دینی، زنان در افغانستان همواره لباس پوشیده‌اند که با معیارهای اسلامی سازگاری کامل داشته و در متون دینی و شرعی، حجاب رنگ و پوشش مشخصی ندارد. چیزی که طالبان بر زنان افغانستان تحمیل می‌کنند نه تنها که حجاب مبتنی بر تعریف اسلامی آن نیست، بلکه نوعی تهاجم فرهنگی نیز تلقی می‌شود. پژوهشگران دینی در مورد حجاب گفته‌اند: «لباسی که زینت‌ها و عورت زنان را بپوشاند و ضخیم باشد»، حجاب شرعی است.

یکی دیگر از موارد فرهنگ‌ستیزی و افراط‌گرایی طالبان حرام دانستن موسیقی است. از نگاه علمی یکی از راه‌هایی که آدمی نیاز دارد تا برای رسیدن به آرامش روحی و دوری از استرس از آن استفاده کند گوش دادن به موسیقی است، طوری که می‌گویند: «موسیقی غذای روح است». این دگم‌اندیشی به این‌جا خلاصه نمی‌شود، طالبان برای برپایی نظام استبدادی، قبیلوی و دینی‌شان، طی یک مکتوب رسمی به تمام ادارات دولتی دستور داده‌است تا تمام مکاتبات رسمی دولتی به زبان پشتو انجام گردد؛ در صورتی‌که در طول تاریخ، به جز دوران سیاه عبدالرحمان که فارسی ستیزی به اوج خود رسیده بود. در تمام دوران زبان فارسی؛ زبان رسمی این مرز و بوم بوده‌است. حذف زبان فارسی که قدامت نزدیک به هزار سال در این سرزمین را دارد و زمانی که چیزی به نام افغانستان یا نظیر این نام نبوده در این محدودهٔ جغرافیایی در کتابت و صحبت از آن استفاده می‌شده، خود نشان دهندهٔ تحجر این گروه‌است.

حق مالکیت بر زن؛
جوازی برای کشتن زنان در افغانستان

در افغانستان پدیدۀ زن‌کشی در گذشته نیز وجود داشته اما پس از روی کار آمدن مرتجعین طالب که به دنبال تطبیق رادیکالیسم دینی، تقویت و اشاعۀ فرهنگ پدرسالاری در تمام سطوح جامعه هستند، زنان در تیررس سیاست‌های زن‌ستیزانۀ این گروه و رویکرد توتالیتری آن‌ها قرار گرفته و متحمل بیشترین صدمات گردیده‌اند.

سپیده دم امید، عضو گروه حرکت برای تغییر

در فرهنگ واژگان زبان فارسی، جوامع سنتی و پدرسالار شرقی هم‌چون افغانستان و ایران واژه‌ای وجود دارد به نام ناموس، که معنای این واژه شرف، آبرو و مترادف آن عزت و همسر(زن) است. به‌طور کل، کلمۀ ناموس از جمله مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جوامع اسلامی خاورمیانه‌است که کاربردی در تعامل و ارتباط با زنان دارد. به این معنا که بر مبنای فرهنگ پدرسالارانۀ حاکم در این جوامع، زنان خانواده یعنی نوامیس، به عنوان شرف، عزت و آبروی مردان خانواده یا طایفه و قبیلۀ خویش محسوب می‌شوند و مردان برای حفظ این شرف و عزت باید از زنان و دختران‌شان محافظت کنند.

این حفاظت در چوکات ارزش‌های دینی و پدرسالارانۀ جامعه صورت می‌گیرد. از مفهوم همین واژه می‌توان پی برد که بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای موجود در این جوامع، زنان جزو مایملک مردان به شمار می‌روند که این مردان عبارتند از پدر، همسر، برادر و حتی پسر بزرگ. در واقع در این جوامع زن به مثابه یک کالاست، کالای ارزشمندی که دارای چندین مالک مرد در قبل و بعد از ازدواج است. حال این زن برای مالکین خود هم ارزش مادی و هم ارزش حیثیتی دارد و ارزش این زن به مثابه کالا تا زمانی است که مطیع امر مردان خانوادۀ خویش باشند.

ارزش حیثیتی زن برای خانواده خصوصاً مردان خانواده در این است که این زن به‌طور مطلق در قبل از ازدواج باید مطابق با اصول و استانداردها و ارزش‌های مورد قبول پدرسالارانۀ خانواده و جامعه رفتار کند و از هر امری که عزت و آبروی پدر و برادرش را به خطر می‌اندازد اجتناب نماید تا زمان ازدواجش فرا رسد؛ پدر و برادرش او را به عنوان یک کالای بی‌نقص با سربلندی در بدل گرفتن مبلغی ارزان و یا هنگفت در اختیار مالک بعدی‌اش یعنی همسر قرار دهند.

طبعاً در چنین جامعه‌ای همسر نیز به دلیل پرداخت مبلغی به پدر دختر، او را به‌عنوان یک کالا جهت ارائه و تأمین خدماتی هم‌چون رسیدگی به امور خانه، خدمات جنسی، تولید مثل و مراقبت از سالمندان خانواده می‌بیند و چنین توقعاتی را از کالایی که خریداری کرده یعنی زن دارد. بر اساس چنین مناسباتی، این مالکین مرد اعمال هرگونه فشار و ستم بر زن را تحت نام مالک او بر خود جایز می‌دانند.

حال اگر در همین جامعۀ پدرسالار، یک زن از دایرۀ ارزش‌ها و هنجارهای تعیین شده بر اساس استانداردهای فرهنگ پدرسالارانۀ حاکم بر جامعه‌ای که در آن زیست دارد، گام بیرون گذارد و به نوعی بخواهد بر خلاف آن ارزش‌ها و هنجارها که به سرنوشت و تقدیر تغییر ناپذیر او مبدل ساختند اعتراض نماید و به اصطلاح امروزی تابوشکنی کند، مردان مالک او، وی را سرکش و هنجارشکن خوانده و برای پاسداری از شرف، عزت و آبروی خود با واکنش‌های تند و به گونه‌ای تهاجمی و خصمانه در برابرش بر می‌خیزند و برایش مجازات تعیین می‌کنند که بسته به نوع فرهنگ و ساختار اجتماعی محیطی که آن زن در آن‌جا زندگی می‌کند، مجازات می‌شود. گاهاً این مجازات به قتل او می‌انجامد که در جامعه‌شناسی به این پدیدۀ خوفناک «زن‌کشی» یا «قتل ناموسی» می‌گویند.

زن‌کشی از بدترین و غیرانسانی‌ترین نوع خشونت و ستم بر زنان است. زنان بسیاری در طول تاریخ حیات بشر، به‌خصوص به‌دنبال پیدایش و ظهور پدیدۀ مالکیت خصوصی به بهانه‌های گوناگون هم‌چون مخالفت در برابر ازدواج اجباری، داشتن ارتباط دوستانه یا عاشقانۀ قبل از ازدواج با یک مرد حتی اگر به هدف ازدواج باشد، به دلیل ناباروری و یا به دنیا نیاوردن فرزند پسر، عدم تمکین جنسی از مرد(همسر)، مخالفت با تحصیل دختران و یا هم به دلیل سایر خشونت‌های خانوادگی، توسط پدر، برادر و یا همسر خویش به قتل رسیده‌اند.

چنین قتل‌هایی ریشه در همان حق مالکیتی دارد که مردان بر زنان دارند.

زن‌ستیزی چه به شکل زن‌کشی باشد و یا در هر شکل و قالب دیگری که صورت بگیرد، محصول« مالکیت خصوصی» است که به‌طور تاریخی زن را به‌عنوان کالای تحت مالکیت مرد تعریف کرده‌است. بدین ترتیب فارغ از طبقه، دین و قومیت، زنان سرمایۀ مردان محسوب می‌شوند و صاحبان این سرمایه حق تعیین سرنوشت املاک خود را دارند. همین رویکرد، زنان را به کالایی که قابلیت داد و ستد دارند مبدل ساخته.

فمینیسم مارکسیسم با در نظرداشت دیدگاه مارکس که اساس تحلیل خود از هر تحول اجتماعی را، عامل اقتصاد قرار می‌دهد، منشاء ظلم و ستم بر زنان را تضاد طبقاتی و سرمایه‌داری می‌داند. زیرا این فمینیستان بر این باورند که ستم علیه زنان از زمانی پدیدار شد که سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی به‌وجود آمد.

در افغانستان نیز به دلیل نابرابری‌های طبقاتی، اجتماعی که در جامعه وجود دارد؛ ستم جنسیتی بر زنان نیز در ابعاد گسترده و مختلف آن به چشم می‌خورد و این ستم جنسیتی، ستمی است که ریشه در مناسبات تولیدی و وجود مالکیت خصوصی دارد.

در جامعۀ طبقاتی و پدرسالار افغانستان نیز زن‌کشی و قتل زنان همیشه وجود داشته؛ چرا که مردان این سرزمین با اقتدار مردانه‌ای که مشروعیت‌اش را از دین می‌گیرند؛ خود را مالک تام الاختیار زنان می‌پندارند. در جامعۀ افغانستان همان‌طور که سید عبدالله کاظم در کتاب «زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد» بیان می‌دارد (زر، زمین و زن) سه دارایی و سرمایه‌ای برای مرد افغانستان به‌شمار می‌رود. برای حفظ و حراست از این سه سرمایۀ متعلق به خود حاضر است جان خود را قربانی کند. زیرا مرد افغانستان، دفاع از مایملک خویش را وظیفۀ اصلی خود می‌داند. پس نظر به ساختار اجتماعی، اقتصادی جامعۀ افغانستانی که ساختار فرهنگی جامعه نیز متأثر از آن است، در افغانستان نیز زنان به عنوان یک ملک یا سرمایه، جزو مایملک مردان به‌شمار می‌آیند.

در افغانستان پدیدۀ زن‌کشی در گذشته نیز وجود داشته اما پس از روی کار آمدن مرتجعین طالب که به دنبال تطبیق رادیکالیسم دینی، تقویت و اشاعۀ فرهنگ پدرسالاری در تمام سطوح جامعه هستند، زنان در تیررس سیاست‌های زن‌ستیزانۀ این گروه و رویکرد توتالیتری آن‌ها قرار گرفته و متحمل بیشترین صدمات گردیده‌اند. به‌نحوی که در مدت یک‌سال، پس از به قدرت رسیدن طالبان، شاهد افزایش قتل‌های زنان در نقاط مختلف افغانستان هستیم.

هرچند آمار درستی در مورد تعداد قتل زنان که در یک‌سال گذشته یعنی بعد از اشغال افغانستان توسط طالبان صورت گرفته وجود ندارد اما بر اساس یافته‌های تلویزیون افغانستان اینترنشنال که چندی پیش منتشر گردیده در جریان ٦ ماه گذشته ۱۰۴ زن در افغانستان به قتل رسیده و یا خودکشی نموده‌اند. از این میان ۲۸ زن توسط همسران‌شان و ۱۱ زن دیگر توسط برادر، پدر و پسرشان کشته شده‌اند. در مسئلۀ قتل زنان این ارقام، ارقام کمی نیست و در طول مدت کوتاهی که این تعداد قتل زنان، از سوی مردان خانوادۀشان صورت گرفته بسیار نگران کننده‌است و نکتۀ حائز اهمیتی که در این قتل‌ها وجود دارد و در این رسانه نیز به آن اشاره شده این است که طالبان نیز در بسیاری از این قتل‌ها دست داشته‌اند.

تازه‌ترین این قتل‌ها، قتل دخترجوانی به نام سیمین از ولایت بدخشان است که به دلیل مخالفت با ازدواج اجباری یعنی مخالفت از آغاز زندگی با مردی که خانواده‌اش برای او در نظر گرفته بودند از سوی برادرانش به قتل رسید. پس از اشغال افغانستان توسط طالبان، خشونت و ستم علیه زنان در تمامی نقاط افغانستان نسبت به گذشته فزونی یافته؛ چرا که زیر سایۀ نظام طالبانی که زنان را از تمامی حقوق انسانی‌شان محروم نموده‌اند و زندگی زنان را محصور به نقش‌های جنسیتی او چون همسری، مادری و ارائۀ خدمات به همسر، فرزندان و خانواده ساخته‌اند، زمینه و فرصت برای ستم بر زنان بیشتر شده.

در چهارچوب امارت طالبان هیچ نهاد حقوقی که برای دفاع از حقوق زنان فعالیت داشته باشد وجود ندارد و مسلماً حاکمیت چنین نظام زن‌ستیزی در افغانستان، زمینۀ هرگونه خشونت خانوادگی بر زنان را بیشتر فراهم ساخته و افزایش می‌دهد. حضور یک‌سالۀ طالبان در صحنۀ سیاست افغانستان، آسیب‌های فراوانی بر حیات زنان افغانستان به‌خصوص زنانی که در خانواده‌هایی با رویکرد به شدت پدرسالار زندگی می‌کنند، وارد نموده چرا که این خانواده‌ها برای هر ستمی که بر زنان خود اعمال و روا می‌دارند؛ حامی و پشتوانه‌ای کلان در سطح دولتی دارند. دولتی که جوهرۀ اصلی‌اش دشمنی با زنان است. دولت و حاکمیتی زن‌ستیز که در سایۀ ارزش‌های اسلام سیاسی و پیاده‌سازی اسلام رادیکال، تلاش در حذف زنان از تمامی سطوح دارد.

یکی از پیامدهای مخرب و جبران ناپذیر تداوم حاکمیت طالبان در افغانستان، تقویت پدرسالاری و اسلام سیاسی در کشور است که نه تنها زندگی زنان افغانستان بلکه زندگی تمامی مردم کشور را به سمت تباهی سوق می‌دهد.

زمانی که نیروهای ارتجاعی به جایگاه طبقۀ حاکمه قرار می‌گیرند و به مسند قدرت تکیه می‌زنند، دیگر به رضایت خویش کنار نمی‌روند؛ پس در چنین شرایطی جامعۀ تحت ستم، نیازمند انقلاب است؛ نیازمند انقلابی که با مبارزۀ جدی، این مرتجعین را از مسند قدرت به زیر افکند. انقلابی که هدفش رهایی تمامی زنان افغانستان از چنگ ستم اسلام سیاسی و بنیادگرایی دینی باشد و چنین انقلابی است که زمینۀ رهایی، تمامی مردم افغانستان خصوصاً، تمامی توده‌های تحت ستم افغانستان را به‌همراه خواهد داشت؛ زیرا در نتیجۀ چنین انقلابی است که مناسبات تولیدی ستمگرانه و به‌طور کل، نابرابری‌های تمامی نابرابری‌های طبقاتی، اجتماعی و اقتصادی موجود در جامعه فرو خواهد پاشید.

طبعاً در چنین جامعه‌ای همسر نیز به دلیل پرداخت مبلغی به پدر دختر، او را به‌عنوان یک کالا جهت ارائه و تأمین خدماتی هم‌چون رسیدگی به امور خانه، خدمات جنسی، تولید مثل و مراقبت از سالمندان خانواده می‌بیند و چنین توقعاتی را از کالایی که خریداری کرده یعنی زن دارد. بر اساس چنین مناسباتی، این مالکین مرد اعمال هرگونه فشار و ستم بر زن را تحت نام مالک او بر خود جایز می‌دانند.

حضور یک‌سالۀ طالبان در صحنۀ سیاست افغانستان، آسیب‌های فراوانی بر حیات زنان افغانستان به‌خصوص زنانی که در خانواده‌هایی با رویکرد به شدت پدرسالار زندگی می‌کنند، وارد نموده چرا که این خانواده‌ها برای هر ستمی که بر زنان خود اعمال و روا می‌دارند؛ حامی و پشتوانه‌ای کلان در سطح دولتی دارند. دولتی که جوهرۀ اصلی‌اش دشمنی با زنان است.

رکود صنعت و تجارت زنان و استفادهٔ تبلیغاتی طالبان از زنان تجارت پیشه

پس از سقوط کابل و بعد از مدت‌ها سرگردانی و بلاتکلیفی، دروازهٔ مؤسسهٔ فارابی را بازکردیم اما اکثریت دانشجویان من مهاجر شده‌اند و یک‌تعداد که در وطن باقی مانده‌اند، توانایی پرداخت هزینه برای ادامهٔ تحصیل‌شان را ندارند.

نرگس سادات

در حالی‌که پروسه‌های معامله شدهٔ صلح با طالبان جریان داشت، بازار اقتصاد و تجارت افغانستان تازه با حضور زنان متشبث رونق یافته بود. امیدها و آرزوهای زیادی در دل مردم زنده شده بود و انتظار می‌رفت بعد از سال‌ها زندگی در جنگ و فقر، شاید به استقلالیت مالی و آرامش نسبی دست پیدا کنند. درحالی‌که همه در خیال صلح و آرامش بودند، کابوس سقوط کشور به‌دست طالبان همه را شوکه کرد.

شماری از زنان تجارت‌پیشه سرمایه‌هایشان را از افغانستان بیرون کردند. بعد از مدت‌ها سکوت کم کم زنان تحت شرایط خاصی به بازار برگشتند.

«نعیمه سلطانی» (مستعار) سی ساله، یکی از زنان تجارت‌پیشه که در شهر کابل یک کارگاه تولیدی لباس‌های زنانه دارد، به نیمرخ می‌گوید: به‌خاطر نداشتن نان‌آور در خانواده مجبور شده‌است کارخانه‌اش را با اندک‌ترین مفاد سرپا نگه دارد. او می‌گوید: سربازان پایین‌رتبهٔ طالبان، گاه‌گاهی به کارخانه‌اش سر می‌زنند و او را مورد بازجویی قرار می‌دهند؛ سپس به رعایت حجاب تذکر می‌دهند و می‌روند.

« یک روز یک گروه سه نفری از دختران برای سفارش لباس این‌جا آمده بودند، بعد از سفارش از این‌جا رفتند؛ سپس سربازان طالبان سر رسیدند و من را مورد بازجویی قرار دادند که چرا آن دختران با صدای بلند خندیدند. آیا آن‌ها نشئه بودند؟»

به گفتهٔ نعیمه، هر زن و دختری که با صدای بلند بخندد، افراد طالبان فکر می‌کنند که آن‌ها در حالت عادی نیستند. افراد طالبان به نعیمه دستور داده‌اند که به زنان و دختران مشتری، اجازهٔ خندیدن و صحبت با صدای بلند ندهند؛ زیرا آن‌ها کارگاه نعیمه را بسته خواهند کرد. زنان تجارت‌پیشه در شهر کابل، روایت‌های مشابهی از آزار و اذیت توسط افراد طالبان دارند. "زکیه رسا» یکی دیگر از دخترانی است که در مارکت‌های کابل، فروشندهٔ لباس‌های زنانه و صنایع دستی زنان است. وی می‌گوید: با آن‌که داد و ستد فروشگاهش با رکود مواجه‌است و ممکن است به‌زودی فروشگاهش بسته شود، افراد طالبان بارها به او تذکر دادند که دیگر به فروشگاه نیاید.

« از یک‌طرف مشتری نداریم، جگر ما خون است. از طرف دیگر مأموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان هر روز سر می‌رسند که فروشگاه را بسته کنم و در عوض خودم، برادرم را برای فروش محصولات به دکان بفرستم. آن‌ها می‌گویند که تو بی‌حجاب هستی و آرایش می‌کنی و نباید در فروشگاه باشی. با وجود این‌که من حجاب سیاه می‌پوشم و روسری بلند هم پوشیدم، اما هنوز هم به من بی‌حجاب می‌گویند.» زکیه که بعد از فراگیری اقتصاد در دانشگاه کابل، تازه وارد بازار تجارت شده بود؛ اکنون دیگر اجازهٔ کار ندارد. از سویی هم در بدنهٔ دولت فعلی نیز برای او فرصت کار نیست و دیگر زنان کارمند نیز اندک اندک در حال حذف شدن هستند.

«گلجان سمر» و «صدیقه مشتاق» نیز از زنان موفق در عرصهٔ تجارت بودند که با آمدن طالبان مجبور به ترک افغانستان شدند. گلجان سمر مسئول شرکت تولیدی و صادرات میوهٔ خشک گل بادام و مالک رستوران برگ بادام در شهر «نیلی» مرکز ولایت دایکندی بود. او دارندهٔ جایزهٔ زنان کارآفرین از سوی آمریکا و تندیس بی‌بی خدیجه از سوی اتاق تجارت و صنایع زنان افغانستان و چند جایزهٔ معتبر ملی و بین‌المللی دیگر بود.

او گفت: «تا یک ماه بعد از آمدن طالبان در افغانستان بودم، وقتی هیچ راهی برای ادامهٔ فعالیت‌های تجارتی‌ام ندیدم، افغانستان را ترک کرده و اکنون در کانادا پناهنده شده‌ام.» بانو سمر می‌گوید: در آینده برای تدوام فعالیت‌های اقتصادی و تجارتی‌اش از هیچ تلاشی دریغ نخواهد کرد. او می‌گوید: در اولین فرصت، فعالیت‌های تجارتی بین‌المللی‌اش را زیر چتر «گروه تجارتی برگ بادام» آغاز خواهد کرد.

صدیقه مشتاق یکی از مؤسسین انستیتوت علوم صحی فارابی و کودکستان ریحان و عضو بورد رهبری اتاق تجارت و صنایع زنان بود؛ وی دارندهٔ جایزه‌های مختلف ملی و بین‌المللی از جمله تندیس سالانهٔ بی‌بی خدیجهٔ کبرا بود. او وقتی فعالیت‌های اقتصادی‌اش با رکود مواجه شد و از سویی هم به‌خاطر اشتراک در صف اعتراضات زنان معترض برای «نان، کار، آزادی» مورد تهدید قرار گرفت، افغانستان را ترک کرد و به ایتالیا رفت. او می‌گوید: تمام امکانات کودکستان تازه تأسیس ریحان را به یک مبلغ ناچیز فروخت تا انستیتوت علوم صحی فارابی بماند؛ اما به‌خاطر حضور اندک دانشجویان و افزایش مالیات طالبان بر سکتورهای خصوصی ممکن است بسته شود. « پس از سقوط کابل و بعد از مدت‌ها سرگردانی و بلاتکلیفی، دروازهٔ مؤسسهٔ فارابی را باز کردیم اما اکثریت دانشجویان من مهاجر شده‌اند و یک‌تعداد که در وطن باقی مانده‌اند، توانایی پرداخت هزینه برای ادامهٔ تحصیل‌شان را ندارند. تصمیم گرفتم در بهار ۱۴۰۱ بورسیه‌های تحصیلی را برای دختران افزایش بدهیم، چون با کمترین دارایی که نزد من باقی مانده‌است، می‌خواهم مؤسسه‌ام سر پا بماند و دختران نیز از حق تحصیل به‌خاطر اقتصاد ضعیف محروم نشوند.

از سویی هم مؤسسهٔ فارابی، زمینهٔ کار را برای یک‌تعداد کسان دیگر فراهم می‌کند.» صدیقه مشتاق با اعضای خانواده‌اش، یک روز با پوشیدن لباس‌های محلی و برقع به مرز تورخم رفت تا از آن‌جا به پاکستان و سپس به ایتالیا برسد. «منیژه وافق» رئیس سابق اتاق تجارت و صنایع زنان می‌گوید که قبل از آمدن طالبان در سال ۲۰۲۰ حدود ۲۴۷۱ تجارت رسمی و ۵۴ هزار تجارت‌های کوچک و غیر رسمی از سوی زنان ایجاد و مدیریت می‌شد که بیش از ۱۳ هزار خانواده در شهرها و روستاهای کشور از این طریق امرار معیشت می‌نمودند. زنان متشبث در بخش‌های عنعنوی مانند البسه، پروسس مواد غذایی، پروسس و صادرات میوهٔ خشک، ترشی و مربا و در بخش‌های غیر عنعنوی مانند رسانه، تکنولوژی معلوماتی، مکاتب و کودکستان‌های خصوصی، لوجستیک، صادرات، فابریکه‌های تولیدی، ترانسپورت، رستوران‌ها و خدمات مسافربری مشغول به کار و تجارت بودند.

به گفتهٔ خانم وافق، تمام برنامه‌های آنان برای گسترش تجارت زنان به‌هم خورده‌است و بخش اعظمی از زنان متشبث اکنون بی‌کار شده‌اند و شرکت‌های تجارتی‌شان از فعالیت بازمانده‌اند. «ما در اتاق تجارت با زنان تجارت‌پیشه در حال گسترش فعالیت‌های اقتصادی و آمادگی پیشکش کار و بار زنان در نمایشگاه بین‌المللی دوبی یا دوبی ایکسپو بودیم. در حال نهایی سازی فهرست ٦٠ تن از زنان تجارت‌پیشه بودیم تا در شش ماه بتوانند به نوبت در دوبی ایکسپو اشتراک کنند و با مشتریان بین‌المللی‌شان معرفت حاصل نموده، داخل بازارهای بین‌المللی شوند. اما با تسلط دوبارهٔ طالبان بر افغانستان، همهٔ پروسه‌های پیشرفت تجارت‌های زنان متوقف گردید.»

بر اساس گفته‌های منیژه وافق رئیس سابق اتاق تجارت و صنایع زنان، فعالیت‌های این اتاق به گونهٔ آنلاین جریان داشت و برنامهٔ اهدای جایزهٔ سالانهٔ بی‌بی خدیجهٔ کبرا نیز به گونه‌ای آنلاین برگزار شده بود و زمانی‌که منیژه وافق افغانستان را ترک کرد، خانم رویا حافظی یکی از اعضای بورد رهبری اتاق تجارت را من‌حیث سرپرست اتاق تجارت گماشته بود.

مدت‌ها بعد از تسلط طالبان بر کشور، یک دعوت‌نامهٔ مطبوعاتی، بازگشایی مجدد اتاق تجارت و صنایع در رسانه‌های اجتماعی منتشر شد. منیژه وافق در عین زمان گفت: فعالیت‌های این اتاق متوقف نشده بود و بازگشایی مجدد آن از سوی سرپرست اتاق تجارت در تبانی با طالبان صورت گرفته‌است. زیرا طالبان می‌خواهند با بازگشایی این اتاق، محدودیت بر زنان افغانستان را منتفی نشان بدهند و از حضور اندک زنان متشبث در بازار استفادهٔ تبلیغاتی نمایند. اما رویا حافظی، مسئول کنونی اتاق تجارت و صنایع زنان به نیمرخ می‌گوید که آن‌ها به‌خاطر گسترش فعالیت‌های تجارتی زنان، این اتاق را بازگشایی کرده‌اند.

به گفتهٔ خانم حافظی، نخستین کنفرانس مطبوعاتی اتاق تجارت در ۱۲ حمل سال جاری با اشتراک زنان متشبث و نمایندگان طالبان برگذار شد که در آن بر حمایت طالبان از زنان متشبث تأکید گردید. رویا حافظی می‌گوید: پس از بازگشایی مجدد اتاق تجارت زنان متشبث برای گسترش تجارت‌شان کمک‌های مالی و ماشینری نیز دریافت کردند.

به گفتهٔ وی، تاکنون چندین نمایشگاه صنایع دستی زنان نیز برگذار شده‌است. خانم حافظی بر بهبود وضعیت زنان متشبث خوش‌بین است، اما پس از تحولات اخیر، محدودیت‌های وضع شده بر زنان، بالای تجارت زنان تأثیر منفی گذاشته‌است.

وضعیت اسفناک مراکز صحی زنان و کودکان

تحولات سیاسی؛ تمام سیستم‌ها به‌ویژه سیستم صحی در افغانستان را به‌شدت متأثر و عرضهٔ خدمات صحی را محدود کرده‌است. چیزی که به باور شماری از کارشناسان، مشکل عدم سلامت و بحران صحی در افغانستان را رقم زده و تأثیر آن تا سال‌ها بعد نیز ادامه خواهد یافت.

نیما

با سقوط نظام جمهوری در افغانستان و قدرت‌گیری گروه طالبان در سال گذشته، تمام بخش‌های حکومتی و ارائهٔ خدمات به شهروندان را دچار زیان‌های جبران ناپذیر کرده که تأثیر این دگرگونی روی ارائهٔ خدمات صحی، مخصوصاً برای زنان، بسیار گسترده و زیان‌بار بوده‌است. شمار زیادی از دکترهای مرکز و ولایت‌ها از کشور خارج شده‌اند. در بسیاری از مراکز صحی به‌دلیل دریافت نکردن معاش و نبود امکانات، از رفتن به مراکز درمانی خودداری کرده‌اند.

وضع محدویت‌ها برای زنان به‌خاطر مراجعه کردن به مراکز صحی از سوی طالبان یکی از چالش‌هایی است که این مشکلات را چند برابر کرده‌است. سخنگوی گروه طالبان پس از قدرت‌گیری به جهانیان وعده داده بودند که این گروه با زنان مطابق به شریعت اسلامی احترام قائل هستند، ولی این وعده خیلی دوام نیاورد و وزارت امر به معروف و نهی از منکر گروه طالبان دستور داد؛ هیچ زنی حق ندارد بدون داشتن محرم به مراکز صحی مراجعه کند. هم‌چنان به داکترها دستور داده‌اند که نباید زنان بدون محرم را معاینه و دکترهای مرد حق ندارند، زنان را معاینه کنند.

اکثر دکتران بخش زنان، وظایف‌شان را ترک کرده‌اند و در نبود آنان، زنان باردار برای درمان با مشکل مواجه شده‌اند. زنان در مناطق دورتر حتی از دریافت خدمات صحی مختص مادران و کودکان نیز بازمانده‌اند.

«راضیه» خانمی ۳۳ ساله از ولایت هلمند می‌گوید: وقتی می‌خواستم برای معاینه کردن وضعیت طفلی که در شکم داشتم به شفاخانهٔ مرکزی مراجعه کنم، طالبان از دروازهٔ ورودی شفاخانه اجازه ندادند و گفتند که باید با شوهرت بیایی. به گفتهٔ این خانم، شوهرش در خارج از کشور زندگی می‌کند و فردای آن روز که با برادر شوهرش به شفاخانه مراجعه می‌کند، افراد طالبان باز هم آن‌ها را اذیت می‌کنند و به برادر شوهرش می‌گویند؛ از کجا معلوم که تو با این خانم رابطهٔ نامشروع نداشته باشی و بخواهی طفل را سقط کنی. آن‌ها بعد از این‌که ثابت می‌کنند آن مرد واقعاً برادر شوهرش است؛ اجازهٔ داخل شدن را می‌گیرند. او هم‌چنان می‌گوید: با این‌که مراجعه کننده‌ها بسیار زیاد هستند؛ اما فقط یک دکتر در بخش زنان کار می‌کند.

به نقل از سازمان‌های بین‌المللی؛ پیشرفت‌های افغانستان در دوران نظام جمهوری در بخش صحت طفل و مادر در حال از دست رفتن است. نبود منابع مالی، گرسنگی و فرار کارمندان بخش صحی وضعیت را برای مادران و کودکان افغانستانی بدتر ساخته‌است. در شفاخانهٔ زنان «ملالی» در یک تخت و دستگاه مخصوص مراقبت از نوزادان زودرس و آسیب‌پذیر، ۳ نوزاد گذاشته می‌شود. در این شفاخانه کمبود دارو و تجهیزات یکی از مشکلات جدی به‌شمار می‌آید که هیچ‌گونه توجه به آن نشده‌است.

«مدینه» یکی از مراجعه کننده‌ها به این شفاخانه می‌گوید: طفل ۴۵ روزه‌اش که در همین شفاخانه متولد شده‌است به‌خاطر نبود امکانات مناسب به مرض»زردی» دچار شده و قبل از این‌که کاملاً خوب شود، به‌خاطر نبود جا و امکانات، آن‌ها را از شفاخانه خارج کرده‌اند. او برای ادامهٔ تداوی نوزادش مجبور شده چندین بار به این شفاخانه مراجعه کند و منتظر نوبت بماند تا دستگاهی که برای کاهش مرض «زردی» از آن استفاده می‌شود خالی شود.

دکتران زنان می‌گویند: افزایش میزان گرسنگی در میان مادران، علت عوارضی چون زاییدن قبل از وقت و نوزدان کم وزن است. آن‌ها پیش‌بینی می‌کنند که نرخ این عوارض در سال‌های آینده افزایش خواهد یافت. به نقل از رسانه‌ها در ولایت میدان وردک؛ فقط در طول ۲ روز، ۸۴ بیمار دچار سوءتغذیه را ثبت کرده‌اند. به گفتهٔ آنان، این رقم افزایش ۱۰ برابر را نسبت به سال‌های قبل نشان می‌دهد. افغانستان به‌رغم سرمایه‌گذاری در ۲۰ سال گذشته، بالاترین نرخ مرگ و میر طفل و مادر را در جهان دارد که با به قدرت رسیدن طالبان، این وضعیت وخیم‌تر گردیده‌است.

مراکز صحی در روستاها به علت نبود منابع مالی بسته شده‌اند و زنان در دهات مجبورند که برای دریافت خدمات و مراقبت‌های صحی و تخصصی به شهرها بیایند، اما خیلی از خانواده‌ها نمی‌توانند هزینهٔ مراجعه به مراکز درمانی خصوصی را مهیا کنند. حتی شفاخانه‌های بزرگی چون «ملالی» نیز در حال فروپاشی و ناتوانی در ارائهٔ خدمات صحی برای زنان و کودکان است. پس از این‌که شفاخانهٔ ملالی، سال قبل در آستانهٔ بسته شدن قرار گرفت؛ کمیتهٔ صلیب سرخ حاضر شد که هزینه‌های مالی آن را بپردازد. این مؤسسه ۳۳ شفاخانه را در سرتاسر افغانستان حمایت مالی و فنی می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۴

هم‌چنان کمیتهٔ بین‌المللی نجات در گزارشی از فروپاشی نظام صحی افغانستان هشدار داده و گفته که ممکن است بیش از ۹۰ درصد مراکز صحی به‌شمول کلینک‌ها در افغانستان مسدود شوند. با آمدن طالبان، شمار زیادی از دکتران و قابله‌های زن از افغانستان فرار کرده‌اند. هم‌چنان، طالبان مخالف مراقبت و معالجهٔ بیماران زن توسط دکتران و پرستاران مرد هستند. تصمیم طالبان برای ممنوعیت تحصیل دختران در مقطع ثانویه و مخالفت با کار زنان برای دسترسی زنان به خدمات صحی و ولادی تأثیر منفی بر جای گذاشته و می‌گذارد.

نظام صحی افغانستان مانند دیگر بخش‌ها با تکیه به کمک‌های جهانی فعال بوده‌است. قطع این کمک‌ها و وضع محدودیت‌های طالبان روند ارائهٔ خدمات را تحت تأثیر قرار داده‌است. بر اساس آمار منتشر شده، در تمام ولایات و در تمام بخش‌های صحی، تنها ۱۱۶۲ کارمند زن فعالیت دارند. از این میان در شماری از ولایت‌ها یک دکتر خانم فعالیت دارد و در شماری دیگر، هیچ دکتر زنی فعالیت ندارد.

صندوق جمعیت سازمان ملل با ابراز نگرانی از وضعیت مادران در

جنبش‌های اعتراضی زنان؛ هسته مقاومت علیه طالبان

بازتاب تظاهرات مدنی و خبرهای سرکوب و شکنجهٔ زنان معترض از سوی طالبان و دروغ‌گویی طالبان در دست داشتن به ربودن و بازداشت زنان معترض، توجه نهادهای حقوق بشری و رسانه‌های بین‌المللی را به‌خود جلب کرد و این باعث شد که کشورها در «رسمیت شناسی طالبان» تأمل کرده و حقوق زنان و دختران افغانستان را پیش‌شرط به رسمیت‌شناسی طالبان تعیین کنند.

نرگس سادات

حداقل ده جنبش زنانه؛ متشکل از زنان معترض افغانستان به عنوان هستهٔ مقاومت علیه طالبان و افراطیت، در اعتراض به سیاست‌های تک‌جنسیتی و افراط‌گرایانهٔ طالبان ده‌ها بار به خیابان‌های کابل ریختند و صدای اعتراض و مخالفت‌شان را با طالبان بلند کردند. نخستین اعتراضات زنان در هفدهم آگست دو روز بعد از آمدن طالبان در کابل آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. زنان معترض در طول مبارزات یک‌سالهٔ‌شان از سوی طالبان تهدید و سرکوب شدند، شلاق خوردند، شکنجه، زندانی و ترور شدند؛ اما برگ برندهٔ این میدان مبارزات مدنی، زنان بودند و نگذاشتند طالبان از سوی کشورهای بیرونی به رسمیت شناخته شوند.

جنبش‌های زنانهٔ مکتب انتقادی کابل، جنبش زنان برای عدالت و آزادی، جنبش زنان عدالت‌خواه، جنبش خودجوش زنان معترض افغانستان، جنبش خودجوش زنان مبارز، سازمان روزنهٔ امید افغانستان، جنبش تغییر، جنبش اتحاد و همبستگی زنان، جنبش زنان مقتدر افغانستان و جنبش زنان عدالت‌جو هر کدام با برگزاری ده‌ها گردهمایی اعتراضی و تظاهرات خیابانی در کابل و ولایات، به سیاست تک جنسیتی و افراط‌گرایی طالبان اعتراض کردند و از جهانیان خواستند که طالبان را به‌رسمیت نشناسند.

چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی زنان

طالبان پس از تصرف افغانستان در اولین اقدام، وزارت امور زنان را حذف و تابلوی وزارت امر به معروف و نهی ازمنکر را بر روی دروازهٔ این وزارت نصب کردند و سپس کابینه‌ای متشکل از چندین مولوی بدون تخصص و دانش مسلکی با اکثریت قوم پشتون را اعلام کردند که در آن زنان و دیگر اقلیت‌های قومی جایگاهی نداشتند.

پس از چند روز خفقان و هجوم مردم بر میدان هوایی کابل برای فرار از چنگ طالبان، این گروه از تمام کارمندان ملکی و نظامی خواست که بر اساس عفو عمومی، کارمندان بدون ترس به وظایف‌شان برگردند و از مردم خواستند که به زندگی عادی خود ادامه دهند. بر اساس یک دستورالعمل از سوی طالبان، زنان کارمند خدمات ملکی و نظامی تا شش‌ماه اجازهٔ حضور در دفتر کاری‌شان را نداشتند و پس از گذشت شش‌ماه در شماری از ادارات دولتی، زنان از وظایف‌شان برکنار و افراد طالبان به جای آنان به کار گماشته شدند.

نخستین اعتراض مدنی و خیابانی زنان در اعتراض به تشکیل کابینهٔ بدون زنان و حق کار در ماه آگست ۲۰۲۱ شکل گرفت. اعتراضات زنان مؤفقانه پایان یافت و افراد طالبان تنها مسیر راهپیمایی آن‌ها را مسدود کردند اما پس از بازتاب گستردهٔ این اعتراضات در رسانه‌های ملی و بین‌المللی، طالبان خشمگین شدند و اعتراضات مدنی زنان را سرکوب نمودند.

زنان معترض از آغاز تصرف طالبان بر کشور در برابر هر فرمان طالبان برای محدودیت زنان اعتراض کردند. «ژولیا پارسی» یکی از زنان معترض که با آمدن طالبان وظیفه‌اش را از دست داده و دو دخترش نیز از حق آموزش محروم شده، به نیمرخ گفت: برای حق کار و آموزش دخترانش و آزادی دیگر زنان و دختران افغانستان به صف اعتراضات زنان پیوست و در تشکیل جنبش‌های اعتراضی زنانه علیه سیاست‌های طالبان سهم گرفت. او می‌گوید: از ترس برگشتن زنان به بیست‌سال قبل و محرومیت از تمام حقوق اساسی‌شان دست به اعتراض زده‌است. «شمایل توانا ناصری» یکی دیگر از زنان معترض و مسئول جنبش اعتراضی زنان برای عدالت و آزادی، به دلیل حذف زنان از بدنهٔ دولت، محرومیت از حق آموزش، کار و آزادی توسط یک گروه جاهل و بی‌سواد به میدان مبارزات به خیابان رفته‌است.

«ماری حسن» یکی دیگر از دختران معترض با وجود مخالفت‌های خانواده، سه‌ماه پس از خانه‌نشینی و بی‌کاری به صف اعتراضات زنان پیوست. او می‌گوید: من اعتراض و مخالفتم را با سیاست‌های طالبان در شبکه‌های مجازی منتشر می‌کردم اما با خود گفتم: "وقتی تنها تریبون ما زنان و دختران اکنون خیابان است! چرا در خانه بمانم؟" ماری حسن در اعتراض به فرمان محدودیت سفر و گشت و گذار زنان در سطح شهر با محرم‌شرعی یا همراه مرد، با شعار" من زن هستم، من به خودم محرم هستم" در صف اعتراضات زنان در مقابل دروازهٔ وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان رفت.

برخورد طالبان با زنان معترض؛ از خشونت و شلاق تا زندانی و ترور دختران

اعتراضات زنان از کابل شروع و به ولایات گسترش یافت. گروهی از دختران معترض در مزارشریف نیز در برابر سیاست‌های طالبان دست به اعتراض زدند اما در دومین اعتراض‌شان از سوی نیروهای طالبان سرکوب و زندانی شدند. در سپتامبر ۲۰۲۱ حدود هفتاد معترض به شمول چهل زن و دختر، پس از یک تظاهرات خیابانی در مزارشریف بازداشت و زندانی شدند و پس از مدتی جسدهای شماری از پسران جوان بازداشت شده از حومهٔ شهر مزارشریف پیدا شدند، بر دختران زندانی تجاوز شد و شماری از آنان به شرط جاسوسی برای طالبان آزاد شدند و شماری از دختران معترض پس از آزادی از سوی خانواده‌ها و اشخاص نامعلوم ترور شدند.

پس از این رویداد، اعتراضات زنان هم‌چنان دوام یافت تا این‌که در یک اعتراض مدنی در پیوند به پوشش اجباری زنان از سوی طالبان، گروهی از دختران یک برقع سفید را در جریان اعتراض آتش زدند و آن را یک فرهنگ وارداتی و قبیله‌ای خواندند. آتش زدن برقع بهانه‌ای دست طالبان داد و برچسب توهین به مقدسات به زنان زده شد که در پی آن در جنوری ۲۰۲۲ میلادی، هفت تن از دختران معترض (تمنا زریاب پریانی با سه خواهرش، پروانه ابراهیم خیل، مرسل عیار و زهرا محمدی) بازداشت و زندانی شدند. ابتدا گروه طالبان هر نوع دست داشتن در بازداشت آن‌ها را رد کردند اما سپس ذبیح‌الله مجاهد سخن‌گوی گروه طالبان بر خلاف هرگونه دست داشتن در بازداشت آنان از رهایی پروانه ابراهیم خیل و تمنا پریانی خبر داد. این دختران به شرط عدم اشتراک در برنامه‌های اعتراضی و سکوت در برابر آن‌چه که در زندان‌های طالبان کشیدند، آزاد شدند. پس از این رویداد، دختران معترض هم‌چنان گاهی در خیابان و گاهی در محیط‌های سربسته، اعتراضات‌شان را ادامه دادند تا این‌که تهدید دختران از سوی استخبارات طالبان شدت گرفت و شماری از این دختران و زنان با خانواده‌هایشان به یک خانهٔ امن منتقل شدند.

در فبروی ۲۰۲۲ افراد طالبان به یک خانهٔ امن در کابل یورش بردند و ۲۹ زن معترض به شمول کودکان و مردان همراهشان را بازداشت کردند. طبق معمول طالبان دستگیری این زنان را هم‌چنان رد کردند اما پس از مدتی وزارت داخلهٔ طالبان، یک ویدیوی اعتراف اجباری از این زنان را منتشر کرد و سپس این زنان و خانواده‌هایشان پس از دادن ضمانت و تعهد مبنی بر عدم اشتراک در گردهمایی‌های اعتراضی آزاد شدند.

نیروهای استخبارات طالبان در هنگام اعتراضات زنان در خیابان بر آن‌ها تعرض کرده و آنان را به مرگ تهدید کردند و در مواردی پس از ختم گردهمایی اعتراضی، برای پیدا کردن خانه‌هایشان آنان را تعقیب نمودند. «مرجان امیری» یکی از زنان معترض، نخستین کسی بود که در جواب تعرض و رفتار خشونت‌بار طالبان با زنان معترض بر صورت یک طالب سیلی زده‌است. مرجان امیری در آن زمان به نیمرخ گفته بود که نیروهای طالبان برای خفه کردن صدای زنان، آن‌ها را با شلاق و قنداق تفنگ می‌زدند و برای جلوگیری از صحنه‌های خشونت‌بارشان، مانع فیلم‌برداری زنان می‌شدند و هنگام گرفتن موبایل‌های دختران معترض با آن‌ها درگیر شده و تعرض می‌کردند. مرجان امیری بعداً از سوی طالبان بازداشت و در زندان طالبان شکنجه شد. اخیراً در یک گردهمایی اعتراضی در پیوند به حجاب اجباری زنان با شماری دیگری از دختران معترض در شهر نو کابل که از سوی طالبان برای دو ساعت محاصره شده بودند؛ آنان را وادار به پوشانیدن صورت‌شان می‌کردند و به سوی آن‌ها به دیدهٔ تحقیر می‌دیدند.

ژولیا پارسی می‌گوید: « در آن موقع درک کردم که طالبان نمی‌توانند زنان را در افغانستان تحمل کنند. آن‌ها به ما می‌گفتند: صورت کثیف‌تان را بپوشانید و از ما دورتر ایستاده شوید تا ما شما را نبینیم، چون شما مسلمان نیستید. شما زنان افغانستان را بدنام کرده‌اید، پاکستان اسلامی‌ترین کشور دنیاست و ما نیز به زودی افغانستان را اسلامی می‌سازیم». ماری حسن که در جمع زنان محاصره شده و در نزدیکی وزارت امر به معروف طالبان در شهرنو کابل بود می‌گوید:" برای حدود سه ساعت در محاصره، طالبان از ما زهر چشم می‌گرفتند و ما را با القاب زنان فاحشه و پروژه‌ای و جاسوس غربی‌ها صدا می‌کردند؛ به مرگ تهدید می‌کردند و سپس می‌گفتند: شما زنان خوب نیستید، زیرا زنان خوب در خانه می‌نشینند. شما یک لکهٔ ننگ بر پیشانی حکومت ما هستید. آن‌ها با اشاره به زندان و شکنجه شدن برای ما می‌گفتند که نترسید ما شما را اذیت نمی‌کنیم شما یک مدتی مهمان ما هستید، ما شما را به یک مکان رویایی می‌بریم و غذاهای متنوع می‌دهیم. تا لذت اسلام و مسلمان شدن را ببینید."

ماری می‌گوید پس از حدود سه ساعت یک گروه دیگر از طالبان سر رسیدند، یکایک دختران معترض را برانداز کرده و پس از گرفتن توبه و تعهد زبانی و گرفتن فیلم و عکس از جریان تعهدشان، آنان را در گروه‌های دو نفری از محل اعتراض دور کردند.

تهدید و سرکوب زنان معترض از سوی طالبان در خیابان‌ها بسنده نبوده! آنان در فضای مجازی و با تماس‌های تلفنی نیز آرامش دختران و زنان را به‌هم می‌زدند. ماری می‌گوید: پس از رهایی از محاصرهٔ طالبان، در چهارراه انصاری کابل متوجه دو جنگ‌جوی طالب شدم که ما را تعقیب می‌کردند تا خانهٔ‌مان را پیدا کنند اما من و یک دوست دیگرم، مسیر خانه را عوض کرده با استفاده از فرصت در یک مارکیت تجارتی چادر و لباس‌هایمان را عوض نمودیم و به راه افتادیم تا این که از تعقیب طالبان نجات یافتند.

شمایل ناصری نیز بارها در فضای مجازی از سوی افراد طالبان تهدید شده‌است.

یکی از افراد طالبان با نشر تصاویر شمایل در توییتر از طالبان خواسته بود که معترضین نظام‌شان را ترور کنند تا دیگر کسی جرأت و جسارت اعتراض نداشته باشد و یک‌روز پس از این رویداد افزود: طالبان به دروازهٔ خانهٔ شمایل رفتند اما شمایل قبل از آن‌ها از آن مکان کوچیده بود. ژولیا پارسی نیز از طریق تماس‌های تلفنی افراد طالبان مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌است. او می‌گوید: پس از گردهمایی‌های اعتراضی، وقتی به خانه می‌رفتم، تماس‌های ناشناسی از اشخاص ناشناس دریافت می‌کردم که می‌گفتند: اعتراض نکند و گرنه کشته می‌شود.

نقش زنان معترض در معرفی سیاست‌های افراط‌گرایانهٔ طالبان به جهانیان

بازتاب تظاهرات مدنی و خبرهای سرکوب و شکنجهٔ زنان معترض از سوی طالبان و دروغ‌گویی طالبان در دست داشتن به ربودن و بازداشت زنان معترض، توجه نهادهای حقوق بشری و رسانه‌های بین‌المللی را به‌خود جلب کرد و این باعث شد که کشورها در "رسمیت شناسی طالبان" تأمل کرده و حقوق زنان و دختران افغانستان را پیش‌شرط به رسمیت‌شناسی طالبان تعیین کنند. حذف زنان، قتل‌های هدفمند و زنجیره‌ای کارکنان سابق دولت، بسته کردن مکاتب دخترانه، گسترش فقر،خشونت، تهدید، بازداشت، شکنجه و ترور زنان معترض، سیاست افراط‌گرایانهٔ طالبان را به جهانیان نشان داد و به رسمیت شناخته نشدن طالبان از سوی جهانیان یکی از دستاوردهای زنان معترض به شمار می‌رود.

ادامه از صفحه ۱۳

وضعیت اسفناک مراکز صحی...

افغانستان گفته بود که میزان مرگ‌ومیر مادران در افغانستان به بالاترین سطح در جهان قرار دارد به‌طوری که ٦٣٨ مادر در هر ۱۰۰ هزار ولادت، جان خود را از دست می‌دهند. ولایت‌های ارزگان، نورستان و پکتیا از جمع ولایت‌هایی هستند که تمامی کادر درمانی آن مردان‌اند. چیزی که روی درمان زنان به‌شدت اثرگذار است و زنان را از دریافت خدمات صحی محروم می‌کنند. بیماری‌های زنان، مشکلات پیش از بارداری، مشکلات دوران بارداری و مشکلات وضع حمل از عمده‌ترین مریضی‌های زنان است که نیاز به درمان و مراقبت‌های ویژه دارند و اگر به آن توجه نشود! مشکلات زیادی را به‌بار خواهد آورد. عامل دیگری که زنان را حتی از دریافت خدمات صحی خصوصی نیز محروم می‌کند، بی‌کاری، فقر فزاینده و افزایش نرخ مواد اولیه‌است که روی کار آمدن طالبان به آن دامن زده‌است.

در همین حال، شماری از دکتران شفاخانه‌های خصوصی نیز می‌گویند که با روی کار آمدن طالبان، میزان مراجعهٔ مردم برای دریافت خدمات درمانی به‌صورت قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته‌است. با سقوط حکومت، بازار کار در افغانستان شدیداً متأثر شد و هزاران نفر کارشان را از دست دادند. نبود کار، فقر را افزایش داده‌است؛ عاملی که حتی روی دریافت خدمات صحی تأثیر منفی گذاشته و به گسترش بیماری، به‌ویژه بیماری سوءتغذیه در افغانستان دامن زده‌است.

بر اساس نظرسنجی سازمان جهانی غذا طی ماه‌های گذشته، میزان دسترسی مردم افغانستان به مواد غذایی کافی به‌گونه‌ای بی‌پیشینه کاهش یافته‌است. بر بنیاد این نظرسنجی، در حال حاضر از جمعیت نزدیک به سی و سه میلیونی کشور، ۹۸ درصد به مواد غذایی کافی دسترسی ندارند.

بر اساس یافته‌های این نظرسنجی، از هر ۱۰ خانواده، ۹ خانواده غذای ارزان‌تری می‌خرند که مواد مغذی کم‌تری دارد. از هر ده نفر، هشت نفر غذای کم‌تری می‌خورند. از هر ده نفر، هفت نفر آنان مواد غذایی را قرض می‌گیرند. به باور کارشناسان تغذیه، این وضعیت سلامت همه، به‌ویژه سلامت مادران و کودکان را از آنان گرفته و سبب به میان آمدن چالش دیگری که همان (افزایش بیماری‌های مرتبط به سوءتغذیه) در بین مادران و کودکان شده‌است. بنا بر آمار نشر شده ۳.۲ میلیون کودک در کشور از سوءتغذیه رنج می‌برند. این درحالی است که به‌گفتهٔ دکتران، تا پیش از سقوط حکومت به‌دست طالبان، زنان و کودکان به مراقبت‌های بیشتری دسترسی داشتند. اما اکنون در اکثریت ولایت‌های افغانستان شماری از زنان به‌دلیل دسترسی نداشتن به مراقبت‌های قبل از بارداری، جریان بارداری و مراقبت‌های بعد از ولادت همراه با کودک، مبتلا به سوءتغذیه شده‌اند.

تمام این مسائل نشان می‌دهند که تحولات سیاسی تمام سیستم‌ها، به‌ویژه سیستم صحی در افغانستان را به‌شدت متأثر و عرضهٔ خدمات صحی را محدود کرده‌است. چیزی که به باور شماری از کارشناسان، مشکل عدم سلامت و بحران صحی در افغانستان را رقم زده و تأثیر آن تا سال‌ها بعد نیز ادامه خواهد یافت. با آن‌که آمار تازه‌ای در مورد مرگ‌ومیر مادران و کودکان دچار به سوی تغذیه نشر نشده؛ اما با وجود بحران‌های جاری، توزیع نشدن عادلانهٔ کمک‌های بین‌المللی و نادیده گرفته شدن زنان از سوی گروه طالبان انتظار می‌رود؛ میزان مرگ‌ومیر زنان و دیگر مشکلات صحی زنان سیر صعودی داشته باشد.

مبارزات رهایی‌بخش زنان از میان دو پوسیده

(امپریالیسم و بنیادگرایی دینی)

یکی از اقسام پدیده‌های وحشتناک حضور طالبان در قدرت سیاسی با رویکرد نظامی‌گری است که در تلاش آن هستند که زنان را برده بسازند. هم‌چنین شکل‌گیری طبقهٔ متوسط به مسالهٔ فردگرایی دامن زده و مبارزات زنان همراه با شکل‌گیری مفهوم «جسمیت یافتگی» با سیاست هویتی همراه ساخت.

محمدطارق سعیدی عضو گروه حرکت برای تغییر

گسل ستم بر زنان بعد از سقوط افغانستان در دست طالبان اشکال مختلفی به خود گرفته‌است و در یک سال گذشته زنان نه تنها بر اساس مبارزات مطالباتی خود، نتوانستند قدمی به جلو بگذارند بلکه شدت ستم و خشونت علیه زنان بیشتر و بیشتر شده و تا سرحد بردگی زنان به پیش رفته‌است. زنان بر اساس این اشکال ستم، مطالبات مشخصی مانند حق کار، حق آزادی‌های مدنی، حق اختیار در نوع پوشش، حق آموزش و ... در خیابان‌های افغانستان فریاد زدند و توسط طالبان با بدترین وجه سرکوب شدند. قتل، تجاوز، اعتراف اجباری، اختطاف، ترور، زندانی شدن، تهدید فعالین و خانواده‌هایشان جزء کوچکی از میکانیزم سرکوب طالبان علیه زنان است.

مبارزات زنان علیه طالبان در یک سال گذشته محدود به اشکال ستم بر زنان بوده و ماهیت مطالبه‌گرایانه داشته و با دو رویکرد؛ ۱_ دادخواهی و کمک خواستن از جامعهٔ جهانی و دادخواهی؛ ۲_ ایجاد زمینهٔ گفت‌وگو با طالبان دست بالا را داشته است. هم‌چنین دو صف‌آرایی دیگر، متضاد و بنیادی که به دفاع از بنیادگرایی دینی یا به رفع تمام اشکال ستم و تغییر مناسباتی که زایندهٔ ستم بر زنان است، در مقابل هم قرار گرفته‌اند.

خواست کمک از جامعهٔ جهانی که در سطح مشخص آن آمریکا و ماشین جنگی آن ناتو است. به معنای آن است که زنان گسل ستم بر خود به دلیل وابستگی

به امپریالیسم جهانی و جای گرفتن در طبقهٔ متوسط را امری کاملاً ملی و در سطح تضادهای درونی جامعهٔ افغانستانی دانسته و خود را از بدنهٔ وسیع زنان مترقی جهان که مسئلهٔشان بردگی زنان و تمام اشکال ستم و مناسباتی که زایندهٔ ستم است جدا می‌سازند و از طرف دیگر به جرایم ناتو و مشخصاً آمریکا در افغانستان و جهان مشروعیت می‌دهند.

کدرهایی که از این رویکرد دفاع می‌کردند و چنین فکری را در درون توده‌ها بردند؛ این امکان را به ماشین سرکوب طالبان دادند تا با این گزاره که این مطالبات، «مطالباتی بر محور ارزش‌های بیگانه (غربی) است»، سرکوب وحشیانهٔ زنان را توجیه کنند. گرچه در ظاهر امر در تقابل با هم قرار دارند، اما هم‌دیگر را تقویت می‌کنند. این تقابل جهانی فاشیسم و بنیادگرایی دینی است که در افغانستان چنین شکلی به خود گرفته‌است، یعنی طالبان جمع فاشیسم ملی و بنیادگرایی دینی هستند که در تقابل با صف‌بندی نیروهای انگل‌وار وابسته به کشورهای امپریالیستی سازمان‌دهی شدند. فاشیسم ملی‌گرا در کشورهای امپریالیستی و بنیادگرایی دینی در کشورهای تحت سلطه در مسئلهٔ برده کردن زن، ماهیت یگانه‌ای دارند اما در ظاهر امر، ما را گرفتار این می‌سازند که گویی این دو در تضاد با هم قرار دارند.

کمک خواستن از دولتی که در ارتش آن به زنان به صورت وسیعی تجاوز می‌شود و این ارتش هیچ اصول اخلاقی در جغرافیایی که تحت سلطهٔ آن است به‌رسمیت نمی‌شناسد، ما را گرفتار توهم خواهد ساخت. همه خوب می‌دانیم که موازین حقوق بشر در اصل چماقی در دست آمریکا و متحدین‌اش بوده و هست تا از این طریق تمام جنایات خود را در کشورهای مختلف مشروعیت ببخشند. هم‌چنین جنگ با تروریسم نیز بهانه‌ای بود تا در و دروازهٔ خانه‌های توده‌ها را بشکنند و شبانه به خانه‌های آن‌ها تجاوز کنند و دست به عملیات شبانه بزنند و امروز با همان تروریسم سر یک میز بنشینند و در مورد آیندهٔ مردم و به‌خصوص زنان معامله کنند.

> **کدرهایی که از این رویکرد دفاع می‌کردند و چنین فکری را در درون توده‌ها بردند؛ این امکان را به ماشین سرکوب طالبان دادند تا با این گزاره که این مطالبات، «مطالباتی بر محور ارزش‌های بیگانه (غربی) است»، سرکوب وحشیانهٔ زنان را توجیه کنند. گرچه در ظاهر امر در تقابل با هم قرار دارند، اما هم‌دیگر را تقویت می‌کنند.**

تعداد دیگری از کدرها با سرخوردگی که نتیجهٔ فروپاشی دولت فاسد گذشته بود با واقعیت خام و بی‌واسطهٔ (حاکمیت طالبان) که شکل خشن و غیرانسانی دارد؛ روبه‌رو شدند؛ این گزاره را مطرح کردند که باید حاکمیت طالبان را به عنوان واقعیت موجود پذیرفت و بر محور این مطالبات با طالبان گفتگو کرد.

هر دوی این رویکردها گرچه با دو شکل متفاوت به مخالفت سرکوب‌گرایانهٔ زنان توسط طالبان پرداختند اما در چند محور اشتراک دارند:

- کدرهای هر دو رویکرد توسط کشورهای سرمایه‌داری (امپریالیست) حمایت می‌شود؛
- سرخوردگی از فروپاشی دولت فاسد گذشته در هر دوی این رویکردها به چشم می‌خورد که به دو نتیجهٔ کمک خواستن از جامعهٔ جهانی و گفت‌وگو با طالبان فرموله می‌شود؛
- تاریخ را شخصیت محور دیده و علت ستم بر زنان که تا سرحد بردگی در افغانستان به پیش رفته‌است را نتیجهٔ رفتار غلط چند فیگور سیاسی دانسته و به صورت سیال از دامان یک فیگور سیاسی به دامان فیگور سیاسی دیگر می‌افتند. تمام تضادهای اساسی در زیر مجموعهٔ این‌که "اشرف غنی" خیانت کرد خلاصه شده و تودهٔ وسیعی که پتانسیل انقلاب را دارد و بر محور گسل زنان جمع شده‌اند را در محور این موضوع می‌کشاند. گرچه مبارزه با فرهنگ غلط معافیت جزء جدایی‌ناپذیر از مبارزات برای رهایی است، اما خلاصه کردن ستم بر زنان و حاکمیت خشن و غیرانسانی طالبان به دلیل عملکرد غلط یک یا چند فیگور سیاسی زنان را از ماهیت واقعیت ستمگرایانه جامعه دور می‌سازد و آن‌ها را گرفتار اشکال ستم می‌گرداند. یکی از نتایج این طرز فکر آن است که زنان برای مبارزه و ضدیت با طالبان به دامان مجاهدین و فرزندان مجاهدین می‌افتند که در گسل ستم بر زنان هیچ تفاوتی با طالبان ندارند و چه بسا طالبان در دورهٔ پیشین در این زمینه میراث‌دار مجاهدین بودند. به همین دلیل نیز نه تنها برای زنان بلکه برای اکثریت مردان نیز جنگ با طالبان اصل مسأله است در صورتی که ماهیت جنگ تعیین کننده‌است؛ (به بحث ستم ملی در یادداشت دیگری خواهم پرداخت و این که آیا جنگ با طالبان در افغانستان واقعاً از چنین ماهیتی برخوردار است یا خیر؟)

- هر دوی این رویکردها مطالبه‌گرایانه بوده و در سطح اشکال ستم باقی مانده و به ماهیت و مناسباتی که زایندهٔ ستم بر زنان است، بی‌توجه هستند. حتی در طرح مطالبات نیز برخوردی شدیداً پراگماتیک دارند. به طور نمونه بعد از بسته‌شدن مکاتب توسط طالبان، برای آن‌ها تنها بازشدن مکاتب اهمیت داشته در صورتی که در کنار بازشدن مکاتب محتوای مکاتب نیز اهمیت دارد. برای فهم این مسأله اگر نگاهی به دو پدیدهٔ مکتب و مدرسه در افغانستان بیندازیم، به وضوح متوجه خواهیم شد که مسألهٔ آموزش زنان و دختران نیست، مسأله محتوای آموزش است؛

- اکثر کدرهای هر دو رویکرد در تلاش آن هستند که مبارزات خود را از درون دین و متون دینی مشروعیت ببخشند و چنین فرموله می‌کنند که در دین به زنان حقوق کافی داده شده‌است و طالبان بر ضد این حقوق اسلامی عمل می‌کنند. در صورتی که دین در روبنا به فرهنگ پدرسالارانه مشروعیت خدایی و آسمانی می‌دهد و فرهنگ پدرسالارانه برای حفظ نظم و ستم بر زنان تا سرحد بردگی زنان، از دین حمایت می‌کند. این وجه خط فاصله کسانی که در ضدیت با طالبان قراردارند با کسانی که مدافع طالبان است را از بین می‌برد.

مسألهٔ بنیادگرایی دینی است. چه به شکل نظامی‌گری از نوع طالبانی و داعشی آن تظاهر کند و چه به شکل جمعیت اصلاح به سازمان‌دهی و مشروعیت بخشی به پدرسالاری بپردازد. چه به شکل بنیادگرایی اسلامی باشد و یا به شکل بنیادگرایی مسیحی، یهودی و فاشیسم... سازمان یابد.

نتیجه این شد که در یک‌سال پسین با وجود آن‌که زنان زیادی در راه رهایی زنان و انسانیت قربانی شدند، اما مبارزات زنان در بین دو پوسیده (امپریالیسم و بنیادگرایی دینی) گرفتار بماند. چه دردآور است که توده‌ها به‌خصوص زنان را در دو راهی دو پوسیده قرار دادند و به دلیل این‌که کدرهای این دو رویکرد نیز نتوانستند فراتر از اشکال ستم به ماهیت آن‌ها پی ببرند در یکی از این دو رویکرد گرفتار شده و زنجیرهای ستم بر زنان را هر روز بیش از دیروز محکم‌تر بافتند. صف‌آرایی دیگری اما پراکنده و بدون داشتن خط فکری مشخص برای مبارزات تا سرحد براندازی مناسبات ستم‌گرایانه (یعنی انقلاب) نیز وجود داشته‌است. این صف‌آرایی گرچه این مطالبات و رویکردها را جزئی از واقعیت اجتماعی افغانستان می‌داند، اما باورمند است که این مطالبات و رویکردها ماهیت واقعیت را تعیین نمی‌کنند. به این دلیل برای فهم گسل ستم بر زنان، اشکال ستم و ارتباط آن‌ها با دیگر گسل‌ها باید بدانیم که چگونه و چه‌طور طالبان به عنوان یک نیروی تندروی اسلامی در افغانستان به قدرت رسیدند؟ برای پاسخ به این پرسش باید این مسأله را بدانیم و باورمند باشیم که ستم بر زنان از نوع بردگی آن امری جهانی است که بر اساس دو پوسیدهٔ امپریالیسم و بنیادگرایی دینی در یک کشور اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد. این اشکال ستم از قانون منع سقط جنین در آمریکا، تا تعیین نوع پوشش زنان به بهانهٔ سکولاریسم در فرانسه و اشکالی خشونت‌بارتر آن در افغانستان امتداد می‌یابد.

باب آواکیان رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم نوین در کتاب «کمونیسم نوین» می‌گوید:«... در دنیای امروز یکی از روندهای برجسته هرچه حادتر و پررنگ‌تر شدن تضادهای مرتبط با ستم بر زنان است. این بخش‌ها به تغییراتی مربوط می شود که نحوهٔ کارکرد امپریالیسم جهانی شده صورت گرفته‌است. این‌طور بگویم که در بسیاری از نقاط دنیا استثمار پرولتاریا به میزان قابل توجهی به معنای استثمار زنان است. استثمار پرولتاریا فقط استثمار زنان نیست ولی به میزان بسیار قابل توجهی است.» (آواکیان، ۲۷۲-۲۷۳)

وی می‌افزاید: « این یک عامل عینی است که با برخی شکل‌های سنتی ستم بر زن تصادم می‌کند. تا آن‌جا که به نیروهای بنیادگرای مذهبی دنیا مربوط است آن‌ها عمیقاً نیروهای پدرسالار و مرتجع و جنایت‌کارند و در درجهٔ اول با این خصوصیت می‌توان تعریف‌شان کرد. یکی از علل این‌که بنیادگرایی مذهبی به چنین پدیدهٔ مهمی تبدیل شده همین تغییرات تکان دهندهٔ شرایط است. شرایطی که در آن تعداد زیادی از زنان هرچه بیشتر از خانه بیرون می‌آیند و به مثابه بخش قابل توجهی از پرولترها استثمار می‌شوند.» (آواکیان، ۲۷۳)

گسترش امپریالیسم در هر کشوری نیز باعث شکل‌گیری طیفی از انگل‌واره می‌شود که به دلیل منافع‌شان در تلاش حفظ نظم موجود به نفع امپریالیسم جهانی هست. چنین طیفی در افغانستان با کمک‌های میلیاردی کشورهای امپریالیستی شکل گرفت که هدفی جز مشروع ساختن حضور امپریالیسم نداشت. کشورهای امپریالیستی و در رأس آن آمریکا به بهانهٔ حقوق زنان و حقوق بشر وارد افغانستان شدند و با کمک‌های میلیاردی از طریق انجوها به بهانهٔ دفاع از حقوق زنان و حقوق بشر و توسعهٔ افغانستان در شکل‌گیری این طیف کمک کردند. این روند باعث ایجاد قارچ‌وار انجوها (نهادهای غیردولتی) در افغانستان شد که تعدادشان به هزاران تا می‌رسید. کارکنان این انجوها که از فرآورده‌های امپریالیسم به صورت انگل‌وار تغذیه می‌کردند از طریق برگزاری سمینارها، ورکشاپ‌ها و... افکار مردم را به سمت مطالبه‌گری‌های آبکی و روبنایی می‌کشاندند.از طرفی این روند به شکل‌گیری بیشتر طبقهٔ متوسط در افغانستان کمک کرد که وابسته به کمک‌های جهانی (امپریالیسم) بودند و به صورت مستقیم از طریق میکانیزم جهانی مزد دریافت می‌کردند.

همچنین تولید اجتماعی جهانی با روند زنجیرهٔ تأمین صدها هزار خانوادهٔ روستا نشین را روانهٔ شهرهای افغانستان کرد و پدیدهٔ حاشیه‌نشینی را به‌وجود آورد. گسترش جهانی شدن و گسترش بیشتر طبقهٔ متوسط با ارزش‌های سنتی و پدرسالارانه نیز در روستاها تصادم کردند و باعث آن شدند که توده‌های روستانشین گرفتار بی‌هویتی شده و با بازگشت به دین، هویت خود را بازیابند. این صف‌بندی را بعد از سقوط افغانستان در دست شرارت‌بار طالبان به وضوح دیدیم که بخشی از مبارزات زنان در تقابل، نه در تضاد با طالبان و در هم‌زیستی با آن‌ها ظهور کرد. این پدیده‌ها باعث شکل‌گیری تضاد زن روستایی و حاشیه‌نشین شهری با زن شهری شد که زن شهری از مزایای امپریالیستی بیشتر برخوردار بود و در طبقهٔ متوسط جای می‌گرفت که اغلب در مکتب‌ها تحصیل می‌کردند. از آن سو زن روستایی و حاشیه‌نشین شهری که اغلب در مدرسه‌های دینی تحصیل می‌کردند؛ گرایش به بنیادگرایی دینی پیدا کردند و بیشتر در طبقهٔ دهقانی جای می‌گرفتند.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

مبارزات رهایی‌بخش زنان...

(امپریالیسم و بنیادگرایی دینی)

«به هر حال، پدیدهٔ گسترش قشرهای میانی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، یک مسئلهٔ متناقض است. نه فقط به طور عام، بلکه به‌طور خاص در ارتباط با مسئلهٔ زنان. چرا که زنان تحصیل کردهٔ زیادی از جمله در قشرهای میانی وجود دارند و همین مسئلهٔ واضح است که با بسیاری از شیوه‌های سنتی ستم بر زنان در تقابل قرار می‌گیرد. یکی از علل بروز پدیده‌های وحشتناک، مانند تجاوز گروهی در هند و سایر اعمال نفرت‌انگیز همین تغییرات است. چرا که بسیاری از شکل‌های سنتی ستم و به‌طور مشخص ستم پدرسالارانه در نتیجهٔ این تغییرات تضعیف شده‌اند و به چالش گرفته شده‌اند. این در حالی است که در این نوع جوامع هیچ‌گونه تحول انقلاب رخ نداده‌است. در نتیجهٔ یک وضعیت بسیار بی‌ثبات و انفجاری شکل گرفته که در کوتاه مدت به انواع و اقسام پدیده‌های وحشتناک پا می‌دهد.»
(آواکیان، کمونیسم نوین،۲۷۴)

یکی از اقسام پدیده‌های وحشتناک حضور طالبان در قدرت سیاسی با رویکرد نظامی‌گری است که در تلاش آن هستند که زنان را برده بسازند. هم‌چنین شکل‌گیری طبقهٔ متوسط به مسالهٔ فردگرایی دامن زده و مبارزات زنان همراه با شکل‌گیری مفهوم «جسمیت یافتگی» با سیاست هویتی همراه ساخت. این باعث آن شد که گسل ستم بر زنان تبدیل به امر جزئی شود که از مسائل کلی جهانی و ملی دور مانده‌است و در سطح مطالبات جدا افتاده از بافت تاریخی، اجتماعی زنان دست و پا بزند و کدرها در یک‌سال پسین از تحلیل عینیت موجود، گسل ستم بر زنان با واسطه و با روش علمی ناتوان مانده و در سطح شناخت خام و بی‌واسطهٔ واقعیت باقی بمانند و مبارزات شکل کنشی به خود گرفته و ماهیت حباب‌گونه داشته باشد.

تضاد مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی در حال حاضر ابعاد جهانی به خود گرفته‌است. تولید اجتماعی جهانی با روند زنجیرهٔ تأمین در تمام نقاط جهان گسترش پیدا کرده‌است. اما تضاد مالکیت ملی و تولید اجتماعی جهانی و کاهش سود متوسط هرچه بیشتر قطب انارشی در تضاد انارشی، ارگانیزاسیون را برجسته ساخته‌است و ماهیت این تضاد را انارشی شکل می‌دهد. جنگ کشورهای امپریالیستی در افغانستان، اوکراین،... زادهٔ رقابت کشورهای امپریالیستی و انارشی حاکم در جهان است که در تلاش تنظیم جغرافیای جهان بر اساس منافع کشورهای امپریالیستی است.

رقابت کشورهای امپریالیستی و انارشی حاکم در جهان در فاشیسم ملی و بنیادگرایی دینی به حرکت خود ادامه می‌دهد. جنگ‌های امپریالیستی با شکلی از فاشیسم ملی مشروعیت پیدا می‌کند و در مقابل با امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه با شکلی از بنیادگرایی دینی تظاهر می‌کند. گرچه این دو از استقلال نسبی برخوردارند اما در ماهیت یکی هستند.

در چنین شرایطی دیگر امپریالیسم نمی‌تواند نقش مثبت داشته باشد و به گفتهٔ رهبر جنبش بین‌المللی کمونیسم باب آواکیان:«سیستم سرمایه‌داری امپریالیسیم دیرزمانی ست که منسوخ شده و تاریخ‌اش منقضی گردیده و مدت‌های مدیدی‌است که هیچ‌گونه موقعیت و امکانی ندارد که بتواند در چیزی نقشی مثبت بازی کند.»
(آواکیان، آیندهٔ بسیار وحشتناک یا حقیقت رهایی بخش،۲۷: ۲۰۲۲)

عینیت جامعهٔ افغانستان در یک‌سال پسین نشان می‌دهد که پرداختن به گسل ستم بر زنان به عنوان یک پروژه یا چند مطالبهٔ مشخص کارایی ندارد، بل باید رهایی زنان از ستم را به عنوان یک استراتژی کلان ملی و بین‌المللی مطرح کرد و ارتباط آن را با استراتژی کلان انقلاب کمونیسم نوین تبیین ساخت. «استراتژی رهایی» زنان از درون ضرورت ایجاد جنبش رهایی‌بخش زنان در افغانستان در ارتباط با جنبش‌های رهایی‌بخش جهان به وجود می‌آید که هنوز این جنبش در افغانستان به وجود نیامده و در اشکال پراکنده‌ای از اعتراضات زنان نمود پیدا کرده‌است.

«استراتژیرهایی زنان» که زادهٔ عینیت گسل ستم بر زنان است، باعث می‌شود پدیده‌های ملی و جهانی را در ارتباط با هم به بررسی گرفته شوند و از این طریق مبارزات برای رهایی زنان، به‌هدف سرنگونی رژیم طالبانی و براندازی مناسبات ستم‌گرایانه در سطح ملی به سطح بین‌المللی یا بالعکس کشیده شود. به‌طور نمونه نیروهای بنیادگرای دینی مانند داعش، طالبان، حزب تحریر، جمعیت اصلاح و ... در ظاهر امر با فاشیسم ملی و مسیحی که در کشورهای اروپایی و آمریکایی روزبه‌روز رشد می‌کنند، در تقابل‌اند، اما در ماهیت هر دو نیرو در مسائل زنان ماهیت یگانه‌ای دارند و در تلاش آن هستند که زنان را به بردگی بکشانند. این ماهیت یگانه زادهٔ مناسبات اقتصادی جهانی‌است. اما تقابل این دو نیرو نیز باعث می‌شود که هر یک از آن‌ها؛ نیرویی بیشتر از ایجاد تفاوت در بین خود کسب کنند. ولی یکی از دغدغه‌های هر دو جریان سیاسی-نظامی که جهان را با خطر جدی نظامی‌گری خود روبه‌رو ساخته‌اند، زنان هستند. نمی‌شود با نیروهای تندرو اسلامی در زمینهٔ رهایی زنان مبارزه کرد در صورتی که غافل از نیروهای فاشیسم ملی و مسیحیت در نیم‌کرهٔ شمالی و آمریکا بود. پیکان مبارزاتی برای رفع ستم از زنان که تا بردگی زنان به پیش رفته‌است، باید معطوف به دو پوسیده (امپریالیسم و بنیادگرایی دینی) باشد.

«استراتژی رهایی زنان»، معیار رهایی و آزادی یک جامعه را، وضعیت زنان در آن جامعه تعریف می‌کند. این یک شعار نیست، بلکه از درون عینیت ستم‌گرایانهٔ علیه زنان بیرون می‌شود. رهایی زنان معیاری برای رهایی کل بشریت است.

بالاخره «استراتژی رهایی زنان» با این‌که به دلیل پتانسیل توده‌ها در محور گسل‌ها معطوف به مطالبات زنان است اما آن را در بر گرفته و در تلاش ساخت زمینه‌های انقلاب کمونیسم نوین است که اولین قدم آن سرنگونی طالبان و بنیادگرایی دینی در افغانستان خواهد بود.

لباس‌های رنگی

یک سال حسرت

با عصبانیت برایش گفتم: حق ندارد به روسری‌ام دست بزند. بدن انسان شامل حریم خصوصی او است و هر نوع تماس بدون اجازه به بدن کسی مصداق آزار است و از سوی هر کسی باشد تجاوز به حریم خصوصی حساب می‌شود.

✍زهرا سالومه

دوشنبه است. با آلارم تلفن از خواب بلند می‌شوم. باد صبح‌گاهی و بوی خاک پس از باران به مشامم می‌رسد. در هوای ابری بهار دلم می‌خواهد لباس رنگی‌ام را بپوشم و موهایم را صاف کرده، با دل شاد از خانه بیرون شوم. با خود فکر می‌کنم پس از دانشگاه هم می‌توانم با دوستانم قدم بزنم و قهوه بنوشیم. بر اساس جمله‌ای که من و دوستم بارها برای نشان دادن عمق احساس و خوشحالی‌مان استفاده می‌کردیم، گفتم: «برویم هوا قورت بدهیم».

مخالفت با علایق زندگی ما از همان آغاز صبح شروع می‌شود. به ذهن‌ام آمد، اجازه ندارم لباس رنگی بپوشم و مثل روزهای گذشته در بیرون از خانه با دوستانم لحظاتی خوش بگذرانم. صورتم را شستم و موهایم را بدون این‌که چه‌قدر دلم می‌خواست صاف کنم، با کش مو بستم. دروازهٔ الماری را باز کردم تا از میان لباس‌های رنگی و محلی‌ام چپن و چادر سیاه را انتخاب کنم و راهی دانشگاه شوم. قبل از این روزهای سیاه وقتی می‌خواستم متفاوت معلوم شوم کت‌وشلوار سر تا پا سیاه می‌پوشیدم و رنگ سیاه برایم خاص و با ارزش بود. حالا دیگر پوشیدن لباس سیاه به یونیفرم اجباری روزانه تبدیل شده که مجبور به پوشیدن آن هستیم.

در همهٔ نظام‌های دینی و غیر دینی وقتی چیزی به اجبار و خلاف توقع اکثریت جامعه از سوی دولت بر مردم تحمیل شود؛ دیگر کسی علاقمند به اطاعت از آن نیست. استثنا هم وجود ندارد. به اجبار قبولاندن، مشخصهٔ نظام‌های افراطی است که مثال آن همین نظام است که طالبان بر آن حاکم هستند. ما هم ناگزیر هستیم به زیستن در سرزمینی که ارتباطی ناگسستنی با پرخاش، زورگویی و تحمیل کردن دارند. لباس‌ام را پوشیدم. وقتی به خود در آیینه می‌دیدم، حس می‌کردم قرار است به فاتحهٔ کسی بروم. بعد با خود گفتم: قرار نیست فاتحه بروم، چون در ماتم خانه‌ای زندگی می‌کنیم که مکلف به پوشیدن لباس مراسم عزا هستیم.

با همهٔ افکاری که در ذهن‌ام جمع است از خانه بیرون و راهی دانشگاه شدم. از این افکار در مسیر راه هم نتوانستم رهایی بیابم. حس می‌کردم قرار است اتفاقی بیفتد. نزدیک دانشگاه شدم و وقتی از موتر پیاده شدم دیدم، گروه گروه دختران دانشگاهی با لباس سر تا پا سیاه وارد دانشگاه می‌شوند. کارت ورودی‌ام را بیرون کردم و در صف ایستادم. صدای زنی از دور به گوش می‌رسید که می‌گفت:«چادر سیاه، چپن سیاه و ماسک سیاه». منی که اصلاً نتوانستم میانه‌ام را با ماسک، حتی در دورهٔ همه‌گیری کرونا خوب کنم ماسکی ندارم. تازه مقداری موهایم از روسری نیز بیرون زده. با همهٔ دل‌شوره‌ای که داشتم، نزدیک دروازهٔ دانشگاه رسیدم.

به محض گذاشتن پایم بر دروازهٔ دانشگاه زنی که قرار بود ما را بازرسی بدنی کند دست به روسری‌ام انداخت و روسری‌ام را جلو کشید. با عصبانیت برایش گفتم: حق ندارد به روسری‌ام دست بزند. بدن انسان شامل حریم خصوصی او است و هر نوع تماس بدون اجازه به بدن کسی مصداق آزار است و از سوی هر کسی باشد تجاوز به حریم خصوصی حساب می‌شود. لحظه‌ای درنگ کردم و دیدم همهٔ دختران اطرافم با حیرت به من می‌بینند و این زنی که بدنم را بررسی می‌کند به حرف‌های آرمانی که چند لحظه قبل از دهن‌ام بیرون شد می‌خندد. به خنده‌اش اعتنایی نکردم و خواستم پا جلو بگذارم و وارد دانشگاه شوم. اما آن زن دوباره مانع ورودم به دانشگاه شد. برایم گفت: چادرم را طوری که او می‌خواهد به سر کنم. گفتم: مگر برهنه هستم؟ گفت: «چرا در نصف کلمات چادرت را پوشیدی؛ بی‌ادب بد اخلاق». بعد وقتی به پاهایم دید گفت: «ببین پاچهٔ پتلونت هم بالا است و پاهایت برهنه».

همه دختران که قصد ورود به دانشگاه را داشتند به سوی ما می‌دیدند. من دیگر تحمل این همه بی‌حرمتی را نداشتم. برایش گفتم: بداخلاق تو هستی که از طالب معاش می‌گیری، بعد می‌آیی شکل و شمایل لباس پوشیدن ما را بررسی می‌کنی. مثل همیشه که با بسیاری از دانشجویان رویه می‌کنند به کیف‌ام حمله کرد تا کارت ورودی‌ام را بگیرد. در برابرش مقاومت کردم. نگذاشتم به کیف‌ام دست بزند و کارت ورودی‌ام را در آورد. او را به عقب کشیدم. تا جایی که از شروع دانشگاه تا حال زیر حاکمیت طالبان به یاد دارم؛ فکر می‌کنم من از نخستین دانشجویانی بودم که در مقابل‌شان چنین برخورد داشتم. وقتی در برابر او مقاومت می‌کردم، متوجه شدم بیشتر دختران دانشگاه کنارم ایستاده بودند و از من حمایت می‌کردند. با این‌که به شدت عصبانی بودم، بلند شدن صدای دختران برایم قوت قلب بود.

نکتهٔ قابل تأمل برای من در دانشگاه و بیرون از دانشگاه این است که طالبان برای چیزهایی می‌گویند مبارزه کرده‌اند، خون ریختند و سال‌ها قربانی داده‌اند، اصلاً باورمند نیستند و برای‌شان ارزش ندارد. به‌یاد دارم روزی را که در آغاز دانشگاه، روزهایی که محدودیت‌ها در دانشگاه کم‌تر بود با دوستانم عکس می‌گرفتیم که افسر طالبان با دیدن ما حیرت‌زده بود و گفت: «صحیح ایستاد شو، عکسایت خوبش بیایه».

گذشت یک‌سال ثبوتی برای صحت این حرف است. زنان را لت و کوب کردند، دروازهٔ مکاتب به روی دختران را بستند، اقتصاد را به صفر رساندند، به حریم خصوصی تک‌تک شهروندان تجاوز کردند، نظامیان و غیرنظامیان زیادی را به قتل رساندند و قوانین جنگ را نقض کردند. همین‌گونه وقتی در بیرون از دانشگاه بارها شاهد بودم قربان و صدقهٔ دختران زیادی رفتند و با لفظ «ماشاالله» آن‌ها را بدرقه کردند. این جملات و جملات شبیه این، خلاف همهٔ ارزش‌هایی است که طالبان در تریبون‌ها فریاد می‌زنند. همواره تلاش دارند زنان را خانه‌نشین کنند و در عوض برای خود جای فراخ در بیرون از خانه داشته باشند.

در همهٔ نظام‌های دینی و غیر دینی وقتی چیزی به اجبار و خلاف توقع اکثریت جامعه از سوی دولت بر مردم تحمیل شود؛ دیگر کسی علاقمند به اطاعت از آن نیست. استثنا هم وجود ندارد. به اجبار قبولاندن، مشخصهٔ نظام‌های افراطی است که مثال آن همین نظام است که طالبان بر آن حاکم هستند.

اعادهٔ حقوق زنان در انسجام علیه طالبان است

بهترین گزینه شناسایی و استفاده ازفرصتهاست. در شرایط فعلی باید از فرصت‌ها به شکل درست و حداکثری سود جوییم. یکی از این فرصت‌ها, دنیای ارتباطات و دنیای دیجیتال است، اگر طالبان امروز مانع به سرک آمدن خانم‌ها برای مبارزات مدنی و نقض حقوق زنان می‌شوند، رسانه، اینترنت وفضای مجازی بهترین گزینه جهت دادخواهی برای زنان و حقوق انسانی آنهاست.

گفت‌وگو با دکتر زکیه عادلی، استاد دانشگاه و معاون پیشین وزارت عدلیه افغانستان

گفتگوکننده: امان میرزایی

نیمرخ: وضعیت زنان افغانستان در یک‌سال حاکم شدن دوبارهٔ طالبان از چه قرار بوده‌است؟

زکیه عادلی: وضعیت زنان در یک‌سال گذشته نه تنها که بد، بلکه اسفبار بوده‌است. بعد از آمدن طالبان، اکثریت خانم‌هایی که از اقشار مختلف مانند زنانی که به حیث قاضی، سارنوال، مقام حکومتی ، فعال جامعهٔ مدنی، هنرمند و خبرنگار در جامعه فعال بودند ، به دلیل تهدیدهایی که وجود داشت، از افغانستان برآمدند. با این وجود، هم‌چنان یک‌تعداد از خانم‌های فعال و نترس که از بطن جامعه برآمده بودند در اعتراض به عملکرد طالبان، در افغانستان اظهار وجود کردند اما با تآسف سرکوب‌ها، بازداشت‌ها و دستگیری‌هایی که وجود داشت، باعث شد که بخش عظیمی از این صداها به دلیل تهدیدها فروکش کند؛ اما هنوزتعداد قابل توجهی از زنان فعال به صورت زیرزمینی به فعالیت‌هایشان ادامه می‌دهند که جای قدردانی دارد. آن‌چه که در یک سال گذشته اتفاق افتاد عملاً باعث شد زنان از عرصهٔ سیاست، اقتصاد، اجتماع و آموزش کنار گذاشته شوند. اگر چه که در بخش‌های صحی هنوز تعداد ی از خانم‌ها فعال هستند که به وظیفه می‌روند، اما دربخش‌های دیگر، اکثریت خانم‌ها ازوظیفه کنار گذاشته شده اند. هیچ زنی در بخش رهبری و در دستگاه سیاست مشاهده نمی شود. به دلیل دیدگاه جنسیتی و افراطی که طالبان دارند؛ اجازهٔ ورود به هیچ خانمی در دستگاه رهبری و سیاست داده نشده است. تعداد کمی از زنان خبرنگاری که در حال حاضر فعال هستند؛ مجبورند با محدودیت‌هایی که طالبان وضع کرده اند سر و صورت‌شان را هنگام اجرای وظیفه بپوشانند. امروزه در هر بخش حضور زنان، بسیار کم‌رنگ شده؛ بطوری که در بعضی ساحات مانند سیاست و مشارکت سیاسی زنان این حضورکاملاً صفر است. هیچ قاضی و سارنوال، اجازهٔ برگشت به وظیفهٔ قبلی خود را نیافته، زن‌های کماندوی ارتش از ترس طالبان به بیرون از کشور مهاجرت کرده اند و تعدادی که باقی مانده‌اند به شکل پنهانی زندگی می کنند. در خصوص تحصیل خانم‌ها و دختران هم، شاهد هستیم که دختران بالاتر از صنف ٦ در بسیاری از ولایات هنوز اجازهٔ رفتن به مکتب را نیافته اند و این می‌تواند بنا بردلایل مختلفی ازجمله اختلافات درونی طالبان و قرائت‌های افراطی آنان نسبت به حقوق زنان باشد. در بیست سال اخیر یک نیروی بسیار قدرتمند و با ظرفیت بالا از زنان در جامعهٔ افغانستان ایجاد شده بود که می‌توانست بازوی قوی برای پیش‌برد جامعه باشد اما متأسفانه با روی کار آمدن طالبان این ظرفیت به حاشیه رانده شد.

نیمرخ: چرا طالبان با زنان سر دشمنی دارند؟

زکیه عادلی: شاید بهتر باشد سوال را به این شکل مطرح کنیم که چرا طالبان با رویکرد جنسیتی و نه انسانی به زنان می نگرند. چون تمام رفتارها و عملکرد طالبان نسبت به زنان نشأت گرفته از نگاه جنسیت‌زدهٔ‌شان است؛ آن‌ها زن را به‌عنوان یک انسان که دارای حقوق انسانی برابر با مرد است , نمی‌بینند، بلکه زن را بخشی از ملکیت مرد می دانند. دلیل‌اش ۳ عامل می‌تواند باشد، ۱_ بعد ایدئولوژیکی تفکرطالبانی که آنان قرائت‌های افراطی و نادرستی از دین دارند و بعضاً گاهی برای اثبات حقانیت شان به روایات و آیات قرآنی توسل جسته و تفسیرهای مصادره به مطلوب و به نفع مردان می‌کنند. طالبان به‌شدت باور دارند که حضور زنان دراجتماع می‌تواند منشأ فساد در جامعه و باعث از بین رفتن ایمان مردان شوند.با چنین نگاه افراطی و نادرست، نمی‌توان با وجود طالبان انتظار داشت که زنان حضور مؤثر در جامعه داشته باشند. ۲_ بعد سیاسی است به این معنا که طالبان نگاه ابزاری به دین و زن دارند. آنها با گروگان گرفتن حقوق انسانی زنان، می خواهند جامعه جهانی را برای به رسمیت شناختن و کمکهای بیشترتحت فشار قرار دهند. بر این اساس دیده می شود گاهی طالبان برای چراغ سبز نشان دادن به جامعه جهانی به زنان در بخش های صحی و تا حدودی در بخش های آموزشی اجازه فعالیت داده اند. ۳_ بعد اختلافات درونی بین طالبان نیز باعث شده است زنان در این میان قربانی شوند. نسل اول طالبان که در جنگ و جهاد نقش اصلی را ایفا کرده اند و فعلا در هسته تصمیم گیری هستند، دیدگاهی کاملاً سنتی و افراطی از دین دارند و قدرت را نیز همین دسته از طالبان افراطی فعلا در اختیار دارند. اما بخش کوچک دیگری نیزدر بین طالبان وجود دارد که در خارج از کشور مانند پاکستان، قطر و...زندگی کرده اند و تا حدودی با جوامع دیگرآشنایی دارند، این بخش از طالبان تا حدی به نقش حداقلی زن در جامعه باور دارند، اما مشکلی که وجود دارد اختلافات بین خود طالبان است که نمی‌توانند به تصمیمی واحد در خصوص زنان دست یابند. این اختلافات بعد از یک‌سال باعث اشده که دختران بالاتر از صنف ٦ هنوز نتوانند در برخی ولایات به مکتب بروند.

نیمرخ: اگر حضور طالبان بیشتر از دو سه سال عمر کند، پیامد محدودیت‌های تندروانهٔ طالبان بر زندگی زنان، چه تأثیرهای ویران‌گری بر افغانستان و بر زنان این کشور می‌گذارد؟

زکیه عادلی: ادامهٔ حضور طالبان و تأثیرش را می‌شود بر سه دسته از زنان بررسی کرد ۱_ زنان تعلیم یافته در مدارس دینی که در حال حاضر فضا برای مانور این زن‌ها مساعدتر شده، تعداد این زنان تعلیم دیده در مدارس دینی افزایش خواهد یافت، از آن‌جایی که تعداد زیادی از این زن‌ها دارای استقلال فکری نیستند مطمئناً تبدیل به ابزاری برای تبلیغ تفکرات طالبانی خواهند شد که پیامد خوشایندی برای جامعه ندارد. ۲_ زنان عام، شامل زنانی که در خانه مصروف خانه‌داری هستند و در بیرون از خانه وظیفه ای ندارند. طبعاً حضور طالبان بر زندگی این دسته از زنان هم تأثیر منفی خواهد گذاشت، زیرا این دسته از زنان به دلیل متأثر شدن از وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی جامعه، میزان آسیب‌پذیری‌شان هم از نظر مادی و هم از نظر روحی و روانی افزایش خواهد یافت. ۳_ درخصوص زنان تحصیل‌کرده و فعال نیز دو حالت وجود خواهد داشت، چون این دسته از زنان، با توجه به فضای اختناق و قیودات موجود مؤثریت خود را در جامعه کمرنگ می بینند، یا مجبور به مهاجرت می شوند و یا به همان زندگی عادی بدون فعالیت سیاسی، اجتماعی‌شان ادامه می دهند. آن چیزی که در نهایت ودردرازمدت بر جای خواهد ماند، تأثیرات منفی بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی نه تنها زنان، بلکه تمام جامعه اعم از مرد و زن خواهد بود.

نیمرخ: در یک‌سال گذشته، زنان تنها نیروهای مبارزهٔ مدنی علیه طالبان در جاده‌های کابل، هرات، مزار، بامیان و یکی دو ولایت دیگر بوده‌اند و همین‌گونه مسألهٔ زنان در بیرون از کشور نیز، یک چالش جدی در مقابل طالبان است؛ برای همین در این بخش از گفت‌وگو می‌خواهیم این مبارزهٔ مدنی یک سالانه را ارزیابی و آسیب شناسی کنید؟

زکیه عادلی: مطابق یک فرضیهٔ علمی، معمولاً مبارزات مدنی بر اساس محرومیت‌ها و سرخوردگی‌ها ایجاد می‌شود. اگر به مرور زمان این احساس محرومیت به یک پدیدهٔ عادی بدل شود؛ مبارزات قدرت قبلی خود را از دست می‌دهد و کم‌رنگ‌تر می‌شود. به لحاظ تجربی هم اگر ما نوع جنبش‌ها و مبارزات مدنی را در کشورهای مختلف مطالعه کرده باشیم، می‌بینیم که در ابتدای هر مسأله وقتی که احساس محرومیت وجود دارد، شدت مقاومت و شدت مبارزات بیشتر است، اما به مرورکه زمان می‌گذرد، وضعیت کم‌کم به حالت عادی تبدیل می‌شود، در خصوص مبارزات مدنی زنان، جا دارد در همین جا از تمام زنان مبارزی که چه در داخل افغانستان و چه در خارج از افغانستان برای اعادهٔ حقوق زنان دادخواهی کرده اند، سپاس‌گذاری کنم. هر حرکتی، هر دادخواهی، هر اعتراضی که برای احقاق حقوق زنان در افغانستان صورت گرفته از نظر من قابل قدر و ستایش است. در ابتدای حضور طالبان، ما شاهد بودیم اولین نیرویی که در مقابل اسلحهٔ طالب قرار گرفت؛ زنان افغانستان بود. زنانی که از محرومیت ها و سرخوردگی‌هایی که برای‌شان ایجاد شده بود، ناراض بودند و به همین خاطربه قیمت از دست دادن جانشان به خیابان ها ریختند وعلیه استبداد طالبان، صدا بلند کردند . اما آهسته، آهسته با گذشت زمان و به تدریج، به دلیل تهدیدات شدید شیوه ی اعتراض خانم‌ها تغییرکرد و به عبارت دیگر، اعتراضات از شکل حضور فیزیکی در خیابان ها به شکل مجازی و تصویری تغییر روش داد. این بدین معنا است که هنوز انگیزهٔ قوی برای مبارزه و دادخواهی وجود دارد و سرکوب و تهدید نمی‌تواند مانعی برای دادخواهی مدنی باشد. از رویکرد آسیب شناسانه : در جامعهٔ متکثر امروزی نباید انتظار این را داشته باشیم که تنها و تنها شاهد یک نوع جنبش اعتراضی خاص باشیم. هر گروه بنا بر مطالبات خود می‌توانند که اعتراضات و مبارزات نوع خود را داشته باشند اما آن‌چیزی که مهم است داشتن انگیزهٔ قوی برای مبارزه است. اگر هدف مبارزه مقطعی، خرد و کوتاه‌مدت باشد، تأثیر چندانی بر طالبان و جامعهٔ جهانی نخواهد داشت. اما اگرنگاهی استراتژیک و هدفمند در پشت حرکت‌های مدنی وجود داشته باشد، می‌تواند بسیار سازنده و تأثیرگذار باشد. البته دادخواهی‌های زنان فعال در خارج از افغانستان را هم نباید نادیده گرفت، زنان معترض در خارج از کشور، دسترسی بیشتر به مراکز قدرت و تصمیم‌گیری بین المللی دارند، خوب است که تمام فرصت‌ها با یک‌دیگر دیده شود، اگر ما می‌خواهیم این مبارزات راه به جایی ببرد و زنان از حقوق حقه خویش برخوردار شوند، باید از تمام فرصت‌ها به شکل متوازن استفاده کرد.

> مبارزات مدنی بر اساس محرومیت‌ها و سرخوردگی‌ها ایجاد می‌شود. اگر به مرور زمان این احساس محرومیت به یک پدیدهٔ عادی بدل شود؛ مبارزات قدرت قبلی خود را از دست می‌دهد و کم‌رنگ‌تر می‌شود.

نیمرخ: ۲۰سال دورهٔ جمهوریت برای زنان افغانستان را می‌شود یک فرصت طلایی عنوان کرد. اما پرسش این است که برخورد حکومت‌های قبلی در نظام جمهوریت با مسألهٔ زنان از چه قرار بود؟ آیا حکومت‌های قبلی به شعارها و تعهدات ملی و بین‌المللی که در قبال حقوق بشر، حقوق مدنی و مشارکت سیاسی زنان می‌داند، صداقت لازم را داشتند و در عمل کاری برای تقویت مشارکت سیاسی زنان انجام می‌دادند یا با مساءل زنان برخورد ابزاری و سمبولیک می‌کردند؟

زکیه عادلی: استفادهٔ ابزاری از حقوق زنان، در تمام تاریخ سیاسی افغانستان وجود داشته و خواهد داشت. نه تنها در افغانستان بلکه در تمامی کشورهای پیشرفته نیز هنوزاستفادهٔ ابزاری از زنان وجود دارد. حتی اکنون که طالبان حکومت‌شان را یک نظام اسلامی سچه می‌دانند، نگاه ابزاری به زن دارند. با وجود این‌که طالبان باورمندی چندانی به توانایی زنان ندارد، اما در این اواخر، آنان تعدادی از زنان را نظر به ضرورتی که داشته اند دربخش تلاشی پلیس و میدان هوایی استخدام کرده اند. طالبان همچنان تظاهرات نمایشی و سمبولیکی از زنان و دخترانی که در مدارس دینی آنان مصروف تعلیم بودند را در حمایت از نظام طالبانی به راه انداختند و امنیت آن را تامین کردند این در حالی است که طالبان هیچگاه اجازه تظاهرات را به دیگر زنان معترض نمی دهند. این نوع عملکرد، مبتنی بر رویکرد ابزاری نسبت به زنان است و نه نگاه ارزشی و اسلامی به آنان. با وجود تمام کاستی‌هایی که در نظام‌های قبلی بود، حداقل زنان از آزادی های فردی و اجتماعی برخوردار بودند. برخی از قوانین و مقرراتی که برای زنان در دورهٔ حکومت قبلی ایجاد شده بود مانند قانون منع خشونت علیه زنان، قانون افزایش مشارکت سیاسی زنان و... تا حدودی توانسته بود زمینه حضور بیشتر زنان را در جامعه مساعد سازد. مسئلهٔ دیگر دادخواهی خود زنان برای گرفتن حقوق‌شان است. در دوره‌های قبل، آزادی بیان این فرصت را به زنان می داد که بتوانند مطالبات خود را در قالب تجمعات اعتراضی، کنفرانس ها و...از حکومت بخواهند و برای گرفتن حق‌شان دادخواهی کنند.

ادامه در صفحه ۱۷

اعادهٔ حقوق زنان در انسجام...

نگاه غالب در احزاب، منافع قوم و سمت بود، نه برابری جنسیتی، بنابراین نگاه احزاب به زنان، نگاهی ابزاری بود، به این دلیل نقش چندان مؤثری را توسط زن‌ها در احزاب سیاسی شاهد نیستیم کما این‌که مردان نیز نقش چندان مؤثری در احزاب سیاسی نداشتند. در اصل موثریت خود احزاب سیاسی در جامعه افغانستان جای بحث دارد.

ادامه از صفحه ۱۶

نیمرخ: جدای از حکومت‌های قبلی در دروهٔ جمهوریت، ما در افغانستان ده‌ها حزب و جریان سیاسی داشتیم. می‌خواهیم نگاه شما را در مورد نقش و جایگاه زنان در احزاب سیاسی بدانیم که در بیست سال گذشته تجربه شدند؟

زکیه عادلی: می‌توانم با قاطعیت بگویم که از ۷۲ حزبی که به شکل رسمی ثبت وزارت عدلیه بود، فقط ریاست یک حزب را یک خانم بر عهده داشت .که آن‌هم فقط چند ماه قبل از سقوط حکومت جمهوری اسلامی افغانستان به ثبت رسید. در ۷۱ حزب دیگر، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، زنان تأثیر چندانی در حزب نداشتند. دلایل‌اش شاید علاقه‌مندی کمتر خود زنان برای پیوستن به احزاب بود یا بی‌اعتمادی نسبت به احزاب سیاسی، زیرا اکثریت احزاب سیاسی، سمتی و قومی بودند، یعنی نگاه غالب در احزاب، منافع قوم و سمت بود، نه برابری جنسیتی، بنابراین نگاه احزاب به زنان، نگاهی ابزاری بود، به این دلیل نقش چندان مؤثری را توسط زن‌ها در احزاب سیاسی شاهد نیستیم کما این‌که مردان نیز نقش چندان مؤثری در احزاب سیاسی نداشتند. در اصل موثریت خود احزاب سیاسی در جامعه افغانستان جای بحث دارد.

نیمرخ: یکی از مسأله‌های جدی این است که زنان افغانستان در یک بحث درونی، در مسألهٔ مشارکت سیاسی چه‌طور عمل کردند. تمرین بیست سالهٔ اخیر زنان در زمینهٔ مشارکت سیاسی، حضور اجتماعی، تلاش برای تثبیت جایگاه در یک جامعه سنتی و مردسالار از چه قرار بود؟

زکیه عادلی: در این زمینه باید چند فاکتور را مد نظر قرار داد، ۱_ توان و پتانسیل خود زنان در جامعه که چه‌قدر زنان توانایی لازم را برای مشارکت سیاسی در افغانستان را داشته اند، ۲_ تاثیرمولفه های فرهنگی و ارزشی، خصوصاً نقش بسیار قوی سنت و تحکم دیدگاه‌های سنتی در جامعه، ۳_ زمینه‌های عملی مشارکت سیاسی در جامعه، به این معنا که چه بسترهایی فراهم بوده تا زنان بتوانند به شکل مؤثری در سیاست مشارکت داشته باشند. با تمام محدودیت‌هایی که بر سر راه زنان وجود داشت در بیست‌سال اخیر، هم از نظر جامعهٔ سنتی که اعتقاد و باور چندانی به ارزش‌های دموکراتیک در بحث انتخابات و برابری جنسیتی نداشتند و هم‌چنین محدودیت‌های عملی که برای مشارکت زنان وجود داشت، می‌توان به جرأت گفت: در بیست‌سال گذشته زنان در هر عرصه به نسبت محدودیت‌هایی که وجود داشته، نسبتاً خوب عمل کرده‌اند. ۲۷ فیصد نمایندگان پارلمان را زنان تشکیل می‌دادند و این یک آمار بسیار خوب در قیاس با کشورهای همسایه ما مثل ایران، پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی است. تقریباً در هر وزارت‌خانهٔ حکومتی، یک زن در جایگاه رهبری و تصمیم‌گیری حضور داشت. این که زن‌ها توانستند خود را تا جایگاه رهبری حکومت برسانند، بحث کمی نیست. هم‌چنان زنان در رسانه ها بسیار فعال بوده اند، فعالین جامعهٔ مدنی نسبت به محدودیت های موجود، خوب عمل کرده اند، خصوصاً در بخش انتخابات، فیصدی قابل توجهی از انتخاب شوندگان و انتخاب کننده گان را زنان تشکیل می‌دادند. در مجموع با توجه به تمام محدودیت‌هایی که بر سر راه زنان در بیست‌سال گذشته بود، زنان نسبتاً خوب عمل کردند و به صحنه آمدند و خود را ثابت ساختند. طبیعی است کاستی های نیزدر این خصوص وجود داشته است که قابل درک است.

نیمرخ: بحث دیگر این است که اکثریت کشورهای متمدن غربی که خود را پیشگامان تعهد به ارزش‌های حقوق بشری تعریف می کنند و در بیست سال گذشته همکاران استراتیژیک افغانستان و متحد آمریکا در این کشور بوده‌اند، چرا در مسائل حقوق بشری و مسألهٔ حمایت از ارزش‌های مدنی کنار مردم افغانستان ایستاد نشدند و در عوض با طالبان وارد تعامل سیاسی استخباراتی شدند؟

زکیه عادلی: با بخش دوم سؤال‌تان چندان موافق نیستم، اما در مورد بخش اول سؤال باید بگویم: در مقایسه با حجم زیادی از نقض حقوق بشرکه توسط طالبان و دیگر گروهها صورت می گیرد، میزان حمایتی که جامعهٔ جهانی از ارزش‌های حقوق بشری در افغانستان می‌نماید، این مقدار از حمایت، بسنده نیست. جامعهٔ جهانی تا حدی، صدای دادخواهی زنان افغانستان را شنیده و تأیید کرده‌است. اما کافی نیست. بعد از روی کار آمدن طالبان در افغانستان، شاهد نشست ها و کنفرانس‌هایی نیز در این زمینه بوده‌ایم، مانند کنفرانس اسلو، نشست شورای امنیت سازمان ملل متحد در خصوص وضعیت افغانستان ، در همین اواخر نیز شورای امنیت بیانیه ای صادر کرد که طالبان باید در مورد تحصیل دختران، حقوق بشر و حقوق زنان باید پاسخگو باشند و بعضی نشست‌های خرد و کوچکی که البته توسط سازمان‌های حقوق بشری غیر دولتی در کشورهایی مثل ایتالیا ، آلمان، کانادا، آمریکا و... برگزار شد، تمام این اقدامات در حمایت از ارزش‌های مدنی و حقوق بشری به خصوص زنان افغانستان بوده است. اما دو مسئله را باید مد نظر داشت: ۱_ بحث عادی شدن شرایط و نقض حقوق بشر در افغانستان که روز به روز با تداوم حاکمیت طالبان هم‌چنان وضعیت عادی می شود و بعضی تحولات سیاسی که در اقصی نقاط جهان اتفاق می‌افتد، ممکن است فوکوس جامعهٔ جهانی را نسبت به افغانستان کمتر کند. مثال واضح‌اش، جنگ اوکراین است. از زمانی که جنگ اوکراین اتفاق افتاد، فوکوس جامعهٔ جهانی به مسائل افغانستان کمتر شد و در واقع توجهات جامعهٔ جهانی بیشتربه اوکراین و وضعیت جنگ و نقض حقوق بشر و مسئله جنگ‌زده‌ها در اوکراین جلب گردید. مسئلهٔ دیگر که در این‌جا مهم است و باید به آن اشاره شود این است که نگاه کشورهای خارجی در حال حاضر، بیشتر از این‌که بعد ارزشی و انسانی به قضیه داشته باشد بیشتر بعد سیاسی دارد. به این معنا که کشورها در یک محاسبه ی عقلانی و منفعت جویانه، درابتدا پیامد های سیاسی موضع گیری علنی شان را در قبال مسائل حقوق بشری و محکومیت طالبان بخاطرنقض حقوق بشر، می سنجند و بعد موضع خود را با احتیاط اعلام می کنند. تا زمانی که رویکرد نسبت به حقوق بشر، سیاسی باشد نه انسانی و ارزشی، ما نمی‌توانیم توقع زیادی از جامعهٔ جهانی در حمایت از مسائل حقوق بشری در افغانستان داشته باشیم.

نیمرخ: افغانستان به عنوان یک کشور، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر را پذیرفته است و علاوه بر آن، به تمامی کنوانسیون‌های بین‌المللی مرتبط به مسائل حقوق بشری الحاق کرده‌است. اکثریت کشورهایی که در بیست سال گذشته در افغانستان حضور سیاسی و نظامی داشتند، حمایت از حقوق بشر و دموکراسی، بخشی از مأموریت‌شان را تعریف کرده بود، کشورهایی هستند که به همهٔ این کنوانسیون‌های الزام آور، الحاق کرده‌اند. بر مبنای همین کنوانسیون‌ها، مسئولیت دارند که در داخل خاک خود و هم‌چنان در بیرون خاک خود به ویژه در کشورهایی مثل افغانستان که کنوانسیون‌ها الحاق کرده‌اند و دچار مشکلات حقوق بشری‌اند، از ارزش‌های حقوق بشری و مفاد کنوانسیون‌ها دفاع و حمایت کنند. چرا این کنوانسیون‌ها به عنوان مبانی بین‌المللی حقوق‌بشر در قبال افغانستان به فراموشی سپرده شده‌است؟

زکیه عادلی: آن چیزی که در قسمت کنوانسیون‌ها مهم است، عمل به مفاد کنوانسیون‌های حقوق بشری است. این‌که کشورها را تا چه میزان پای‌بند به رعایت مفاد کنوانسیون‌های حقوق بشری می‌کند. مسئله‌ای که وجود دارد این است که اولویت کشورها برای حمایت از ارزش‌های حقوق بشری متفاوت است، بزرگ‌ترین مشکل در حال حاضر این است که کشورها نگاه سیاسی دارند. چنان‌چه دفاع از مسائل حقوق بشری و دادخواهی برای زنان افغانستان و یا برای اقلیت‌ها و اقوام در افغانستان بتوانند اعتبار و حیثیت بین‌المللی کشورها را بالا ببرد، آنان علناً اقدامات ضد بشری را محکوم می‌کنند؛ در غیرآن ترجیح می‌دهند دو پهلو عمل کنند. اما با این وجود، وظایفی متوجه سازمان‌های حقوق بشری هست که باید انجام دهند. در این خصوص شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد گزارش های مفصلی را درباره نقض حقوق بشر در افغانستان تهیه کرده و اقداماتی را روی دست دارد و همچنان اتحادیه اروپا کمیته‌هایی را موظف کرده است که در این خصوص کار کنند. اما اینکه تا چه اندازه می توانند طالبان را بخاطر رعایت حقوق بشر و حقوق زنان تحت فشار قراردهند، آینده نشان خواهد داد. یکی ازمهمترین دلایلی که جامعهٔ جهانی با گذشت یکسال هنوز طالبان را به رسمیت نشناخته است، بی توجهی و نقض حقوق بشر توسط طالبان است. کشورهایی که به نوعی حامی طالبان بوده اند مانند پاکستان، قطر وتا حدودی ایران، حتی این کشورها نیزبه دلیل نقض فاحش حقوق بشرتوسط طالبان آنها را به رسمیت نشناخته اند.

نیمرخ: چشم‌انداز به وضعیت زنان و به مبارزات مدنی زنان در مقابل طالبان از چه قرار است؟

زکیه عادلی: اگر واقع‌بینانه به مسئلهٔ وضعیت زنان و مبارزات مدنی‌شان ببینیم، باید بگویم: با روی کار آمدن طالبان، زنان توانستند در ابتدا، در اعتراضات خیابانی یا مبارزات مدنی بسیار قوی ظاهر شوند. آنان توانستند توجه جامعهٔ جهانی را به وضعیت زنان در افغانستان جلب کنند و مانع به رسمیت شناختن طالبان توسط کشورهای جامعهٔ جهانی شوند. در این خصوص نباید نقش زنان فعال در خارج از کشور را نیزنادیده گرفت. آن‌ها هم بخشی از مبارزات مدنی و دادخواهی‌ها برای زنان افغان بوده اند، تجمعات اعتراضی که آن‌ها در کشورهای خارجی به راه انداختند: در مقابل پارلمان آن کشورها ، دیدارهایی که مقامات کشورها از جمله وزرای خارجه، معاونین وزرای خارجه و نماینده‌های پارلمان آن‌کشورها داشته اند، قابل قدر است . در حال حاضر تهدیداتی که برای زنان فعال در داخل افغانستان وجود دارد و همچنان فوکوس جامعهٔ جهانی بر مسائل جنگ اوکراین، باعث شده که این اعتراضات کمتر دیده شود. اگر طالبان می‌خواهند به رسمیت شناخته شوند، دو اقدام مهم را باید به سرانجام برسانند، یکی تشکیل حکومت فراگیر و دیگری، پذیرش حقوق حداقلی برای زنان از قبیل حق کار، حق آموزش وحق مشارکت در امور عمومی است. آموزش از اساسی‌ترین حقوقی است که طالبان باید برای زنان قائل شوند و نکتهٔ مهم دیگر این است که زنان اگر می‌خواهند صدای‌شان شنیده شود، اگر می‌خواهند حقوق‌شان پایمال نشود، باید صدای‌شان خاموش نگردد. این بر می‌گردد به زنان که چگونه یک شبکهٔ قدرتمند را ایجاد کنند که بتواند بر طالبان و جامعهٔ جهانی تأثیرگذار باشد.

نیمرخ: و بحث مهم دیگر این‌که زنان افغانستان در شرایط کنونی از انسجام لازم برای پیش‌برد یک مبارزهٔ هدفمند برخوردار هستند؟ اگر نه زنان چگونه می‌توانند به این انسجام دست یابند؟

زکیه عادلی: زنان صد فیصد به انسجام بیشتر احتیاج دارند، انسجام به این معنی نیست که فقط یک حرکت و یک جنبش وجود داشته باشد، بلکه وجود حرکت‌ها و فعالیت گروه‌های مختلف ازالزامات جامعه متکثر است. آنچه مهم است کار کردن در قالب زنجیره و شبکه ای و درهماهنگی با یک‌دیگراست . در انحصار گرفتن دادخواهی برای زنان، بزرگ‌ترین مشکل و آسیبی است که می‌تواند مبارزات زنان را با چالش روبه‌رو کند و با رکود و شکست مواجه بسازد. بنابراین اجازه دهیم که هر گروه مدنی و فعال حقوق زن به سهم خود دادخواهی کند. بهترین گزینه شناسایی و استفاده ازفرصتهاست. در شرایط فعلی باید از فرصت‌ها به شکل درست و حداکثری سود جوییم. یکی از این فرصت‌ها، دنیای ارتباطات و دنیای دیجیتال است، اگر طالبان امروز مانع به سرک آمدن خانم‌ها برای مبارزات مدنی و نقض حقوق زنان می‌شوند، رسانه، اینترنت وفضای مجازی بهترین گزینه جهت دادخواهی برای زنان و حقوق انسانی آنهاست.

قلم زدن، نوشتن و مستند کردن مبارزات زنان، مانند کاری که نیمرخ انجام می‌دهد هم قابل قدر است زیرا می تواند در جهت دادن به مبارزات برحق مدنی زنان موثر واقع شود. دوم، بحث دایاسپورا واستفاده موثر از حضور آنان است، به این دلیل که دایاسپورا بیشترین دسترسی را به سازمان‌های بین‌المللی، تصمیم‌گیران و رهبران کشورها دارند. اگر آن‌هایی که در داخل افغانستان فعال هستند، به نوعی در ارتباط با دایاسپورای خارج کشور باشند. این‌ها با هم می‌توانند مبارزات را سمت و سو ببخشند و در درازمدت، تأثیر بسیار مثبت و خوبی را در خصوص احقاق حقوق زنان خواهد داشت.

© Bilal Guler/AA/picture alliance

نگاه اجمالی به سیر اعتراضات زنان در افغانستان بعد از به قدرت رسیدن طالبان

نه تنها حکومت افراطی و واپس‌گرای طالبان، بلکه حکومت‌ها و نظام‌های افراط‌گر و بنیادگرای دینی و سرمایه‌داری منطقه و جهان به خود لرزیدند و احساس خطر کردند که مبادا اعتراضات زنان افغانستان منجر به انقلاب توده‌ها در این کشور گردد. چرا که مطالبه‌گری زنان تحت شعار(نان، کار، آزادی) یک مطالبهٔ عمومی بود نه مطالبه‌ای تنها مختص به زنان، مطالبه برای نان، کار و آزادی تمامی اقشار تحت ستم افغانستان، اعم از زن و مرد را شامل می‌گردید.

سپیده امید، عضو گروه حرکت برای تغییر

در تمام جهان،خصوصاً در کشورهای جهان سوم که نظام طبقاتی، بنیادگرایی دینی و سیستم پدرسالاری از جایگاه و قدرت زیادی برخوردارند، زنان به شکل نهادینه و سیستماتیک به عنوان یک طبقهٔ فرودست به‌شمار می‌آیند، که ستم بر آنان و پایمال ساختن حقوق حقه و انسانی آنان در چنین جوامعی امری بدیهی است. زنان افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نیستند و نظر به ساختار اجتماعی و اقتصادی موجود در جامعهٔ افغانستانی، همیشه مورد ستم قرار گرفته‌اند.حاکمیت‌های دینی و غیردینی در افغانستان هر کدام به نوبهٔ خود ظلم‌ها و محدودیت‌های فراوانی در حق زنان افغانستان روا داشته‌اند؛ اما یکی از تاریک‌ترین و ظالمانه‌ترین دوره‌های تاریخ افغانستان برای زنان، عصر حاکمیت اول طالبان یعنی سال‌های بین ۱۹۹۶م تا ۲۰۰۱میلادی بوده‌است. از بزرگ‌ترین و فراموش نشدنی‌ترین جنایات طالبان در برابر زنان افغانستان که ضربهٔ مهلکی بر پیکر فرهنگ و نظام آموزشی افغانستان وارد آورد، محروم ساختن زنان از حق آموزش بود. پس از سقوط حاکمیت اول طالبان یعنی از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ میلادی زنان افغانستان، خصوصاً زنانی که در شهرها زندگی می‌کردند در بخش‌های مختلف آموزشی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و ورزشی حضور یافتند، اما این حضور در عرصه‌های مختلف به معنای رهایی کامل زنان افغانستان از چنگال ستم و تبعیض جنسیتی برخاسته از فرهنگ سنتی و پدر_مردسالارانه و سیستم سرمایه‌داری حاکم در افغانستان نبوده‌است، چرا که در طی ۲۰ سال گذشته، یعنی در زمان حاکمیت دموکراسی پوشالی و نظام جمهوری نیز اکثریت زنان کشور خصوصاً زنان روستایی تحت ستم و

خشونت قرار داشتند و هیچ کدام از پروژه‌هایی که در طول دو دهه پیش تحت نام دفاع و حمایت از حقوق زنان انجام شده منجر به رهایی کامل آنان از ستم و خشونت نگردید. زنان افغانستان هنوز طعم واقعی آزادی و رهایی را نچشیده بودند که باری دیگر سایهٔ تاریک طالبان ضد زن بر سرآنان فرود آمد.

آغاز اعتراضات زنان در برابر طالبان

۱۵ آگوست ۲۰۲۱ برابر با ۲۴ اسد سال ۱۴۰۰ ه.ش، رژیم سرکوب‌گر، تروریستی و ضد زن طالبان، بعد از بیست سال انتحار و انفجار و کشتار مردم بی‌گناه افغانستان دوباره به قدرت رسیدند. زنان افغانستان از جمله اصلی‌ترین مخالفان طالبان بوده و هستند چرا که بیشترین ظلم این گروه افراط‌گر متوجه زنان است، از همین‌رو بلافاصله بعد از روی کارآمدن مجدد آنان و به دنبال وضع قوانین سخت‌گیرانه و محدودیت‌هایی که زنان و دختران را از حقوق انسانی آنان منع می‌ساخت زنان کشور به منظور دفاع از حقوق خود و اعلان مخالفت در برابر طالبان و سیاست‌ها و برنامه‌های زن‌ستیزانهٔ آنان دست به اعتراض زده و در ولایات مختلف کشور به تظاهرات پرداختند. نخستین اعتراض و حرکت دادخواهانه و خودجوش زنان در برابر طالبان در تاریخ ۲۸ اسد ۱۴۰۰،(۱۹ آگوست ۲۰۲۱) یعنی در چهارمین روز حاکمیت طالبان توسط تعداد اندکی از زنان کابل صورت گرفت. بعد از اولین اعتراض زنانه در کابل، زنان دیگر ولایات نیز دست به اعتراض زدند، صدای دومین اعتراضات زنانه به تاریخ ۱۱ سنبله ۱۴۰۰ه.ش از سوی زنان کارگر شهرک‌های صنعتی هرات که بیشترشان زنان سرپرست خانوار و نان‌آور خانوادهٔ خود بودند بلند شد، چرا که این زنان از سوی طالبان از ادامهٔ کار در شهرک‌های صنعتی به دلیل محیط کار مردانه منع شده بودند و از این‌جا بود که زنان افغانستان در کنار مطالبات حقوق از دست رفتهٔ خویش هم‌چون حق آموزش و کار، با سر دادن شعارهای «نان، کار، آزادی» به نوعی مطالبات‌شان عمومی شد و نه تنها طبقه تحت ستم زنان بلکه تمام توده‌های تحت ستم افغانستان را در بر می‌گرفت. بدین منوال اعتراضات زنانه گسترده‌تر شد و صدای اعتراضات از ولایت‌های مختلف کشور به سرعت بلند شد به تاریخ ۱۶ سنبله ۱۴۰۰ زنان در شهر مزار به خیابان‌ها ریخته و مخالفت‌شان را در برابر طالبان اعلان کردند و اعتراضات زنان به صورت همه روزه در کابل جریان داشت، طالبان از همان نخستین روزهای اعتراضات در تلاش خاموش ساختن صدای زنان برآمدند، چرا که زیرپا ساختن حقوق زنان از سوی آنان، از مهم‌ترین گزینه‌هایی بود که باعث می‌گردید این گروه متجاوز تروریستی از سوی جهان به‌رسمیت شناخته نشوند. از سوی دیگر طالبان که می‌دانستند به رسمیت شناختن آنان که از جمله گروه‌های تروریستی جهان به‌شمار می‌روند کار آسانی نیست، از همان آغاز حقوق انسانی زنان افغانستان را به گروگان گرفتند تا از این راه بر مردم افغانستان خصوصاً زنان و جامعهٔ جهانی فشار وارد کرده و به عنوان ابزاری برای به‌رسمیت شناخته شدن خود استفاده کنند. طالبان برای ایجاد چند دسته‌گی در بین زنان معترض، به تحریک عده‌ای از زنان پرداخته و آنان را با سر دادن شعارهای حمایت از امارت اسلامی به خیابان‌ها فرستادند که به‌طور نمونه می‌توان از تظاهرات زنان ولایت کندز که به تاریخ ۱۷ سنبله صورت گرفت یاد کرد. اما چنین اعتراضات کم رنگ و ساختگی مانع اعتراضات زنان آزاده و عدالت‌خواه کشور نگردید و زنان در ولایت‌های مختلف دیگر نیز دست به اعتراض علیه طالبان زدند. طالبان به منظور خاموش ساختن صدای زنان معترض پس از لت و کوب کردن و توقیف آنان و هم‌چنان جمعی از خبرنگاران که اعتراضات آنان را پوشش می‌دادند، برپایی اعتراضات و تجمعات در فضاهای عمومی را ممنوع اعلام کردند، اما هیچ یک از تهدیدات طالبان زنان معترض را خانه‌نشین نساخت و زنان به دنبال وضع هر محدودیتی در برابر خود به‌ویژه منع ساختن زنان از مشارکت سیاسی و عدم حضورشان در کابینهٔ دولت، از میان برداشتن وزارت امور زنان و جایگزین ساختن وزارت امر به معروف و نهی از منکر به جای آن منافع خود را بیشتر در خطر دیده و دست از اعتراض بر نداشتند. زنان افغانستان اعتراضات خویش را با شیوه‌ها و ابتکارات مختلف و حتی از فضاهای سر بستهٔ خانه‌ها به جهان نشان دادند. روزها به خیابان ریخته و فریاد زدند «نان، کار، آزادی» و در دل تاریکی شب بر دیوار خیابان‌ها نوشتند «ما زنان بیداریم، از تبعیض بیزاریم». تمام این حرکت‌های خودجوش باعث گردید تا خون طالبان به جوش آمده و به بازداشت کردن و زندانی ساختن زنان معترض بپردازند. پروانه ابراهیم خیل، تمنا زریاب پریانی و خواهرانش، زهرا محمدی و مرسل عیار از نخستین زنانی بودند که از سوی طالبان بازداشت و زندانی شدند، هرچند طالبان بازداشت این زنان را از سوی امارت اسلامی رد می‌کردند، اما سیاست دروغ و انکار از ویژگی‌های اساسی دولت‌های سرکوبگر استبدادی است و این زنان تنها بازداشت شدگان این اعتراضات نبودند. زنان بسیاری هستند که از زمان روی کار آمدن طالبان به دلایلی هم‌چون کار کردن با نیروهای امنیتی و خارجی لادرک هستند و هیچ خبری از آنان نیست. که برای اثبات این ادعا می‌توان به لادرک بودن نزدیک به یک سالهٔ عالیه عزیزی مسئول زندان زنانه ولایت هرات اشاره کرد که تا به اکنون هیچ خبری مبنی بر زنده و یا کشته شدن او از سوی طالبان وجود ندارد. هم‌چنان تعدادی از فعالین مدنی زن در شهر مزار شریف که به اعتراض و مخالفت در برابر طالبان صدا بلند نموده بودند به گونه‌ای مرموز به قتل رسیدند. با وجود تمام این جنایات زنان به مبارزات‌شان ادامه دادند و حتی برای رهایی زنان دربند نیز دست به دادخواهی در داخل و خارج از کشور زدند. یکی دیگر از مهم‌ترین اعتراضات زنان، اعتراض به حجاب اجباری تعیین شده از سوی طالبان بود که در طی این اعتراض زنان افغانستان خواهان داشتن حق انتخاب برای نوع پوشش خود شده و مخالفت شدید به پوشیدن "برقع" نمودند و پوشش برقع را فرهنگی بیگانه و مغایر با فرهنگ افغانستانی دانستند، اما از درون بستر جامعه همواره کسانی که حامی و مدافع اندیشه‌های طالبان هستند به مقابل این زنان برخواستند و حرکت آنان را به مخالفت و ضدیت در برابر حجاب نسبت دادند؛ حال آن‌که این زنان فقط برای دستیابی به حق انتخاب پوشش صدا بلند کردند. مبارزات و اعتراضات زنان در برابر هر اقدام ظالمانهٔ طالبان در طول این یک‌سال به‌طور متداوم ادامه یافت و در برابر هر اقدام طالبان زنان واکنش نشان دادند و خاموش نگردیدند.

> **طالبان برای ایجاد چند دسته‌گی در بین زنان معترض، به تحریک عده‌ای از زنان پرداخته و آنان را با سر دادن شعارهای حمایت از امارت اسلامی به خیابان‌ها فرستادند که به‌طور نمونه می‌توان از تظاهرات زنان ولایت کندز که به تاریخ ۱۷ سنبله صورت گرفت یاد کرد. اما چنین اعتراضات کم رنگ و ساختگی مانع اعتراضات زنان آزاده و عدالت‌خواه کشور نگردید و زنان در ولایت‌های مختلف دیگر نیز دست به اعتراض علیه طالبان زدند.**

واکنش سازمان‌های جهانی مدافع حقوق بشر و زنان، در برابر نقض حقوق انسانی زنان از سوی طالبان

جنبش‌های اعتراضی زنان در مقابل طالبان کاملاً خودجوش بوده و از طرف هیچ گروه و حزب سیاسی هدایت نشده و نمی‌شود. زنان معترض در کابل در یکی از حرکت‌های اعتراضی خود با استفاده از زبان اشاره، به صورت کنایه‌آمیز به جامعهٔ جهانی اعتراض کردند که شما در برابر اقدامات غیر انسانی طالبان و نقض حقوق انسانی زنان توسط آنان، گوش و زبان خود را بسته‌اید. به دنبال گسترش اعتراضات زنان، رینا امیری به گونه‌ای سمبولیک به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ آمریکا برای دفاع از حقوق زنان افغانستان تعیین شد و نشست سه روزه اسلو از تاریخ ۳ الی ۵ دلو ۱۴۰۰ در شهر اسلو مرکز کشور ناروی، میان هیئتی از طالبان و تعدادی از فعالین مدنی زن افغانستان و هم‌چنان نمایندگان ایالات متحدهٔ آمریکا و اروپا صورت گرفت و در تاریخ ۱۲ و ۱۳ دلو ۱۴۰۰ ،(اول و دوم فبروری ۲۰۲۲م) پارلمان اروپا نشست دو روزه‌ای را تحت نام«روز زن افغانستان» برگزار کردند. ماحصل این نشست‌ها دستاورد چشم‌گیری که به نفع زنان و رهایی و آزادی آنان از سلطهٔ طالبان باشد نبود، بلکه این نشست‌ها بیشتر به نفع طالبان تمام شد، چرا که آمریکا و کشورهای عضو ناتو که نقش اصلی را در به قدرت رسیدن مجدد طالبان در افغانستان داشتند. رعایت حقوق انسانی زنان از سوی طالبان را یکی از مهم‌ترین شروط خود برای به‌رسمیت شناختن آنان برشمردند. حال آن‌که به‌رسمیت شناختن این گروه ارتجاعی و افراطی، سپردن ۳۵ میلیون انسان به دست یک گروه تروریستی است که دست‌شان به خون میلیون‌ها افغانستانی آلوده‌است. پس از پایان یافتن این نشست‌ها هرچند تعدادی از دختران معترض باز داشت شده از بند طالبان آزاد شدند. اما تعداد بیش از ۳۰ زن معترض دیگر بازداشت شدند که پس از گرفتن اعترافات اجباری از این زنان که هدف آنان از اعتراضات علیه طالبان، تنها به‌خاطر بیرون شدن از کشور بوده‌است، ضربهٔ دیگری بر اعتراضات زنان وارد کردند تا از این طریق بتوانند صدای عدالت‌خواهی زنان افغانستان را خاموش ساخته و از ادامه دادن زنان به این اعتراضات جلوگیری کنند. اما تنها صدایی که در جهان هرگز خاموش نخواهد شد صدای حق‌خواهی و عدالت‌طلبی است و با تمام این سرکوب‌گری‌ها، زنان افغانستان هر روز آواز اعتراضی خود را بلندتر ساختند.

نقاط ضعف و قوت جنبش های اعتراضی زنان افغانستان علیه طالبان

زمانی که مطالبات زنان افغانستان روی سه عنصر مهم نان، کار و آزادی متمرکز شد. نه تنها حکومت افراطی و واپس‌گرای طالبان، بلکه حکومت‌ها و نظام‌های افراط‌گر و بنیادگرای دینی و سرمایه‌داری منطقه و جهان به خود لرزیدند و احساس خطر کردند که مبادا اعتراضات زنان افغانستان منجر به انقلاب توده‌ها در این کشور گردد. چرا که مطالبه‌گری زنان تحت شعار(نان، کار، آزادی) یک مطالبهٔ عمومی بود نه مطالبه‌ای تنها مختص به زنان، مطالبه برای نان، کار و آزادی تمامی

ادامه در صفحه ۲۰

برای حفاظت از آزادی بیان، تحت سلطهٔ طالبان

روایت زنان خبرنگار از فعالیت رسانه‌ای در افغانستان

نرگس سادات

تسلط طالبان بر افغانستان که برابر با مرگ آزادی بیان در کشور بود نه تنها رسانه‌ها بلکه پای منتقدین طالبان در رسانه‌ها و فضای مجازی را نیز به زندان کشانیده‌است.

پس از حذف تدریجی زنان از تمام عرصه‌ها، زنان مجری و خبرنگار با پذیرش هر نوع تهدید و فشار برای محافظت از نقش زنان در گسترش آزادی بیان تحت سلطهٔ طالبان سر پا ماندند و با صورتی پوشیده با ماسک در رسانه‌های تصویری اطلاع‌رسانی می‌کنند، آگاهی می‌دهند، روایت می‌کنند و سیاسیون خودخوانده را در بحث‌های رسانه‌ای به چالش می‌کشند.

خبرنگاران و مجریان زن حتی با اسم مستعار هم حاضر به روایت تجربهٔ خبرنگاری تحت سلطهٔ طالبان نیستند، زیرا طالبان تمام عملکرد آنان را زیر ذره‌بین گرفته‌اند و با کوچک‌ترین سخن از چالش‌های زنان خبرنگار، افراد این گروه می‌داند که کدام خبرنگار جسارت برجسته‌سازی چالش‌هایشان را داشته‌است.

برنا(مستعار) یکی از این زنان خبرنگار در یک جمع خودمانی، متشکل از خبرنگاران زن، با لحن حق به‌جانب گونه‌ای به من گفت که باید فرمان پوشانیدن صورت از سوی طالبان را می‌پذیرفتم؛ اگر نمی‌پذیرفتم سنگر مبارزه‌ام را بدون درگیری به آن‌ها تسلیم کرده بودم. همان کاری که در سقوط کابل شد. او گفت: این آخرین فرصت من برای ماندن در سنگر آزادی بیان بوده، برای آن‌ها فرقی نمی‌کرد اگر من در اعتراض به پوشش ماسک اجباری وظیفه‌ام را ترک می‌کردم. تاکنون برای حذف‌مان بهانه‌های زیادی تراشیده‌اند. مثلاً گفته‌اند: اتاق‌های خود را از همکاران مرد جدا کنیم؛ با آن‌ها بدون ضرورت صحبت نکنیم. آن‌ها یک لیست از کلمات ممنوعه را برای‌مان فرستادند که مجریان برنامه‌ها و خبرنگاران در خبرها و برنامه‌ها از آن‌ها استفاده نکنند.

هر کلمه‌ای که قبلاً در مورد طالبان نوشته می‌شد، مانند: گروه طالبان، تروریست، دهشت‌افگن، جنایت‌کار، نقض حقوق بشر، حقوق زن و غیره را اکنون استفاده نمی‌توانیم. این‌ها از کلمات ممنوعه‌ای است که طالبان به رسانه‌ها دستور داده‌اند، استفاده نکنیم. برای تهیهٔ خبر و گزارش به هیچ معلوماتی دسترسی نداریم، مگر این‌که خبرنگاران مرد با آن‌ها در تماس شوند. مقامات طالبان در برنامه‌هایی که مجری آن زن باشد شرکت نمی‌کنند. با این وجود، ما از پشت همهٔ این میله‌های نامرئی سعی می‌کنیم تنها آزادی بیان که از آن فقط جسم‌مان جا مانده را حفاظت کنیم.

شیرین یکی دیگر از خبرنگاران زن در کابل که با یک خبرگزاری خصوصی کار می‌کند می‌گوید: مقامات رسمی طالبان هنگام گرفتن اطلاعات به تماس‌های تلفنی او پاسخ نمی‌دهند و او را بلک لیست کرده‌اند. « همیشه برای هر خبر و گزارشی که آمار و ارقام و یا صحت و سقم آن نیاز به تأیید داشته باشد، با مقامات طالبان وقتی تماس می‌گیرم. در اولین برخورد وقتی صدای یک زن را می‌شنوند، تلفن را قطع می‌کنند و سپس به لیست سیاه می‌اندازند. به این ترتیب هیچ اطلاعاتی از آن‌ها گرفته نمی‌توانم و منتظر می‌مانم که در توییتر یا فضای مجازی، آمار ضد و نقیض یا معلومات ناتکمیل را منتشر کنند.»

> هر کلمه‌ای که قبلاً در مورد طالبان نوشته می‌شد، مانند: گروه طالبان، تروریست، دهشت‌افگن، جنایت‌کار، نقض حقوق بشر، حقوق زن و غیره را اکنون استفاده نمی‌توانیم. این‌ها از کلمات ممنوعه‌ای است که طالبان به رسانه‌ها دستور داده‌اند، استفاده نکنیم.

شیرین اضافه کرد که به‌خاطر نشر چندین گزارش، از سوی افراد استخبارات طالبان اخطار دریافت کرده‌است که دیگر در مورد زنان ننویسد. اکثر خبرنگاران زن که با رسانه‌های بین‌المللی کار می‌کنند به گونه‌ای آزادانه در شهر کابل گشت و گذار نمی‌توانند و محل زندگی‌شان را حتی با نزدیک‌ترین دوستان‌شان هم درمیان نمی‌گذارند و زندگی مخفیانه‌ای دارند.

در ولایات دوردست افغانستان، خبرنگاران زن، شغل‌هایشان را از دست داده‌اند و حضورشان در رسانه‌های محلی به صفر درصد رسیده‌اند. بر اساس آمارهای رسمی نهادهای حامی خبرنگاران ۹۸ درصد زنان خبرنگار از کار بی‌کار شده‌اند و تنها دو درصد زنان در رسانه‌ها حضور دارند. افراد طالبان با وجود عفو عمومی، خبرنگاران زیادی را به‌خاطر انتقام‌گیری مورد ضرب و شتم قرار داده و زندانی کرده‌اند. یکی از این خبرنگاران که به شرط ترک شغل خبرنگاری از بند طالبان آزاد شده‌است به نیمرخ گفت که افراد طالبان وی را از سطح شهر هنگام تهیهٔ یک گزارش اجتماعی با خود بردند و پس از بازرسی بدنی و تلفن‌اش، وقتی مورد مشخصی نیافتند، بی‌مورد او را زیر شکنجه گرفتند که « تاکنون چند خبر دروغ در مورد طالبان نشر کرده‌ای؟ »

به نقل از خبرنگاران محلی، طالبان یک کمیتهٔ نظارت از عملکرد رسانه‌ها دارند. از برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی تا خبرها و برنامه‌های سیاسی را موشکافانه نظارت می‌کنند و در استفاده از کلمات ممنوعه و خط سرخ که برای رسانه‌ها تعیین کردند، مجریان و خبرنگاران را مورد پرسش قرار می‌دهند. خبرنگاران زیادی به‌خاطر رد شدن از خط سرخ طالبان، شکنجه شدند و به زندان افتادند.

تسلط طالبان بر افغانستان که برابر با مرگ آزادی بیان در کشور بود نه تنها رسانه‌ها بلکه پای منتقدین طالبان در رسانه‌ها و فضای مجازی را نیز به زندان کشانیده‌است. سید باقر محسنی و فیض الله جلال استادان دانشگاه و منتقدان طالبان به جرم انتقاد در رسانه‌ها به زندان رفتند و سپس به شرط سکوت از بند رها شدند. بر اساس آمار سازمان ملل متحد که چندی قبل منتشر شد، با تسلط طالبان بر افغانستان، نقض حقوق بشر ۱۷۳ روزنامه‌نگار و کارمند رسانه‌ای که عامل ۱۶۳ مورد آن طالبان می‌باشد به ثبت رسیده‌است؛ از آزار و اذیت گرفته تا خشونت، شکنجه و زندان و قتل.

ادامه از صفحه ۱۹

نگاه اجمالی به سیر اعتراضات زنان در...

اقشار تحت ستم افغانستان، اعم از زن و مرد را شامل می‌گردید. زنان و مردان ستمدیدهٔ هم‌سرنوشتی که دشمن مشترک‌شان اسلام سیاسی و سرمایه‌داری است. اعتراضات مطالبه‌گرایانهٔ زنان افغانستان از این جهت عمومی بود که در محدوده‌ای فراتر از اعتراضات جنسیتی قرار گرفت و از همین رو است که بسیاری از تحلیل‌گران بر این نظر بودند که اعتراضات زنان در افغانستان می‌تواند چهرهٔ خاورمیانه را دگرگون بسازد. چنان‌که تاریخ گواه می‌دهد. به جرأت می‌توان گفت که تولید و صادرات گروه‌های ارتجاعی به کشورهای عقب مانده و ضعیف از سوی کشورهای سرمایه‌داری و حمایت از ایده‌های ارتجاعی یکی از سیاست‌های سرمایه‌داری و رهروان آن‌ها در کشورها و جوامع سنتی و پدرسالار است. چرا که جهان سرمایه‌داری به‌واسطهٔ این گروه‌های ارتجاعی و حمایت از ایده‌های ارتجاعی آنان همیشه ملت‌های ضعیف را مورد استثمار و استعمار قرار می‌دهند. از این طریق ستم بر زنان هم‌چنان در این کشورها تداوم می‌یابد، چرا که ستم بر زن یکی از ستون‌هایی است که سرمایه‌داری، حاکمیت و سلطهٔ خود را بر آن استوار می‌کند. هم‌چنان یکی از ویژگی‌های عمدهٔ بنیادگرایی دینی نیز زن‌ستیزی است. پس می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که نه تنها آزادی، رهایی زنان، توده‌ها، محو و نابودی ستم بر زنان و توده‌ها خواست گروه‌های بنیادگرایان دینی مرتجع و نظام‌های سرمایه‌داری جهان نیست بلکه این دو قدرت، دشمنان اصلی آزادی زنان و توده‌ها و رهایی آنان از ستم هستند.

هرجا صدایی برای مبارزه با بی‌عدالتی و رهایی از اسارت و تحقق عدالت و آزادی بلند شود، این دو دشمن عدالت و آزادی، به خاموش ساختن این صداها از هر راهی اقدام می‌ورزند و همان‌طور که لنین می‌گوید: بورژوازی بیشتر از جنبش توده‌ها می‌ترسد تا از ارتجاع. پس اگر جنبش زنان افغانستان به جنبش توده‌ها مبدل شود، این همان چیزی است که جهان سرمایه‌داری از آن واهمه دارد و نمی‌خواهد هرگز در کشورهایی هم‌چون افغانستان اتفاق بیفتد.

از مهم‌ترین نقاط قوت جنبش‌های اعتراضی زنان افغانستان علیه طالبان این است که این جنبش‌ها کاملاً مستقل بود و وابستگی به هیچ فرد و حزب سیاسی از قبیل جبهه مقاومت ملی، تکنوکرات‌های جمهوری سرنگون شدهٔ سابق و سران و رهبران جهادی نداشت. اما از نقاط ضعف این جنبش‌ها، یکی چشم امید دوختن به حمایت کشورهای غربی بود و دیگر این‌که هرچند مطالبات زنان معترض در تمام کشور مشترک و واحد بود اما اعتراضات به‌گونه‌ای منسجم و هماهنگ نبود و مسئلهٔ دیگر این‌که توده‌های کشور اعم از کارگران، دهقانان و زنان روستایی در کنار این زنان صدای اعتراض بلند نکردند تا قوت و پتانسیل این اعتراضات قوی‌تر گردد و از همه مهم‌تر؛ این‌که زنان معترض هیچ‌گونه آلترناتیو مشخصی در جایگزین ساختن برای طالبان نداشتند و تمام مطالبات‌شان را از حکومت طالبان می‌خواستند که این خود نوعی پذیرفتن طالبان به عنوان قدرت حاکم در کشور است. ولی با تمام این‌ها؛ آن‌چه مهم و ارزشمند است، شجاعت زنان افغانستان است که در برابر بزرگ‌ترین گروه تروریستی جهان که بر طبق گفته‌های مسئولین خودشان، بیشترین حملات انتحاری جهان را انجام داده‌اند و از زن‌ستیزترین گروه‌های افراطی جهان به‌شمار می‌روند، به پا خواستند و از حقوق انسانی خود و تمام مردم افغانستان دفاع نمودند. هر چند زنان معترض افغانستان در طی یک‌سال گذشته که از حضور طالبان در افغانستان می‌گذرد با جان‌فشانی‌هایی که کردند، سختی‌ها و شکنجه‌های زیادی را متحمل شدند؛ اما تاریخ افغانستان و جهان هرگز سلحشوری، آزادگی و شجاعت این زنان قهرمان را از یاد نخواهد برد.

بر تمام آنان، مبارزانی که برای رهایی زنان و تمامی اقشار جامعه از ستم تلاش می‌نمایند لازم است تا به حمایت بی‌قید و شرط از این مبارزات زنان بپردازند و سعی ورزند تا این مبارزات مطالبه‌گرایانه را به هر شکلی که می‌توانند تکثیر نموده و گسترده سازند.

از بهشت برایم بگو

ثنا رحیم محسب‌زاده

فریادهای مادرم هیچ تفاوتی به وحشت مردم ایجاد نکرده بود، از روی‌مان می‌گذشتند، روی دست و پایمان لگد می‌کردند و به راهشان ادامه می‌دادند. مادرم نعره‌کنان جنازهٔ ملالی را به آغوش می‌فشرد. باورم نمی‌شد مرده‌است، ملالی من تا چند ثانیه پیش زنده بود، مغزم به تیرگی می‌کشید، حس می‌کردم در کابوسی غریب و وحشی گیر افتاده‌ام، هم‌زمان با صیحه‌های مادرم، طالبی که صدایش از بلندی می‌آمد، روی مردمی که وحشیانه از یال و کوپال هم بالا می‌رفتند شلیک می‌کرد، بازوی مادرم زخمی شده بود، اما هم‌چنان ملالی را می‌بوسید و التماس می‌کرد چشم باز کند. زیر دست و پای مردم مچاله شده بودم، مادرم نیم‌خیز شد، تکانم داد، جنازهٔ ملالی را به دوش کشید و به راه رفتن ادامه دادیم.

دروازه‌ای که تمام زندگیم را برای رسیدن به آن از دست داده بودم در مقابلم باز شد و در کمال ناامیدی دومین انتحاری همه‌جا را لرزاند و من چون انسانی مجروح شیهه کشیدم و به سوی جمعیت دست و پا می‌زدم. همه چیزم را از دست داده بودم، آخرین چیزی که از مادرم دیدم؛ چادر به خون آغشته‌اش بود.

صدای گریهٔ خواهر چهارساله‌ام "ملالی" با قدرتی عجیب هوشیارم ساخت، پلک‌هایم را باز کردم، مادرم با لمس گیسوانش او را به آرامش دعوت کرد. بعد از مرگ پدرم که هم‌چون سایه‌ای شوم بر زندگی ما سیاهی افکند، هیچ‌وقت نتوانستم افسار ذهن سرکشم را در دست بگیرم، تنها چیزی که می‌دانم این بود که مرگ پدر، فقر و زن بودن، چیزهای زیادی را به من آموخت.

مادرم می‌گفت: او پیش خدا رفته و از آسمان نگاه‌مان می‌کند. شاید این داستان عواطف زخمی ملالی را درمان کند اما من هفده سالم بود و می‌دانستم چرا یتیم شدم، دنیای بیرون و مکتب همه چیز را برایم با جزئیات فهمانده بود. می‌توانستم خم ابروهای مادر و دستانش که در اوج جوانی پیر و سیاه شده بودند را ببینم. پدرم؟ بعد از یک انتحاری سهمگین حتی نتوانستیم اعضای بدنش را کنار هم بگذاریم.

بعد از آن اتفاق نه فقط تکیه‌گاه‌مان، بلکه همه چیزمان را از دست دادیم. پدرم میوه‌فروشی ساده بود، مردی بی‌گناه و مهربان، ذهنم به مرور زمان دیگر نمی‌تواند به درستی چهرهٔ مردانه‌اش را تصور کند، دیگر نمی‌توانم با هیچ قدرتی گرمای وجود و نفوذ نگاه‌اش را تصور کنم و فقط خدا می‌داند چه‌قدر دلم می‌خواهد یک‌بار دیگر صدایم کند؛ جهانتاب پدر!

رئیس‌جمهور فراری و کشوری که در انتظار سقوطی سهمگین جان می‌داد. قبول سرنوشت و سقوط افغانستان بار دیگر به دست طالبان لرزه به اندامم می‌انداخت. در طی چند ساعت چیزهای زیادی را از دست دادیم، مادرم شغلش را، من آرزوهایم را و ملالی روحیه‌اش را باخته بود. کودک بود و نمی‌دانست چه سرنوشتی دامن گیرمان شده، اما قامت خاکستری دنیای اطراف و وحشت حاکم در فضا، هیچ ذهنی را سالم نمی‌گذاشت.

ملالی جیغ می‌زد و از فرط ترس به شانه‌های استخوانی مادرم چنگ می‌انداخت. درد خفیفی در قفسهٔ سینه‌ام احساس می‌کردم، ذهنم از هر واکنشی پاک شده بود، انگار صاعقه به سرم زده باشد، بی‌آنکه به فریادهای مادرم توجه کنم به سوی زمینی که خورده شیشه‌های کلکین چوبی خانه آن را فرش کرده بود رفتم، صدای نعرهٔ مردم می‌پیچید؛ کابل سقوط کرد! افغانستان سقوط کرد!

جهانتاب!!

دخترهای بیچارهٔ من، هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم تاریخ تکرار شود و شما تلخی سرنوشت مرا تجربه کنید. باورم نمی‌شود آن دورهٔ سیاه، دوباره برگشته باشد. ما همه چیز را از دست داده‌ایم.

مادرم کمی آن طرف‌تر روی جانماز سر به سجده فرو برد و در کناری دیگر ملالی خوابیده بود. می‌خواستم چشمانم را ببندم اما صدای طیاره‌ای که به آسمان پر می‌کشید، ذهن مبهوت مرا می‌جنباند. مادرم نمازش را سلام داد، همان‌طور که به آسمان نگاه می‌کرد گفت: قیامت شده جهانتاب، نمی‌فهمم این چندمین طیاره است، آمریکا افغانستان را ترک می‌کند. به سختی نیم‌خیز شدم و هراسان پرسیدم؟ چه بلایی بر سرما می‌آید؟ همهٔ ما را می‌کشند. هر کسی که با خارجی‌ها هم‌کار بوده، برایشان فرقی نمی‌کند آشپز باشی یا رئیس. نمی‌فهمم جان مادر، هوش از سرم رفته. اشک بر پهنای صورتش جاری شد و مرا در آغوش فشرد. نمی‌خواهم از دست‌تان بدهم جهانتاب، نمی‌خواهم دوباره کسی را از دست بدهم. صدای طیارهٔ دیگری که سقف آسمان را می‌لرزاند به گوشمان خزید.

همهٔ هم‌کارانم به میدان هوایی رفتند، از ما هم خواستند که حرکت کنیم و خود را به آن‌ها برسانیم، مردم وحشت کردند، حق دارند این‌جا دیگر جای ماندن نیست. به ملالی نگاه کرد و آهی کشید. ملالی مادر می‌خواست دکتر شود تا به داد هم‌وطنان‌اش برسد. بر کنج چشمانم چین افتاده بود و قلبم به حال تمام زنان میهنم تیر می‌کشید. تمام عمر در جستجوی زندگی بودم که به زیستش بیارزد، احساس می‌کنم

رئیس‌جمهور فراری و کشوری که در انتظار سقوطی سهمگین جان می‌داد. قبول سرنوشت و سقوط افغانستان بار دیگر به دست طالبان لرزه به اندامم می‌انداخت. در طی چند ساعت چیزهای زیادی را از دست دادیم، مادرم شغلش را، من آرزوهایم را و ملالی روحیه‌اش را باخته بود. کودک بود و نمی‌دانست چه سرنوشتی دامن گیرمان شده، اما قامت خاکستری دنیای اطراف و وحشت حاکم در فضا، هیچ ذهنی را سالم نمی‌گذاشت.

پیش از مرگ مرده‌ام، هویتم را گرفتند، کشورم را گرفتند و اکنون نوبت زندگیم شده، دلم نمی‌خواست به دوردست‌ها خیره شوم، بدون مکث با پرواز هر طیارهٔ دیگری اوج می‌گرفت و صدای گوش‌خراش موترهای طالبان در شهر می‌پیچید. نمی‌توانستم به آن‌ها نگاه کنم، نمی‌توانستم به سرنوشت تلخم خوش‌آمد بگویم.

صدای لرزان مادرم رشته افکارم را گسست. وقتی به خود فکر می‌کنم تمام بدنم درد می‌گیرد، نمی‌گذارم سیاه‌بخت‌تان کنند. نمی‌خواهم حسرت‌های نسل من شوید، تمام بدبختی نسل تو. از این‌جا می‌رویم جهانتاب. با دیدن دروازهٔ بستهٔ مکتب‌ام، تنم لرزید. آن‌قدر منگ بودم که پس از چند ساعت خودم را در مقابل سیل عظیمی از هم‌وطنان‌ام یافتم، بدون تردید می‌شد گفت: چندین هزار نفر، صدای طیاره‌های جنگی زمین را می‌لرزاند، نفسم در بین جمعیت به تنگی می‌کشید، ملالی سرش را به گردن مادرم سپرده بود و من دستش را می‌فشردم، گرمای آفتاب هلاک‌مان کرده بود. مردم با بی‌رحمی یک‌دیگر را پس می‌زدند و هم‌چون دیوانه‌ها به در و دیوار میدان بالا می‌شدند، صدای گریهٔ نوزادان، زنان و کودکانی‌که دیگر نای راه رفتن را نداشتند از اطراف‌مان به گوش می‌رسید، همهمهٔ مردم به محض اوج گرفتن با خشم و شلیک‌های طالبان فرو می‌نشست.

ملالی بی‌رمق در آغوش مادرم بدون هیچ تکانی خوابیده بود، بار دیگر صدایش زد، چیزی نمی‌شنید، خودم را به سختی به طرفش کشیدم و صورتش را لمس کردم: ملالی! صدای‌مان را نمی‌شنید، با تمام قدرتم تکانش دادم و بلند فریاد زدم: ملالی!!! در میان همهمهٔ جمعیت، مادرم روی زانوهایش افتاد و بلند جیغ زد: ملالی دخترم! تو زنده‌ای جان مادر، می‌فهمم که زنده‌ای. لطفاً چیزی بگو، خواهش می‌کنم! احساس می‌کردم در انتظار اتفاقی طاقت‌فرسا جان می‌دهم ، سرم را روی سینه‌اش گذاشتم و بلند نعره زدم: ملالی مرده، نفس نمی‌کشد!

فریادهای مادرم هیچ تفاوتی به وحشت مردم ایجاد نکرده بود، از روی‌مان می‌گذشتند، روی دست و پایمان لگد می‌کردند و به راهشان ادامه می‌دادند. مادرم نعره‌کنان جنازهٔ ملالی را به آغوش می‌فشرد. باورم نمی‌شد مرده‌است، ملالی من تا چند ثانیه پیش زنده بود، مغزم به تیرگی می‌کشید، حس می‌کردم در کابوسی غریب و وحشی گیر افتاده‌ام، هم‌زمان با صیحه‌های مادرم، طالبی که صدایش از بلندی می‌آمد، روی مردمی که وحشیانه از یال و کوپال هم بالا می‌رفتند شلیک می‌کرد، بازوی مادرم زخمی شده بود، اما هم‌چنان ملالی را می‌بوسید و التماس می‌کرد چشم باز کند. زیر دست و پای مردم مچاله شده بودم، مادرم نیم‌خیز شد، تکانم داد، جنازهٔ ملالی را به دوش کشید و به راه رفتن ادامه دادیم. ساعتی دیگر بدون هیچ استراحتی پیشروی کردیم، زانوهایم از فرط ذلت خم می‌شد، دست‌های کوچک ملالی از شانه‌های مادرم آویزان بود، نمی‌توانستم به صورتش ببینم. به دروازهٔ میدان نزدیک شده بودیم، طالبان و سربازان آمریکایی از هر نوع هجوم مردم جلوگیری می‌کردند، گاز اشک‌آور هم‌چون سمی مهلک در فضا می‌پیچید و تفرقه می‌افکند. طناب‌ها را از روی دیوار می‌بریدند و مردم را با تفنگ‌هایشان پس می‌زدند. غرق در افکارم بودم و فریادهای سربازان آمریکایی که مردم را از دروازه دور می‌ساختند می‌پیچید. دستم به سوی زمین کشیده شد، سرم را برگرداندم، چادر مادرم خونی شده بود، به چشم‌هایش نگاه کردم، جنازهٔ ملالی را از شانه‌اش پایین کشیدم، سیمایش به سپیدی گچ می‌مانست. بار دیگر به دروازهٔ میدان نگاه کردم و سپس به مادرم. خواهش می‌کنم مادر، تمام شد، بلند شو، خواهش می‌کنم! فقط چند قدم دیگر، لطفاً مادر!

ناگهان با صدای هولناک انتحاری همه‌جا روشن شد و نعرهٔ گوش‌خراش مردم هم‌چون ارتعاشی مخرب در شهر پیچید، نعرهٔ مردمی که تکه‌های جگر گوشه‌هایشان را از روی خاک زمین جمع می‌کردند و به سمتی می‌دویدند. مخلوطی از دود و غبار چشم‌هایمان را کور کرده بود، خون به سر و صورت‌مان پاشیده بود. زیر دست و پای مردم مچاله شده بودم، فریادهایشان به مغز استخوانم می‌رسید، دیگر نمی‌توانستم تکان بخورم، دست و پایم کبود شده بود، شکمم ورم کرده بود، حتی نای جیغ زدن را نداشتم، احساس می‌کردم مرگ در نزدیکی‌ام پرسه می‌زند. مادرم مرا با تمام قوت از زیر دست و پا بیرون کشید و فریاد زد: برو جهانتاب! وگرنه می‌میری! نعره زد: برو جهانتاب! فریاد زدم: بدون تو نه، تنها نمی‌گذارم تو را مادر!

بی‌آنکه به خودش بیندیشد مرا به سوی سربازان آمریکایی کشاند و در سیل جمعیت فرو رفت. گوش‌هایم از شدت فریاد و نعره‌های مردم درد گرفته بود، خونی غلیظ راه گلویم را پر کرد و در آن لحظه پیکرم از زمین بلند شد. گردنم از شانه‌های مردی که به آغوشم کشید آویزان بود، به سختی چشمانم را باز کردم. دروازه‌ای که تمام زندگیم را برای رسیدن به آن از دست داده بودم در مقابلم باز شد و در کمال ناامیدی دومین انتحاری همه‌جا را لرزاند و من چون انسانی مجروح شیهه کشیدم و به سوی جمعیت دست و پا می‌زدم. همه چیزم را از دست داده بودم، آخرین چیزی که از مادرم دیدم؛ چادر به خون آغشته‌اش بود.

سرباز مرا در کنار دیواری گذاشت و رفت. چشمانم به تیرگی می‌کشید، به سینه‌ام مشت می‌کوبیدم. دست در جیب لباسم فرو بردم، کاغذ و قلمم را گرفتم و شروع کردم به نوشتن. خدای عزیزم! می‌دانم که به زودی خانواده‌ام را خواهم دید؛ پدرم، مادرم و ملالی! با من بگو، از عشق بگو، از صلح بگو، ازسفره‌های رنگارنگ، از آرزوهای بزرگ، از آهنگ‌های شادی که در خیابان می‌پیچد، از مهربانی بگو. انسانیت واقعی است؟ از زنان بگو،از لباس‌های بدون جنسیت، از افکار پاکیزه، از خنده‌های بلند، از نان، کار و آزادی، از فریاد بگو. از رویاهایم بگو! جهنم من که تعریفی ندارد، از بهشت برایم بگو!

زندگی در سایهٔ طالبانیسم:
تمام اسناد و لباس‌های نظامی را آتش زدیم
(خاطراتی از خانه تلاشی در کابل)

آقای آتش

از مرگ نمی‌ترسیدم؛ اما از نوع کشتن این‌ها می‌ترسیدم. وقتی شب به خانه آمدم که خانه را تلاشی کرده‌اند. وسایل من را دست نزده بودند. تمام کنج‌های خانه و حیاط خانه را با دقت تلاشی کرده بود. نکتهٔ آخر این‌که، این یک راز بود. هیچ کس خبر ندارد که من نظامی هستم.

در دانشگاه هستم. همه از خانه تلاشی صحبت می‌کنند. وقتی صفحات مجازی را باز کنید، هرکس چشم دید خود را از خانه تلاشی گفته‌است. برخی عکس‌هایی مانده‌اند که به‌هم زدن وسایل خانه‌ها را نشان می‌دهد. دوست دیگری نوشته کرده است: امروز در ساحه‌ای زندگی می‌کنم که گروه طالبان خانه‌های مردم محل را تلاشی می‌کرد. مردم وحشت داشتند اما با تعدادی صحبت کردیم که ترس نداشته باشید. وقتی نوبت به خانهٔ خود ما رسید، همراه پنج‌تن از افراد این گروه در داخل خانه رفتم، در جریان تلاشی چشم‌شان به الماری کتاب‌ها افتاد، برایم گفت: «ما به دنبال «توپک» می‌گردیم اما خانه‌های شما پر از کتاب است. برایش گفتم کتاب با اهمیت‌ترین سلاح است. اگر مدتی قبل با این سلاح‌ها آشنایی پیدا می‌کردید، هیچ‌وقت با «توپک» یعنی تفنگ هم‌آغوش نمی‌شدید. درحالی که به کتاب‌ها خیره شده بود، سر خود را تکان داد، هیچ چیزی نگفت؛ خانه را ترک کرد».

پیام‌های زیر نوشتهٔ فیسبوکی‌اش را می‌خوانم. عکس‌هایی که از کتاب گرفته، توجه‌ام را جلب می‌کند. کتاب‌ها اکثراً جامعه‌شناسی، در مورد استالین، مارکس و مائواند. فردی نوشته‌است: ... من حراس زیاد از بابت کتاب‌ها داشتم، به‌خصوص چندین آثار مائوتسه دون که پوش سرخ داشت و کتاب نقد قرآن از دکتر سها، خوب است که سواد خواندن و نوشتن را بلد نیست ظاهراً. فرد دیگری نوشته کرده‌است: «نمی‌دانم پشت این خانه تلاشی‌ها چه سیاستی خوابیده و مردم ما با برخوردشان حین تلاشی آن‌ها را خوش می‌کنند. نفس عمل‌شان قبیح است و باید مبارزه کنیم. فرق نمی‌کند در خانهٔ ما کتاب ببینند یا تفنگ».

صفحات فیسبوک را بالا و پایین می‌کردم. به گوشی‌ام زنگ آمد. پاسخ دادم که عمه‌ام است. می‌گوید: خانه تلاشی نزدیک است. من چه کار کنم؟ تمام مدارک، اسناد و لباس‌هایش پیش‌ام است. من کجا کنم؟ مردم می‌گویند: بسیار جدی و تمام جاها را تلاشی می‌کنند. من چه کنم؟ صدایش لرزه دارد. می‌گوید: زود بیا و این‌ها را جایی پنهان کن. گفتم: شب خانه آمدم، یک کاری می‌کنم. تشویش نداشته باشید. شب به خانه‌اش رفتم. در راه و کوچه‌ها، موترهای پولیس و تانک‌ها ایستاده‌اند. مردم همه وحشت دارند. می‌ترسند. خانه می‌رسم. عمه‌ام تمام اسناد، مدارک و لباس‌های شوهرش را می‌آورد. می‌گوید: این‌ها را چه کنم؟ یک‌دفعه در حویلی پنهان کردم. ولی مردم می‌گویند که وسایل پیشرفته همراه خود دارد و پیدا می‌کنند. اگر پیداکنند، سلاح می‌خواهند و اگر سلاح ندهید، دوباره می‌آیند. ما که سلاح نداریم. چه کنیم؟

وقتی صحبت می‌کردیم، بچهٔ خردش که صنف اول مکتب است، می‌گوید: طالبان به لباس پدرم چه‌کار دارند؟ خودش که نیست. مادرش به بچه‌اش می‌گوید: بچه‌ام به کسی نگویی پدرت در اردوی ملی بوده. اگر بگویی، ما را می‌کشند. بعد برای من می‌گوید: روزی در سرک می‌رفتیم. رنجر پلیس از سرک می‌گذشت. صدا می‌کند: مادر! ببین آن‌ها موتر پدرم را سوار شده‌اند. بعد از آن می‌ترسم که به کسی نگوید که پدرم موتر داشت و در اردوی ملی بود.

شب می‌شود. به فکر فرو رفته‌ام. به دانشجویان‌ام پیام می‌دهم. از آن‌ها سؤال کردم: چشم‌دید خود را از خانه تلاشی بنویسید. هرکس روایت خود را دارد. یک دختر خانم نوشت: وقتی‌که شنیدم طالبان خانه تلاشی را شروع کرده‌اند، انگار نه انگار. مثل این‌که یک آتش در قلبم شلعه‌ور شد. از یک‌طرف من خودم نظامی بودم. فکر کردم همه چیز خلاص شد و زندگی‌ام به آخر رسید. لباس‌ها و اسنادهای نظامی که داشتم، نمی‌دانستم کجا کنم. از طرف دیگر برای به دست آوردن اسناد و مدارک زحمت‌های زیادی کشیده بودم. نمی‌خواستم آن‌ها را از بین ببرم. مشکلات زندگیم به اوج خود رسیده بود. تنها در یک اتاق زندگی می‌کردم. پدر و مادر خود را قبلاً از دست داده بودم. برادرانم اندونیزیا هستند و هنوز قبول نشده‌اند. من بسیار احساس غریبی و تنهایی می‌کردم. با خود گفتم: این‌قدر مشکلاتی که داشتم کم بود و این بلای دیگر از کجا آمد؟

مردم قصه‌های ضد و نقیض در مورد خانه تلاشی داشتند. برخی می‌گفتند: اگر کسی اسناد یا لباس نظامی داشته باشد، با خود می‌برند. او را می‌کشند. بسیار ترسیده بودم. کسی را نداشتم که لباس‌ها و اسنادهایم را بدهم. دلم نمی‌شد که از بین ببرم. ترس داشت من را می‌خورد. بالاخره لباس‌هایم را ریزه ریزه کردم و آن را شب در سر کوچه در سطل آشغال انداختم. اسنادهایم را در شفاخانه که کار می‌کردم، پنهان کردم. کسی در شفاخانه خبر نداشت که من نظامی هستم. اگر خبر می‌داشت، من را استخدام نمی‌کرد. اگر استخدام می‌کرد، نوع نگاه‌اش به‌گونه‌ای دیگر بود. من هیچ‌وقت به آن‌ها نگفتم.

بالاخره خانه تلاشی به خانهٔ ما رسید. من در امتحان بودم. امتحان نهایی سال ۱۴۰۰ ما بود. اگر اشتباه نکنم تاریخ ۱۵/۱۲/۱۴۰۰ بود. ترس امتحان، دلهره و ترس خانه تلاشی، دیوانه‌ام کرده بود. خواب در چشمان نبود. خسته و افسرده بودم. نمی‌فهمیدم که چه کار کنم. وقت خانه تلاشی نزدیک ما رسید، کلید خانه را پیش همسایه ماندم و خودم به شفاخانه فرار کردم. با خود می‌گفتم: اگر فهمید که من در نظام بوده‌ام، من را زنده دست‌گیر نکنند. شنیده بودم زجرکش می‌کنند. از مرگ نمی‌ترسیدم؛اما از نوع کشتن این‌ها می‌ترسیدم. وقتی شب به خانه آمدم که خانه را تلاشی کرده‌اند. وسایل من را دست نزده بودند. تمام کنج‌های خانه و حیاط خانه را با دقت تلاشی کرده بود. نکتهٔ آخر این‌که، این یک راز بود. هیچ کس خبر ندارد که من نظامی هستم. من کسی را ندارم. دیگران رفته‌اند. من هستم. می‌ترسم. می‌خواهم پیشت باشد. مشخصاتم به دست کسی نرسد. نمی‌دانم چه‌کنم و به کجا پناه ببرم؟ دنیا به آخر رسیده‌است. هیچ کس و هیچ چیزی ندارم.

خانم دیگری نوشته‌است: قبل از این‌که تلاشی به منطقهٔ ما برسد، هرچه از وسایل نظامی داشتیم، پدر و برادرانم پنهان کردند. من نامزد بودم. پدرم به نامزدم که در اردوی ملی بود، زنگ زد. گفت: تمام وسایل و اسناد مربوط به اردوی ملی را به خانهٔ ما بیاور. وقتی وسایل جمع شدند، آن‌ها را در باغی که سبزیجات کشت می‌کردیم، پنهان کردند. هرچه که مربوط به نظامی می‌شد، از خانه بیرون کردیم. حتی آهنی که در کمربند پتلون بند می‌شد و تفنگچه در آن آویزان می‌شد، پنهان کردیم.

تا هنوز خانه تلاشی به کوچهٔ ما نرسیده بود. روزی چمدان خود را باز کردم. وسایل طبی اردوی ملی که شوهرم برایم آورده بود را دیدم. نمی‌خواستم آن را از دست بدهم. می‌خواستم استفاده کنم؛اما با پدرم در میان گذاشتم. او گفت: آتش بزن یا دور بینداز. می‌خواهی ما را به کشتن بدهی. من هم آتش زدم. وقتی آن‌ها می‌سوخت، قلبم نیز با آن می‌سوخت.

همه ترسیده بودند و وحشت داشتند. ما از ترس و وحشت، تمام عکس‌های برادرم که در مسابقات ورزشی شرکت کرده بود، با مقامات دولتی عکس انداخته بود و پرچم افغانستان را بر شانه کرده بود، سوزاندیم. تمام عکس‌های نظامی را که در آلبوم و کامپیوترم داشتم، پاک کردم. گاهی خودم لباس نظامی بر تن کرده بودم و عکس گرفته بودم، پاک کردم. خانه تلاشی نزدیک خانهٔ ما رسید. در کوچهٔ ما. یک‌دفعه یاد کتابچهٔ خاطراتم افتادم. زمانی‌که نامزدم در تعلیمات نظامی بود، به او اجازه نمی‌دادند که زنگ بزند. او خاطره‌نویسی می‌کرد. تمام خاطراتش را در کتابچه نوشته کرده‌است. من هم چنین کردم. این دو کتابچه را نگه داشته بودم؛اما یادم رفته بود. وقتی به یادم آمد، روز سرم شب شد. نمی‌دانستم چه کنم. با پدرم گفتم: پدرم قهر شد و گفت: دور بینداز. تو دختر عقلت کجاست؟ با این کارهایت من را می‌کشی. مجبور شدم به خواهرم که آرایشگاه دارد، ببرم. کتابچه‌ها را در زیرلباسم پنهان کرده و رفتم به طرف آرایشگاه. در راه نظامی‌های طالبان زیاد بودند. خیلی می‌ترسیدم. فکر می‌کردم می‌فهمند که من چیزی را انتقال می‌دهم. با خود می‌گفتم: اگر تلاشی کنند و کتابچهٔ خاطرات را پیدا کنند، من را می‌کشند. دیگر زنده نخواهم بود. مرگ را نزدیک خود می‌دیدم؛اما خاطرات برایم مهم بود. نمی‌توانستم از آن بگذرم. بالاخره خود را به آرایشگاه رساندم.

خانم دیگری چنین می‌نویسد: شبی در خانه نشسته بودم. وقت نان شب بود. زن همسایه صدا کرد. بیرون رفتم. همه جمع بودند. در مورد خانه تلاشی حرف می‌زدند. از همسایه پرسیدم، چه خبر است؟ گفت: خانه تلاشی نزدیک است. نصف شب خانه تلاشی به خانهٔ شما می‌رسد.این صحبت را ملای مسجد که در همان کوچه بود، کرده بود. ملا به صاحبان خانه گفته بود که اسناد خانه را در جایی پنهان کنید. اگر پیدا کنند، باخود می‌برند. همه ترسیده بودند. از جمله صاحب‌خانه خیلی زیاد ترسیده بود. من به دوستانم زنگ زدم. از آن‌ها جویای احوال شدم. گفتم: آیا چیزی مثل کامپیوتر، طلا و اسناد خانه را با خود می‌برند؟ گفت: نه. به چیزی کار ندارد. فقط سلاح و وسایل نظامی را می‌برند؛اما تأکید داشت، این‌ها فرق دارد. در بعضی جاها خانه تلاشی جدی است. حتی دزدی شده‌است. چیزی را با خود برده‌اند. مردم چنین می‌گویند. خودم ندیده‌ام.

یکی از همسایه‌های ما، بچه‌اش در پلیس بود. او خیلی ترسیده بود. با این‌که بچه‌اش به پاکستان فرار کرده بود. او تمام عکس‌های پسرش، لباس‌ها و اسنادش را داخل چاه آشغال انداخت. من هم مقداری پول که برای عملیات مادرم داشتم، به زن همسایه دادم. او گفت: پول را به مادرت بده که مریض است. به مریض کار ندارد. ما پول و سند خانه را در زیر فرشی که مادرم خواب بود، پنهان کردیم. آن شب و روز بعدش خبری از خانه تلاشی نبود. روز دیگرش، من بیرون بودم. خانه تلاشی رسیده بود. به‌طرف خانه آمدم، پیش مسجد که در نزدیک خانهٔ ما است، موترهای نظامی ایستاده بود. به خانه آمدم که همهٔ همسایه‌ها خوشحال هستند. می‌گویند: خانهٔ ما را تلاشی نکرد. فقط یک‌دفعه دید: بعد در خانه نوشته کرد: خانه تلاشی شده‌است. زن همسایه که پسرش پلیس بود و زیاد ترسیده بود، دعا کرده بود و نذر بر گردن گرفته بود. او می‌گفت: دعای من پیش خداوند مستجاب شده‌است. این بلا به‌خیر گذشت.

خانم دیگری می‌نویسد: امتحان نهایی سمستر خزانی بود. در جلسهٔ امتحان بودیم. مدیر تدریسی آمد و گفت: زود امتحان را خلاص کنید. مجاهدین آمده‌است که دانشگاه را تلاشی کند. همه ترسیده بودند. امتحان را با عجله خلاص کردیم. برگه‌های امتحان را تسلیم کردیم. همه سراسیمه از دانشگاه برآمدند و هر کدام به‌طرف خانهٔ خود رفتند.

به کوچهٔ خود رسیدم. در کوچه موترهای نظامی و تانک‌ها زیادند. افراد نظامی طالبان نیز حضور گسترده دارند. من خیلی ترسیده بودم. طالبان به خانهٔ مردم دو یا سه نفر داخل می‌شدند. داشتم راه می‌رفتم که از پیش روی من چند بچه می‌آیند. بچه‌ها مکتبی بودند. آن‌ها با خود قصه می‌کردند. می‌گفتند: از خانهٔ همسایه ما یک تفنگ و یک لنجر بیرون کرده‌است. می‌گفتند: از خانه کسی که وسایل نظامی بیرون کنند، می‌کشند یا چندسال زندانی می‌کنند.

نزدیک خانه رسیدم. چند طالب از مقابل من می‌آمدند. خیلی ترسیده بودم. آن‌ها هم به‌طرف من چپ‌چپ نگاه می‌کردند. وقتی به‌طرف حجاب خود نگاه کردم، متوجه شدم حجابی که از نظر این‌ها درست باشد، نپوشیدم. داشتم می‌لرزیدم. هر چه‌قدر زود قدم می‌زدم که بگذرم، نمی‌شد. به نزدیک خانه رسیدم. باران هم شدت گرفته بود. می‌بارید. وقتی دروازه را زدم، برادرزادهٔ کوچک‌ام آمد و گفت: خانه تلاشی نزدیک است. می‌آیند خانهٔ ما را هم تلاشی می‌کنند. طفل خرد هم ترسیده بود. بغلش کردم. وقتی داشت گریه می‌کرد و می‌گفت: عمه اگر از خانهٔ ما تفنگ پیدا کنند، ما را می‌کشند؟ گفتم: نه جان عمه. ما که تفنگ نداریم. این حرف‌ها را که به تو گفته‌است؟ او گفت: بچه‌های همسایه در کوچه می‌گفتند. اگر از خانهٔ کسی تفنگ پیداکند، همه را می‌کشند.

باران به‌شدت می‌بارید. با هم قصه می‌کردیم. اگر در این وقت بیایند، با کفش‌هایشان داخل خانه شوند، تمام فرش‌ها را پر از گل خواهند کرد. برادرم گفت: پلاستیک بیاریم و برایش بدهیم که در پایش پلاستیک کند. پدرم گفت: نمی‌شود. اگر پلاستیک بدهید، عصبانی می‌شوند. منصرف شدیم. خیلی منتظر ماندیم. همه استرس داشتند. خیلی حالت بدی بود. مثل این‌که همه منتظر یک حادثهٔ بد باشند. نشسته بودیم که دروازه را زدند. چند طالب وارد خانه شد. تلاشی کردند و رفتند.

همه ترسیده بودند و وحشت داشتند. ما از ترس و وحشت، تمام عکس‌های برادرم که در مسابقات ورزشی شرکت کرده بود، با مقامات دولتی عکس انداخته بود و پرچم افغانستان را بر شانه کرده بود، سوزاندیم. تمام عکس‌های نظامی را که در آلبوم و کامپیوترم داشتم، پاک کردم. گاهی خودم لباس نظامی بر تن کرده بودم و عکس گرفته بودم، پاک کردم. خانه تلاشی نزدیک خانهٔ ما رسید. در کوچهٔ ما. یک‌دفعه یاد کتابچهٔ خاطراتم افتادم. زمانی‌که نامزدم در تعلیمات نظامی بود، به او اجازه نمی‌دادند که زنگ بزند. او خاطره‌نویسی می‌کرد. تمام خاطراتش را در کتابچه نوشته کرده‌است. من هم چنین کردم. این دو کتابچه را نگه داشته بودم؛اما یادم رفته بود. وقتی به یادم آمد، روز سرم شب شد.

شلاق، تفنگ، واژگان و صدای زنان در جاده‌های کابل

(روایت یأس و امید)

حمزه الفت

خانواده‌ای با اندوه فراوان حکایت می‌کند: «اطفال افغانستانی در مدرسه، حق نشستن در چوکی پیش رو را ندارند، آموزگاران ایرانی نمی‌گذارند فرزندان افغانستانی پیش‌رو بنشینند، فرزندان افغانستانی مقیم ایران حق ندارند نمره‌ای بالاتر از ایرانی کسب کنند» این سخن چون سوزن و فشنگ طالبان به مغزم فرو می‌رود.

ساعت هشت و نیم صبح، به جمع معترضین پیوستم. به یاد تظاهرات‌های‌ی که در مزار، شب و روز برای راه‌اندازی آن زحمت می‌کشیدیم، افتادم، یک‌بار حس کردم که پیش شورای ولایتی مزار هستم، فکر کردم که پیش از همه آمدم و ساعتی باید منتظر باشم. نه این‌جا غرب کابل است، من از همه ناوقت‌تر آمدم. حضور مردان، انگشت‌شمار بود، در حدود سه تن. مأیوس شدم، نالهٔ بلندی در دلم فریاد کرد که گویا مردان از وضعیت منحوس راضی است، گویا مردان برچی مرده‌اند.

آن‌جا حضور دختران همیشه فعال، از فعالان جنبش روشنایی چون: اسامی مستعار«رشیده، زبیده و ژولیده» بودند را به‌صورت برجسته دیدم و فهمیدم که نسل روشنایی هیچ‌گاه خاموشی ندارند، «مهسا»اسم مستعار، با صدایی بلند، شعار آزادی می‌خواند. با دادخواهانی که شعارهای انسانی سر می‌دهند، از نگاه فلسفی در واقع شعارهای حقوق بشری و در این شرایط شعارهای حماسی علیه جهل و ظلم است و تیر کوبنده بر فرق تروریست‌های ناانسان، با این جمع با شکوه همراه می‌شوم. مسیر مظاهره را می‌پیماییم، در میان راه، عارف اصغری نیز همراه می‌شود، یک مرد به جمع مردان انگشت شمار اضافه شد، صدای حماسی دختران شجاع در غرب کابل طنین‌انداز است، دل‌انگیزترین و خوش‌طنین‌ترین صدا و شعار، واژهٔ دل‌آسای ما و اصاب خرد کن طالبان «آزادی» است.

از حوزهٔ سیزدهم که حضور طالبان آن‌جا رنگین است، بدون جنجال گذشتیم، در پوسته انچی رسیدیم، طالبان سر راه ما سبز شدند، معترضان را داخل کوچه هدایت نمودند و با سلاح تهدیدمان کردند، معترضین مقاومت نمودند، من خود را پس کشیدم، چون به شدت عصبانی بودم تا مبادا برای جمع مشکل خلق شود و به خشونت متوصل شوند، دختران با مقاومت راه‌شان را باز نمودند، حرکت نمودیم، پیش مصلی بابه مزاری رسیدیم، در حال رفتن بودیم که قطعهٔ سرخ طالبان رسید و راه ما را سد نمودند، تا این‌که از موترشان پایین شدند، سلاح‌های‌شان را به‌سوی ما گرفتند، تهدید کردند، همه تفنگ‌هایشان را آمادهٔ فیر و شلیک نمودند، چهارطرف ما محاصره شد، توسط گروه مسلح و به تمام معنی وحشی. هم ترسیده بودند و هم برق شجاعت و عصبانیت در چشمان دختران به وضوح دیده می‌شد، چو خورشید تماشایی بود. گفتند: «حق ندارید از این پیش بروید، به ما دستور داده که شما را جمع کنیم». وارد گفت‌وگو شدیم، ساحل چند سخنی گفت، اصغری و دختران هم هر کدام سخن‌های‌شان را گفتند، یک تن از آنان که کمتر وحشی معلوم می‌شد، من هم به زبان پشتو چند کلمه‌ای گفتم، دهن‌اش از تعجب وا ماند و به دیگری گفت: «این هزاره پشتو می‌فهمد» ادامه ندادم، چون از صحبت با تروریست‌ها نفرت دارم و نمی‌توانم ادامه دهم.

طالبی وارد صف دختران شد، نگاه شیطنت‌آمیزی به بدن دختران داشت، خود را به آن‌ها نزدیک‌تر می‌کرد. خواست شعارهای چاپی که در دست دختران بودند پاره کند، اما سروصدا زیاد شد و شعار پاره نشد، طالب دیگری با موهای دراز و دندان‌های زرد به ما نزدیک شد، آن‌قدر نزدیک که از بوی دهن‌اش حالت تهوع گرفتم. آمد، امر و نهی نمود که بچه‌ها از دختران فاصله بگیرید، خندیدم، بسیار با خود خندیدم، ناامید شدم که چرخهٔ روزگار ما، به دست خنده‌آورترین آدم‌ها افتاده که یک تروریست در خیابان، درس شریعت و حکم شرعی و فقهی صادر می‌کند. اما امیدوار شدم که هیچ پسر و دختری به این سخن شرعی مفتَضحانه توجه نکردند و بی‌اعتنا به این حکم فقهی احمقانه، به فعالیت‌شان ادامه دادند. من با فقه و حکم فقه مشکل اساسی دارم و آن‌هم که از طالب باشد. اصلاً با روح و اندیشه‌ام سازگار نیست.

در محاصرهٔ طالبان بودیم، عکس گرفتن و تصویربرداری منع شده بود، هرکس موبایل‌اش را می‌کشید و حتی برای تماس که به تلفن معترضین می‌آمد، تفتیش می‌شد. انسان‌های معترض در حال شکنجه شدن روحی بودند. طالبان به شدت از رسانه‌ها و صدای دختران در جاده‌ها می‌ترسند، از دوربین می‌ترسند و از مدنیت متنفر هستند. طیبی از راه رسید، به اصطلاح، آمر حوزه هم رسید، در جمع گفت‌وگو کنندگان پیوست، بعد از مدتی نتیجه بر این شد که دختران قطع‌نامه‌شان را همین‌جا بخوانند و متواری شوند، قطع‌نامه خوانده شد.

جداجدا، دختران را گفتم که در حوزهٔ سوم نیز دادخواهی است، اگر مایل باشید باید به‌صورت پراکنده طرف حوزهٔ سوم برویم، تعدادی رفتند طرف حوزهٔ سوم، من نیز با گروه آخری پیش حوزهٔ سوم رسیدم، مردی کمی این سوتر از حوزه، مرا مانع شد که نرو آن‌جا، تو را بازداشت می‌کنند، از جمع دور شدم، دیدم که هیچ مردی در جمع معترضان نیستند، فکر کردم در این کشور فقط زنان هستند که شجاعت حضور و روبه‌رو شدن با طالبان را دارند و مردان همه از ترس در گوشه‌ای به خود می‌لرزند، این ناامید کننده‌ترین حالتی بود که امروز در چشم دیدم، بعد از مدتی خشونت شروع شد، دختری را شلاق زدند، خبرنگار خارجی را بازداشت نمودند، خبرنگاران اطلاعات روز را قبل از ما بازداشت نموده بودند، مدتی نشستم و هوا گرم بود، دیدم که حضور و نشستنم تأثیری ندارد، صحنه را ترک نمودم، بعد از آن تا اکنون امید و یأس مرا احاطه نموده‌است.

محیط همه جا تهوع‌آور شده‌است و مولوی‌ها همه جا را کثیف نموده‌اند. زنان عموماً از جامعه حذف شده‌اند. اقوام غیر پشتون حذف شده‌اند. آزادی بیان حذف است، خبرنگاران لت و کوب می‌شوند. طالبان به شدت وحشی‌اند. قیام و نافرمانی واجب و ضرورت است. دخترانی که دادخواهی می‌کنند، دنبال کیس نیستند، شجاع هستند و دلاور، با مفکورهٔ ضعیف و زشت‌تان هنگ کیس‌سازی نزنید، خودتان که غیرت ندارید.

فرار و آوارگی

صعود آرزوهایم، از زیباهایی کابل، به کوه‌بندهای تهران و دماوند سقوط کرد. شب دوستانم از کشورهای مختلف تماس گرفتند که هرچه عاجل کشور را از هر راه ممکن ترک کن، رفقای دیگرم که در کابل بودند، همه مرا وا داشتند و حتی یکی به گریه افتاد که الفت لطفاً کشور را ترک کن. روز دوشنبه ۱۳ سپتامبر، ساعت سه، خانهٔ رفیق‌ام را من و باقر به مقصد ایستگاه اتوبوس‌های نیمروز ترک می‌کنیم. نزدیک به ساعت چهار، به ایستگاه اتوبوس‌های مسافربری کابل، نیمروز می‌رسیم، نیم ساعت بعد، فهیم ۱۴ ساله نیز از ترس طالبان، با ما یک‌جای می‌شود. ساعت شش، کابل را به قصد نیمروز ترک می‌کنیم.

یک‌ونیم ساعت تمام در ایستگاه می‌مانیم، به دوستانم تماس می‌گیرم تا خبر ترک کابل را بدهم، دو نفر از دوستانم؛ به شدت تمام گریه می‌کنند. در ایستگاه شفاخانه با رفقای جان‌جانی‌ام خداحافظی می‌کنم، این خداحافظی تلخ است، خیلی تلخ است، دار و ندار یک آدمی مثل من، همین چندتا دوست است، اکنون مجبورم وطن را ترک کنم، این دوستانم به زعم خویش تلاش کرده‌اند که مرا از کشور آشفته و پریشان بیرون کنند. بعد از هفده ساعت سفر، ساعت یازده روز سه شنبه به نیمروز می‌رسیم، نان ظهر را می‌خوریم و آهسته آهسته آمادهٔ رفتن به طرف مرز میان زابل ایران و نیمروز افغانستان می‌شویم، ساعت یک و نیم حرکت می‌کنیم، ده نفر سوار سه چرخ می‌شویم، نیم ساعت پیاده‌روی، به دشت‌های نیمروز، به چهار دیواری‌های خرابه ساکن می‌شویم، حدود ۴۰ نفر مسافر هنوز در خاک خود هستیم، باید تا شام منتظر باشیم که راه بلدمان چه چاره‌ای برای ما پیدا می‌کند، اکنون روی بوری‌های کاه در میان خرابه‌ای نشسته‌ایم، کسی خواب است و کسی بیدار و عده‌ای باهم در حال گفت‌وگو، مقصد همه یک‌جای است، همه رسیدن به تهران را آرزو می‌کنند.

من و باقر که آسودگی را دیده‌ایم در میان آدم‌های رونده، مجبور به تحمل این مشقتیم، سر و روی‌مان خاک می‌بارد، به یاد دوستانم افتاده‌ام. معلوم نیست که از مرز گذر می‌توانیم یا دوباره به مرکز شهر زرنج بر می‌گردیم.

ساعت هفت و چند دقیقهٔ شام، خرابه‌های نیمروز را به مقصد گذر از مرز زابل به خاک ایران ترک می‌کنیم، با ما چندین خانواده نیز هستند، زنان و اطفال از ترس طالبان مجبور است در دشت، بین خار و خس ساعت‌ها راه بروند، هرچه می‌رویم راه کوتاه نمی‌شود و به جمع ما افرادی که ترک وطن کرده‌است زیادتر می‌شوند، نزدیکی مرز و دیوار جغرافیای تقسیم کننده، یک ساعت توقف می‌کنیم، عده‌ای خواب است، عده‌ای بیدار و من هم‌چنان بیدار. باقر و فهیم از فرط خستگی به خواب شیرینی می‌روند، ناگهان قاچاقبران یا راه‌بلدان صدا می‌کنند که حرکت کنید، باقر و فهیم را به سختی از خواب بیدار می‌کنم، به دیوار می‌رسیم، سیم خاردار بالا است، به اصطلاح قاچاقبران ما را صلای کرده‌است «باید به مصلحت بگذریم» نیمه‌شب از زیر سیم خاردار که مرز جغرافیایی و سیاسی دو کشور را از هم جدا می‌کند، رد می‌شویم، از زیر سیم که گذشتیم، دویدن شروع شد، دویدیم، چند دقیقه دویدم، نفسم گیر کرد، باقر از دستم گرفت و کمی انرژی گرفتم، میان خاک و شن‌های تپه شده، غرق می‌شویم، کمی پیشتر به دست افراد دیگر سپرده می‌شویم، قاچاقبران مصلح ما را احاطه می‌کنند، چندین فیر هوایی می‌کنند، هم‌چنان جمع می‌شویم، تعداد آدم‌ها زیاد است، هر قاچاقبر افراد مربوط‌اش را جدا می‌کند، هم‌چنان پیاده‌روی در دل شب و هوای خنک ادامه دارد، این‌بار آهسته‌تر می‌رویم، راه بلدهایمان، یکی مسلح است که از عقب گروه را مدیریت می‌کند، دیگری به‌نام «پرادو» پیشاپیش ما را راهنمایی می‌کند. مجبور به اطاعت از فرمان قاچاقبران هستیم، هرچه می‌گویند به آن عمل می‌کنیم، حدود دوصد نفر در یک گروه هستیم. از ساعت هفت شام الی چهارونیم صبح پیاده‌روی کرده‌ایم، در استان زابل به یک خواب‌گاه می‌رسیم، تا هوا روشن می‌شود، ما را گروه گروه به خواب‌گاه دیگری انتقال می‌دهند، اسم‌اش خواب‌گاه است، اما چهار دیواری‌های خرابه و متعفن و کثیف، در جای دیگری کمی به ما آب و نان می‌رسد و آن را می‌خریم، بعد از نیم ساعتی، دوباره سوار موتر می‌شویم، در یک تویوتا، ۲۶ نفر سوار می‌شویم. رانندهٔ بلوچ ایرانی که مقام قاچاق‌بری و مسافربری را دارد، انسان خوش خلقی است. بسیار تیز رانندگی می‌کند، طی سه ساعت به نصرت‌آباد می‌رسیم، از ظهر الی شام منتظر می‌مانیم، خانه‌ای است که ما در صحن حویلی آن، آب و نان می‌خوریم، هوا گرم است، دختری خردسال به‌نام اسما از اعضای فامیل همان خانه است. به او پول می‌دهیم، او خرید ما را می‌کند، بعد از ظهر من و باقر، پول می‌دهیم تا برای ما تخم مرغ پخته کند، تخم مرغ و چای سیاه می‌آورد، ما سه نفر آن را می‌خوریم، چون دو روز شده که نان درست نخورده‌ایم. خورشید غروب می‌کند، ما کم‌کم آماده می‌شویم، بعد از ده دقیقه دوباره پیاده‌روی شروع می‌شود، نیم ساعت پیاده‌روی، دوباره سوار موترهایی می‌شویم که گنجایش قانونی آن چهار نفر است، اما ما چهارده نفر سوار می‌شویم، بعد از چهل دقیقه ما به موتر دیگر می‌رسیم، قاچاقبران و رانندگان این موترها، انسان‌های بداخلاق، زشت رفتار و خیلی بی‌ادب هستند، از هر طریقی می‌خواهند مسافران افغانستانی را تحقیر و توهین کنند. بعد از یک هفته سفر در دل کوه و روزهای گرم و شب‌های سرد، توهین و تحقیر قاچاقبران ایرانی، به تهران می‌رسیم.

قرار بود امروز را در افغانستان، به عنوان استاد دانشگاه شروع به تدریس نمایم، اما اکنون بسیار غریبانه طرف «آب‌سرد» یکی از شهرستان‌های تهران برای کارگری «سیب چینی» می‌روم. صعود آرزوهایم از زیبایی‌های کابل به کوه بندهای تهران و دماوند سقوط کرده‌است. ساعت هشت به آدرس باغ رسیدم، فوری لباس کار پوشیدم، میوهای سیب بر درختان سیب به رنگ‌های زرد و سرخ خودنمایی می‌کرد، این روز گذشت، به سختی. این‌جا در این باغ سیب، دانشجویان دانشگاه‌های رشته‌های مختلف، افسران بلند رتبهٔ بخش‌های امنیتی، فرمانده‌های نظامی کشورم نیز حضور دارند و اکنون مجبورند فرمان یک کارگر غریب‌کار ایرانی را اجرا کنند. در عمرم، اولین باری است که مردی‌کاری یا کار شاقه تحت فرمان انجام می‌دهم. آدم بی‌سوادی سرکارگر است، وقتی به کار شروع نمودم، منتظر دستور سرکارگر هستم که چه فرمانی صادر می‌کند و این اولین باری است که دستور می‌گیرم و منتظر دستور می‌باشم. سخت است به کسی که در عمرش سرکش و نافرمان بوده امروز منتظر دستور بماند. از شرم آب می‌شوم، سخت عذاب می‌کشم، درد و شرمندگی و عذاب وجودم را سخت به خوردن گرفته‌است. به آرزوهایم فکر می‌کنم، چه رویاهایی داشتم و امروز دارم چه‌کار می‌کنم؟ عذاب و شرمندگی، حقارت و آوارگی، بی‌وطنی و نامهربانی. راستی وقتی که آواره شوی، حتی فامیل و نزدیکان‌ات، به تو به چشم حقارت می‌بینند، این را نباید فراموش کرد، باربار و باید در هرجا نوشت تا درد ماندگاری شود بر تو. چیدن سیب یک باغ تمام می‌شود، به باغ دیگری می‌رویم، شب وقتی می‌خوابم تا تکان می‌خورم خارهایی که در بدن‌ام جا گرفته دردش را تزریق می‌کند، از فردا این باغ هم تمام می‌شود، به باغ دیگری هدایت می‌شویم، روز پنج شنبه و جمعه را در این باغ کار می‌کنیم، روز جمعه بین‌مان سخن‌هایی رد و بدل می‌شود، به سخنان خانواده‌های افغانستانی مقیم ایران گوش می‌دهم، خانواده‌ای با اندوه فراوان حکایت می‌کند: «اطفال افغانستانی در مدرسه، حق نشستن در چوکی پیش رو را ندارند، آموزگاران ایرانی نمی‌گذارند فرزندان افغانستانی پیش‌رو بنشینند، فرزندان افغانستانی مقیم ایران حق ندارند نمره‌ای بالاتر از ایرانی کسب کنند» این سخن چون سوزن و فشنگ طالبان به مغزم فرو می‌رود، گلویم را بغض می‌گیرد و سینه‌ام پر از تنفر، کینه و نفرت می‌شود، شب تا دیر وقت خواب نمی‌روم، این قصه چنان آزارم داده‌است که تمام وجودم می‌لرزد، اما کاری از دستم ساخته نیست.

پرسه زدن در سایهٔ طالبانیسم؛

روایتی از چشم قربانی

موتروان ادامه داد، شب گذشته ساعت هشت و نیم بود که یک گروه این‌ها با هم جنجال داشتند. وقتی نزدیک شدم، متوجه شدم که دو نفر این‌ها دزدی می‌کردند. دیگران‌شان وقتی خبر می‌شوند، به ساحه می‌روند. این‌ها را می‌گیرند. بعد متوجه می‌شوند که از خودشان است.

۱_ فقط می‌توانیم فیس همین بچه را بدهیم

بچهٔ عمه‌ام در یکی از مکتب‌های خصوصی است. ساعت: ۴٫۳۰ بعدازظهر است. به مکتب‌اش می‌روم. می‌خواهم فیسش را بدهم. به دفتر مدیریت مکتب رجوع می‌کنم. مرد با لباس، پیراهن، تنبان و با ریشی دراز در پشت میز است. چندین خانم و آقا نیز حضور دارند. به زنان نگاه می‌کنم، لباس درازی که از آن به‌نام حجاب یاد می‌کند، پوشیده‌اند. یکی هم با چادر برقع. نوع حجابی‌است که زنان می‌پوشند. حتی صورت خانم‌ها نیز معلوم نمی‌شود. به طرف مردها نگاه می‌کنم، همه پیراهن و تنبان بر تن دارند. ریش‌ها صورت‌هایشان را پوشانده‌است، موهای دراز و شانه نکرده. از وضع صورت و صحبت‌هایی که می‌کنند، فهمیده می‌شود که تشنه و خسته‌اند. تازه از درس برگشته‌اند. خبر از چای یا عصرانه نیست. به فکر فرو رفتم، داشتم افکارم را دنبال می کردم. با خود می‌گفتم: چه‌طور می‌تواند نظام سیاسی روی تمام بخش‌ها تأثیر بگذارد. روزگار بود، اگر شما با چنین لباس و ظاهر در داخل مکتب یا ادرات دولتی یا غیردولتی می‌رفتید، انسان کج سیلقه‌ای بودید، حتی اجازه نداشتند و به آن لباس غیر رسمی می‌گفت. حال ببین. نشانه‌ای از کت و شلوار، یا پتلون و بلوز نیست. همه لباس‌های دراز، نوعی پوشش خاص.

داشتم سروصداهای ذهنم را گوش می‌کردم. صحبت‌های خانمی که چادر برقع بر سر داشت، جلب کرد. با مدیر می‌گفت: به‌خدا پول نداریم. فقط می‌توانیم بچه‌ام را حمایت کنیم. از دو بزرگ‌ترش گذشتیم. دختران را که مکتب نمی‌مانند. حال تا معلوم شود چه می‌شود یا نه! این را شما مراعات کنید. مدیر می‌گفت: بچه‌ات که صنف اول است، یک و نیم ماه غیرحاضری کرده‌است. خیلی از درس‌ها پس مانده، نمی‌تواند با دیگران بخواند. باید صنف آمادگی برود. سال آینده شروع کند. خانم می‌گوید: به‌خدا! پدرش در دولت کار می‌کرد. حال بی‌کار است. کراچی میوه دارد. ولی کسی میوه نمی‌خرد. اکثراً میوه‌هایش خراب می‌شود. به جایی‌که فایده کند، ضررش بیشتر است. این بچه‌ام زیاد پشت هم‌صنف‌هایش دق شده‌است. لطفاً بگیرید. متوجه شدم که این خانواده سه نفر به مکتب می‌آمدند و به دلایل مشکلات اقتصادی ترک تحصیل کرده‌اند و حال نمی‌توانند بیایند. من هم، فیس را دادم و آن‌جا را ترک کردم. وقتی قدم می‌زدم، باخود می‌گفتم: این قافله به کجا خواهد رسید؟

۲_ ترس از صحبت با خانم در جاده

در یک دانشگاه خصوصی تدریس می‌کنم. در صنفی که همهٔ دانش‌جویانش دختر است. البته چنین نبوده. قبلاً این صنف مختلط بود: پسران و دختران. اما بعد از آمدن طالبان، صنف‌ها بر اساس جنسیت تفکیک شده‌اند. دلیل اصلی این تفکیک، شریعت است. اگر دختران و پسران یک‌جا باشند، طبق صحبت هیئت که از وزرات تحصیلات عالی در دانشگاه آمده بودند و در جمع دانش‌جویان سخنرانی می‌کردند، مایهٔ فساد و گمراهی جوانان می‌شود. پسران و دختران به جایی‌که درس بخوانند، به چیزهای دیگر مصروف می‌شوند. همهٔ دانش‌جویان دخترند. البته، ریاست دانشکده قبول نداشت که من درس بدهم. چون من مرد هستم و نباید زنان را درس بدهم. من مسائلی را که آن‌ها در نظر داشتند، تعهد کردم که رعایت کنم. از جمله، پوشیدن لباس کاملاً اسلامی و ماندن ریش.

درس‌ها آغاز شده بود، اما مثل سابق نبود. نه انگیزه‌ای برای دانشجویان و نه استاد. همه در حال ناامیدی، سرخوردگی و نگرانی به‌سر می‌بردند. شوق و اشتیاق دیده نمی‌شد. با آن هم منابع درسی را معرفی کردم. هفتهٔ بعدش، وقتی تدریس می‌کردم، گفتند: این منبع این طرف‌ها پیدا نمی‌شود. اگر ممکن است شما بیاورید. من گفتم: چرا خود شما نمی‌روید؟ گفتند: اوضاع خوب نیست. گشت و گذار بدون محرم مشکل دارد. طالبان گیر می‌دهند. گفتم: درست است. من می‌آورم. روزی که کتاب را توزیع کردم. نماینده‌ای که پول را جمع کرده بود، غیرحاضر بود. روز بعد خبر داد که پول را به کجا تحویل بدهم؟ گفت: به دانشگاه نمی‌تواند بیاید. اما جایی آدرس داد که باید بروم. وقتی در محل قرار رسیدم، ترسیدم. ترس از این‌که نکند کسی بگوید: این چه تو می‌شود؟ چرا با این صحبت کردید؟ چرا به‌شما پول می‌دهد؟ از مواردی است که بارها طالبان به آن گیر داده‌اند. من هم نگرانی‌ام بیشتر می‌شد. رفتم از غرفه‌ای ماسک گرفتم. دانشجو آمد و بدون این‌که بیشتر از سلام و علیک چیزی بگویم، پول را گرفته و راهی مقصد شدم. وقتی می‌آمدم، با خود فکر کردم چه روزگاری. حتی نمی‌توانی با کسی درست احوال‌پرسی کنی. این است روزگار.

۳_ خاله! ما را با طالبان بند نکن

ساعت پنج صبح است. به پل سوخته می‌رسم. موترهای چوک صدا می‌زنند: چوک! چوک! چندین موترند. هر کدام چند نفر دارند. به طرف موترها نگاه می‌کنم. می‌فهمم که این‌جا نوبت نیست. هر کس زود پر کرد، همان می‌رود. در پیش روی موتر کنار موتروان سوار می‌شوم. موتر یکی پشت دیگری پر می‌شوند. مسافرها می‌آیند. در همین وقت یک خانم می‌آید. به موتروان می گوید: من در پیش روی سوار می‌شوم. موتروان می‌گوید: این‌جا نفر است. خانم می‌گوید: پسرم شما پشت سر بروید. من هم قبول می‌کنم. موتروان می‌گوید: خاله جان! این‌جا اجازه نیست. من را با طالبان بند نکن. این‌جا برای خانم‌ها اجازه نیست. خانم اصرار می‌کند. می‌گوید: من جنجال نمی‌توانم. خاله آه سردی می‌کشد و می‌گوید: من کار دارم. در این وقت صبح خانم دیگر از کجا کنم که کنار من در چوکی پشت سر بنشیند. موتر حرکت می‌کند. خاله در کنار سرک منتظر خانم‌های دیگر است که کنارش بنشیند تا اسلام عزیز پایه‌هایش استوار باشد.

۴_ چه‌طور شما به دختران تدریس می‌کنید؟

ساعت تفریح است. دختران برای نمازخواندن به مسجد رفته‌اند. ولی چندتای آن‌ها در صنف هستند. سؤال‌هایی را می‌پرسند. می‌گویند: این طالبان تا چه وقت خواهند بود؟ من می‌گویم: نمی‌دانم. ولی فعلاً به نظرم هستند. چه شده؟ می‌گوید: به‌خدا از روزی‌که این‌ها آمده، هیچ دلم به درس نمی‌شود. فقط می‌آیم و می‌روم. هیچ انگیزه برای درس خواندن نیست. قبل از آمدن طالبان، چندین استاد مرد داشتیم. هر کس در بخش خود عالی و خوب درس می‌دادند. حال ببین. ما فقط دو استاد مرد داریم. دیگران همه خانم‌ها هستند. برخی از آن‌ها در مضمون خود تخصص ندارند. وقتی به رئیس دانشکده می‌گوییم که چرا استاد دیگر نمی‌آورید؟ می‌گوید که استادان مرد اجازه نیست. روی صحبت‌های این دخترخانم فکر می‌کنم. تحولات جدید چه تأثیری بالای دانشگاه و نسل تحصیل‌کرده گذاشته‌است؟ این دختر به‌جای این‌که به درس‌هایش فکر کند، به فکر امنیت و مسائل اجتماعی و سیاسی است. چرا ذهن ما به این مسائل درگیر باشد. دختر دیگری می‌گوید: در دیگر دانشگاه‌ها هم‌چنین است. به مردها اجازه نیست که دختران را درس بدهند. من در پاسخ می‌گویم: نه چنین نیست. من در یک دانشگاه دیگر که تدریس می‌کنم، دختران و پسران یک‌جا هستند. فقط توسط مانع چوبی یا پردهٔ چوبی از هم‌جدا شده‌اند. البته آن دانشگاه از پشتون‌هاست. من تمام دختران و پسران را می‌بینم، اما آن‌ها هم‌دیگر را نمی‌بینند. البته، وقتی به صنف وارد می‌شوند، هم‌دیگر را می‌بینند.

وقتی حرفم تمام می‌شود، دختر دیگری می‌گوید: استاد، این طالب‌ها خیلی قیدگیر هستند. این‌جا خوب است. در ولایات خیلی قیدگیرند. در منطقهٔ بدخشان، طالبان خانم‌ها را بدون چادر نمی‌گذارند که پشت آب بروند. یا بالای کشت و علفزارش برود. باید چادر(برقع) بپوشد. در صورتی‌که قبلاً چنین نبود. در قریه، مردها نیستید. اگر هستند، همه آشنا هستند و هم‌دیگر را می‌شناسند. یکی از فامیل‌ها که دستورات طالبان را رعایت نکرده بود، به مبلغ پنج هزار افغانی جریمه شد. من سؤال می‌کنم: آن‌جا طالبانش همه تاجیک هستند؟ می‌گوید: بله. همه تاجیک هستند. هیچ پشتون نیست. ولی این طالب‌ها، زنان‌شان نیز چنین است.

۵_ هیچ‌کس در افغانستان خوب نیست

ساعت ۱۲ ظهر است. در سرک منتظر موتر هستم. تونس می‌آید. به موتر بلند می‌شوم. چشمم می‌افتد که دو دختر در پشت سر است. یک نفر در پیش روی. یک‌دفعه پشت سر نگاه می‌کند. موهای دراز، چشم فرورفته، چهره‌ای گرفته دارد. برایم عادی بود. چون دیگر از طالب نمی‌ترسم. سکوت است. خبری از آهنگ و صحبت نیست. به نزدیک یکی از حوزه‌های پلیس می‌رسیم. موتر ایستاد می‌شود، نظامی طالب پایین می‌شود. موتروان می‌گوید: مشکل نیست مجاهد صاحب! به‌خدا مشکل نیست. اما او ده افغانی می‌دهد. دروازه را محکم می‌زند.

موتروان حرکت می‌کند. موتروان به قصه شروع می‌کند. این‌ها هم روزگار ندارند. ببین در چه روز است. وقتی بلند شد، صحبت را شروع کردم. گفتم: چطور است اوضاع شما؟ خوش می‌گذرد؟ گفت: نه. در افغانستان به که خوش می‌گذرد که به ما بگذرد. از اوضاع ناله کرد. موتروان ادامه داد، شب گذشته ساعت هشت و نیم بود که یک گروه این‌ها با هم جنجال داشتند. وقتی نزدیک شدم، متوجه شدم که دو نفر این‌ها دزدی می‌کردند. دیگران‌شان وقتی خبر می‌شوند، به ساحه می‌روند. این‌ها را می‌گیرند. بعد متوجه می‌شوند که از خودشان است. به آن‌ها می‌گفتند: خجالت بکشید. این کارها را نکنید. به‌خدا آبروی امارت را می‌برید. بعد با خنده گفت: این‌ها هم بدبخت‌اند، همین حالا چیزی ندارند بخورند. دزدی نکنند چه‌کار کنند؟

صحبت‌اش با صدای دختر خانم که در پشت سر بود، قطع شد. موتر ایستاد کرد. دختر خانم پیاده شد. وقتی کرایه را حساب کرد، چشمم به ظاهر او افتاد. قبل از این‌که من چیزی بگویم، موتروان صحبت را دوباره آغاز کرد. موتروان گفت: دختر به موتر دست داد. به موتر بالا شد. وقتی طالب به طرف پشت سر نگاه کرد، دیدم دختر ترسید. خود را کمی جمع کرد. طالب هم چند دفعه بد بد کرده به طرفش نگاه کرد. گفت: این دخترا هم احتیاط نمی‌کنند، لباس درازتر نمی‌پوشند. من ترسیده بودم که به دختر یگان حرف نگوید.

وقتی حرفم تمام می‌شود، دختر دیگری می‌گوید: استاد، این طالب‌ها خیلی قیدگیر هستند. این‌جا خوب است. در ولایات خیلی قیدگیرند. در منطقه بدخشان، طالبان خانم‌ها را بدون چادر نمی‌گذارند که پشت آب بروند. یا بالای کشت و علفزارش برود. باید چادر(برقع) بپوشد. در صورتی‌که قبلاً چنین نبود. در قریه، مردها نیستید. اگر هستند، همه آشنا هستند و هم‌دیگر را می‌شناسند. یکی از فامیل‌ها که دستورات طالبان را رعایت نکرده بود، به مبلغ پنج هزار افغانی جریمه شد. من سؤال می‌کنم: آن‌جا طالبانش همه تاجیک هستند؟ می‌گوید: بله. همه تاجیک هستند. هیچ پشتون نیست. ولی این طالب‌ها، زنان‌شان نیز چنین است.

سقـــــوط
ویک‌سال‌ترس ازلنگی‌ودستار

پریسا آزاده

این‌جا مثل زندان است. هر روز با مقررات نو و مفکوره‌های طالبانی ما را تهدید وتحقیر می‌کنند. هر روز باید طبق میل این‌ها لباس سر تا پا سیاه بپوشم. ماسک سیاه بزنم و جوراب‌ها و دست‌کش سیاه داشته باشم.

ساعت ٦ صبح است. با سروصدای دختران خواب‌گاه بیدارشدم. چشمانم را باز کردم، اطراف اتاق را دیدم؛ همگی داشتند با عجله و گریه وسایل‌های شخصی‌شان را جمع می‌کردند. کمپل را پس روی سرم کشیدم. از فرط خواب زیاد نخواستم برخیزم؛ چند شب است از ترس، وحشت، خبرهای ناخوشایند و سقوط پی‌هم ولایت‌ها، جنگ و درگیری خوابم نمی‌بُرد. به‌نظرم یک ساعت بیش‌تر نخوابیده بودم. چشم‌هایم از بی‌خوابی می‌سوختند. «مهرین» دختر هزاره‌ای که از کویتهٔ پاکستان به کابل آمده و در دانشگاه استاد ربانی درس می‌خواند. آمد بالای سرم و گفت: برخیز! وسایل‌ات را جمع کن، همگی خوابگاه را ترک کرده ولی تو هنوز خوابی؟! ادامه داد: طالبان کابل آمده، اگر به دانشگاه کابل حمله کند ما درخواب‌گاه اسیر می‌مانیم. اگر جنگ شود ما این‌جا کشته می‌شویم. برخیز! این کلمهٔ آخر مهرین هربار به گوش‌هایم می‌پیچید، ما این‌جا کشته می‌شویم!

«مهرین» و «فرحا» دو خواهر که با سراسیمگی وسایل‌شان را جمع کرده بودند و عجله داشتند که من هم زودتر وسایل‌ام را جمع کنم. وضعیت روحی و آشفتگی در تمام اتاق‌ها و دانشجویان یکی بود. همگی با پریشانی، ناامیدی، ترس و گریه کتاب و لباس‌هایشان را در چمدان‌های پر از امید که از ولایت‌های دوردست با خود آورده بودند، حالا جمع کرده و می‌برند. من هنوز هم باورم نیست. فکر می‌کنم خواب می‌بینم. کابل هم سقوط کرده‌است؟! هربار می‌پرسیدم چه‌طور کابل سقوط کرد، کابل به این مجهزی و بزرگی چه‌طور امکان دارد؟! باهمین سؤال‌ها حرکت کردم و کتاب‌هایم را از آلماری گرفتم و لباس‌هایم را جمع کردم. چهار طرفم ترس می‌بارید، هزاران ناامیدی به‌چهرهٔ تک‌تک دختران دانشجو دیده می‌شد. بعضی‌ها گریه می‌کردند و می‌گفتند: ما خانه‌هایمان در ولایت‌های دور است؛ راه‌ها بسته و در ولایات ما شدیداً جنگ جریان دارد. ما از این‌جا برویم به کجا؟! کابل هیچ‌کسی را نمی‌شناسیم. جایی برای بودوباش نداریم. پولِ کافی نداریم تا خواب‌گاه خصوصی بگیریم. ما چه‌کار کنیم؟! زجه و ناله‌های دختران دانشجو جریان داشت. یکی از آرزوهای ناتمام‌اش می‌گفت، دیگری از ترس‌هایش و طالبان را لعنت می‌فرستاد...

بعداً هر کس چمدان‌های خود را برداشتند و به خانه‌های دوستان و اقارب خود حرکت کردند. وقتی که از دانشگاه کابل بیرون شدیم همگی به ما می‌خندیدند و به شکل کنایه‌آمیز می‌گفتند: خوب شد؟ طالبان آمد. این دختران را از کوچه وپس کوچه جمع می‌کنند. موتر گرفتیم و راهی خانهٔ خاله‌ام شدم.

روز سوم حضور طالبان بود. حال‌وهوای کابل اضطراری، اوج ترس و وحشت در شهر حاکم شده بود. آسمان کابل هر۱۰ دقیقه یک‌طیاره C17نظامی، آمریکایی پرواز می‌کرد.

کشورم سرخط خبرهای جهان بود. طالبان، گروهی که با لباس‌های دراز و لُنگی(دستار) سیاه وسفید، پوزهای بسته، تفنگ‌ها و راکت‌ها سر شانه، بالای رنجرها و موتورسایکل‌ها داخل شهر مانور می‌دادند. حدس می‌زدم هیچ‌کسی در شهر، کوچه و بازار نیست. همه روزهای‌شان را با دیدن تلویزیون، با موبایل‌های هوشمندشان مصروف‌اند و اوضاع کشور را بررسی می‌کنند. من هم جزو همین گروه بودم. روزهایم با موبایل و اینترنت، شب و شب‌هایم صبح می‌شد. خسته بودم. افسردگی و بی‌حالی خفه‌ام می‌کرد. هیچ انگیزه‌ای نداشتم. خواب و خوراکم را از دست داده بودم؛ به آرزوهایم فکر می‌کردم. به یک‌سال باقی ماندهٔ دوران لیسانس‌ام، به این‌که قرار بود خبرنگارشوم، به گالری عکس‌هایی که قرار بود به نمایش بگذارم، کتاب داستان‌های کودکانه‌ای که قرار بود چاپ‌شان کنم. به عکسی که دو هفته قبل از آمدن طالبان در کابل، از بند امیر گرفته بودم نگاه می‌کردم، چه‌قدر خیال‌مان راحت بود. همه‌چیز خوب بود، چه‌قدر دخترانگی کردم. عکس‌ها و ویدیوهای رنگارنگ از آخرین سفر تفریحی‌ام داشتم. فکر نمی‌کردم دیگر آن‌قدر خوش‌حال باشم و بتوانم تفریح کنم؛ چون قرار بود گروهی از افراط‌گرایان حکومت کنند و دیگر خبرهایی از حال و حس دخترانگی نباشد. آه! چه‌قدر من دل‌تنگم!

آخرهای ماه آگوست بود. سفارت‌ها هر لحظه به کارمندان و متحدانش دستور می‌دادند زودتر افغانستان را ترک کنند. همگی در حال رفتن بودند. در آسمان کابل شب و روز طیاره‌های نظامی و خارجی پرواز داشتند. فکر می‌کردم همه در حال رفتن هستند و تنها من و خانواده‌ام در کابل مانده‌ایم. به هر دوست و آشنایی که به‌تماس می‌شدم رفته بودند و یا آمادگی ترک کشور را داشتند. از هر گوشه و کنار برایم به‌تماس می‌شد خطاب به من که خودت را از این کشور بکش، این‌جا دیگر زندگی کردن فایده‌ای ندارد. ناامیدتر می‌شدم. مگر من چه‌کار می‌توانم بکنم؟! بروم یا بمانم؟! کجا بروم؟ چگونه بروم؟ سؤال‌هایی که فکرم را درگیر کرده بود.

در آیینه چهرهٔ دختری خسته و پریشان، لب‌های ترک‌خورده و خشک، چشمان بی‌خواب و با هزاران آرزوهای به‌دل داشته را می‌دیدم. چه‌قدر این روزها سخت می‌گذرد!

خودم را دل می‌دادم. با خود می‌گفتم: شاید اوضاع بهترشود و من دوباره برگردم به کارهایی که قبلاً انجام می‌دادم. اما نه!

هر روزی که می‌گذشت، خبرهای بدتری را می‌شنیدم. محدود کردن زنان از جامعه، قید و شرط‌های گوناگون برای زنان، محروم ساختن دختران از مکاتب و دانشگاه رفتن، مانع شدن زنان به وظیفه رفتن، مجبور ساختن زنان به پوشیدن حجاب‌های سراپا پوشیده (برقع)، نکاح‌های اجباری دختران با مجاهدین، اذیت وکشتارهای اشخاصی‌که با دولت و نظام قبل کار می‌کردند...

واقعاً خسته شده بودم. باید صدا بلند می‌کردم. این خاموشی داشت خفه‌ام می‌کرد. حرف‌های زیادی کنج دلم بود. مگر من انسان نیستم؟ به‌جز فرق ژنتیکی، فرقِ اجتماعی، سیاسی و توانایی‌ام با یک مرد چیست؟

وقتی که کابینهٔ جدید امارت اسلامی اعلان شد، نام هیچ زنی در این لیست نبود. این کابینهٔ تک‌قومی، تک‌جنسیتی و افراد بی‌سوادی که در این کابینه گنجانیده شده بودند.

وضعیت شهر و ولایات آشفته بود. هر روز شاهد ده‌ها تن کشته و زخمی به‌خاطر ایستادگی مردم در برابر طالبان بودم. زن و مرد، شب و روز فریاد آزادی سر می‌دادند. طالبان به سوی افراد ملکی شلیک می‌کردند. گوشهٔ شهرم جوانی به‌خاطر به اهتزاز آوردن بیرق سه‌رنگ کشورم تیرباران شد. در گوشه‌ای، زنی با فریاد زدن من زن هستم مرا نادیده گرفته نمی‌توانی، لت‌وکوب شدند. در گوشه‌ای مردانی با شعارهای زنده باد مقاومت پنجشیر قلب‌شان را هدف قراردادند.

آشوب هر روز شدید و شدیدتر می‌شد. مردم با صدای خسته و متنفر از جنگ به‌جاده‌ها برآمده بودند. جلو این قهر مردم را گروه طالبان نمی‌توانست بگیرد و این گروه مردم را با زور، خشونت و قتل به سکوت کشاند.

و این روزهایی بود که سپری می‌کردیم!

۴سپتامبر، صبح روز چهارشنبه

ساعت ۴ صبح است. نمازم را خواندم و از خدا خواستم مراقب‌ام باشد. بلند شدم، چمدان لباس‌هایم را پالیدم، دنبال لباس دراز و رنگ تاریک می‌گشتم. هرچه گشتم لباس سیاه ویا رنگ تاریک‌تر نیافتم. در آخر لباس دراز و دامن گرد با زمینهٔ سیاه و گل‌های سرخ پیدا کردم و به‌تن نمودم. چادر سه‌رنگ که با بیرق کشورم تزئین شده بود را به‌سر کردم. موهایم را پنهان کردم تا هیچ مجاهدی تحریک نشود؛ ولی از لباس‌هایم امیدوار نبودم. فکر می‌کنم این گل‌های سرخ و رنگ روشن لباس‌هایم، کاری دستم خواهد داد. چند باری قد و قامتم را برانداز کردم، و با خود می‌گفتم: پناه بر خدا، شاید طالبی به وجد نیاید و باعث نشود لت‌وکوب شوم. می‌ترسم بعد از خیلی روزها از خانه بیرون می‌روم. با خود آیت‌الکرسی را زمزمه‌کنان به‌طرف قرارگاهِ دختران آزادی‌خواه رفتم.

با شعارهای‌ی که دیشب تمَام شب را نخوابیدم و روی کاغذها نوشته بودم « من سرود خواهم خواند، بار بار آزادی» و « کابینهٔ بدون زنان، ناکام است، ناکام است» زدم بیرون. همهٔ مردم با دیدن ما در جاده‌ها وحشت‌زده شده بودند. عده‌ای هم تشویق می‌کردند، بعضی‌ها می‌گفتند: شما می‌خواهید که کشته شوید؟! ولی به ما دیگر هیچ حرفی اثرگذار نبود. ما خسته‌دلان، حرف‌ها و خواسته‌های انسانی خود را فریاد می‌زدیم. بغض‌هایی که در گلو مانده بودند، نادیده گرفتن‌هایی که اذیت‌مان می‌کرد، فرق گذاشتن‌هایی که ما و جهان را خجالت‌زده می‌کردند، تحقیر ساختن قشر همیشه قهرمان و نیم پیکر جامعه. ما آزادگی خود را جار می‌زدیم و صداهایی که خسته بود را رساتر می‌ساختیم تا بشنود کوردلانی که ما را به حاشیه رانده‌اند.

راه‌مان را با شلاق و فیرهای هوایی مسدود ساخته بودند. ما را لت‌وکوب کردند. با شلاق زدند. کاغذهای دست‌مان را پاره ساختند. دشنام دادند. ولی ما قوی‌تر و قوی‌تر شعار دادیم. چه‌قدر خسته بود گلوی ما، چه‌قدر خسته بود چشم‌های بی‌خواب ما و این خواست‌های انسانی ما، امضایی بود زیر پروندهٔ مرگ تک‌تک ما دختران.

حال نزدیک یک‌سال از حکومت کثیف طالبان می‌گذرد. یک‌سال را با ترس و وحشت زندگی کردیم. با تمام محدودیت‌ها و مبارزات سخت علیه طالبان، روزها را به امید آزادی کشورم سپری می‌کنم. در این مدت در خط مقدم مبارزهٔ خیابانی با طالبان بوده‌ام، کاری که برابر با مرگم بوده‌است. هم‌سنگرانم دستگیر و شکنجه شدند. حتی به قتل رسیدند، اما من تا هنوز زنده‌ام و چانس آورده‌ام.

چندین بار در کوه‌ها، خیابان‌ها، پس‌کوچه‌ها دادخواهی کردم؛ برای آزادی کشورم از دست قاتلان هزاران نفر بی‌گناه، برای تحصیل و زندگی‌ام برای آینده و برای میلیون‌ها زن مظلوم کشورم.

در این مدت از سوی طالبان در جاده‌ها لت‌وکوب شده، تحقیر شده، تعقیب شده تا هنوز من در یک گوشه‌ای از شهر کابل پنهان زندگی می‌کنم. از وقتی‌که در خیابان‌ها شروع به دادخواهی کردم تا به حال از خانه و خانواده‌ام دورم، می‌ترسم به‌خاطر من، طالبان خانواده‌ام را شکنجه کنند.

زمانی‌که بیرون از خانه می‌روم، لباس سر تا پا سیاه و با نقاب صورت بیرون می‌شوم. چون زنگ‌ها و مسج‌های گوناگونی برایم می‌آید، می‌ترسم نکند مرا هم به‌قتل برسانند مثل بقیهٔ دختران معترض؛ یا دستگیر و شکنجه‌ام کنند.

من با وجود این سختی‌ها و ناملایمت‌ها دارم به درس‌هایم ادامه می‌دهم. باز هم آمده‌ام همان خوابگاهی که یک‌سال قبل از ترس کشته شدن با جمع زیادی از دختران فرار کردیم. این‌جا هم مثل زندان است. هر روز با مقررات نو و مفکوره‌های طالبانی ما را تهدید وتحقیر می‌کنند. هر روز باید طبق میل این‌ها لباس سر تا پا سیاه بپوشم. ماسک سیاه بزنم و جوراب‌ها و دست‌کش سیاه داشته باشم. چندین‌بار به‌خاطر نداشتن جوراب سیاه، کارت ورودی خواب‌گاه‌ام را گرفتند و با ده‌ها تحقیر لفظی مرا نزد مدیر خواب‌گاه که از بستگان طالبان است فرستادند. او هم با ده‌ها تحقیر دیگر که تو دختر مسلمانی و از قوانین امارت نباید سرپیچی کنی وگر نه! از خواب‌گاه اخراجت می‌کنم.

گناهی نداشتم و نه توجیهی، چون نمی‌شود با این‌ها مشاجرهٔ لفظی کرد. دلیل و منطق این‌ها قابل بحث نیست. چندی پیش یک دختر در سالن خواب‌گاه ضعف کرده بود. مدیر خواب‌گاه بر سر این دختر ایستاده شد و گفت: این دختر نه نماز می‌خواند و نه عبادت می‌کند. زیر درخت می‌نشیند این را جن زده و این ضعف کردن از نشانهٔ خدا شرمندگی است. چون از یاد الله غافل است. من حیرانم که چه‌طور این مدیر خواب‌گاه از نماز چیزی کم شانزده‌صد دختر دانشجو باخبر است که کی نماز می‌خواند و کی نمی‌خواند. مدیرخواب‌گاه می‌گفت: من هفت‌سال را درس مدرسه خواندم، خوب می‌فهمم که نشستن زیر درخت در شام، آدم را جن می‌زند. زیر درخت ننشینید. این حرف‌هایش هم برایم خنده‌آور بود و هم متأسف بودم چه‌قدر حقیریم که تحت نظارت و ریاست چنین بی‌سوادهایی قرار گرفته‌ایم.

سال آخر دانشگاه هستم و امیدوار که روزی سند فراغت‌ام را بگیرم و کلاه فراغت‌ام را بالا بیندازم، هرچند هنوز باورمند نیستم که به این آرزو برسم؛ اما سرسختانه برایش تلاش خواهم کرد.

هرچند دانشگاه رفتن برایم خیلی خسته‌کننده شده‌است. اما هربار تحقیر و توهین را تحمل می‌کنم به‌خاطر تکمیل تحصیلم. من به آینده می‌اندیشم و تلاش می‌کنم تا مصدر خدمت به هم‌نسلان و هم‌نوعانم باشم. حاضرم به‌خاطر حق‌خواهی زنان، به جاده‌ها بیرون شوم و صدایم را بلندتر کنم و خواسته‌های انسانی زنان را فریاد بزنم. ولی دختران معترض، همگی پراکنده شده‌اند. تعدادی را طالبان زندانی ساخته‌اند و تعدادی از کشور فرار کرده‌اند. بقیه یا پنهان‌اند و یا هم سکوت اختیار کرده‌اند.

ده‌ها بار اعتراضاتی که کردیم به نتیجه نرسیدیم، تمام جهان، ما زنان افغانستان را فراموش کردند. آن‌ها ما را معاملهٔ سیاست‌هایشان کردند. هیچ خواسته‌های ما زنان افغانستان را مدنظر نگرفته‌اند. طالبان را محترمانه دعوت کردند و دور یک میز نشستند و به دروغ‌هایشان گوش کردند.

این‌جا ما زنان افغانستان قربانی شده‌ایم. ما در گوشه‌ای از کلبه‌های پر از اندوه خود نشسته‌ایم، هرچند تنهاییم اما به‌راه خود ادامه می‌دهیم. تمام جهان نظاره‌گر وضعیت خراب و بد ما زنان افغانستان هستند. طالبان ما را به بهانه‌های گوناگون سرکوب می‌کنند، از این بابت هیچ روزنهٔ امیدی برای‌مان نمایان نیست!

آسیب‌پذیری شدید زنان و دختران در سیستم طالبان

زهرا سوراسرافیل

در واقع کم هزینه‌ترین و بی‌خطرترین کارگران در این صنعت، زنان و کودکانی هستند که هیچ حقوق انسانی در چنین اجتماعاتی ندارند. ناگفته نماند در کنار قاچاق مواد مخدر، قاچاق اعضای بدن نیز می‌باشد که قربانیان خود را بیشتر از بین زنان و کودکان می‌گیرند.

نام افغانستان دهه‌هاست با جنگ و خشونت گره خورده و به سرزمینی ناامن، مخصوصاً برای زنان بدل شده‌است. این ناامنی و خشونت علیه زنان هر چند ریشه‌هایی قوی در تاریخ، عرف و سنت افغانستان دارد که با روزمرهٔ انسان افغانستانی عجین شده و با سقوط جمهوریت و قدرت‌گیری طالبان در کشور، این خشونت‌ها چند برابر شده و صورت‌های متفاوتی پیدا کرده‌است. از حذف سیستماتیک زنان از نقش‌های اقتصادی و اجتماعی شروع تا پر رنگ شدن خشونت‌های خانوادگی که اکنون با کشتن، خرید و فروش زنان خانواده در نبود محاکم مسئول و پیگردهای قانونی این دست جنایات شدت بیشتری گرفته‌است. زنان افغانستان در حالی که از نداشتن شغل و عاید اقتصادی، محروم شدن ازحق تحصیل، کار و فعالیت‌های اجتماعی رنج می‌برند. خشونت درخانواده‌ها نیز پررنگ‌تر شده‌است.

گزارش‌های تأیید شده از فروش و کشته شدن زنان به دست خانواده‌ها از سوی مقامات محلی طالبان، خود گواه این موضوع است که در نبود محاکم و مراجع مسئول جهت پیشگیری، برخورد و پیگرد قانونی، مواردی که منجر به خشونت و مرگ زنان شده افزایش یافته‌است. هرچند در دورهٔ جمهوریت نیز با وجود قوانین حمایتی از زنان و لازم‌الاجرا بودن در محاکم، خشونت علیه زنان آمار بالایی داشت؛ اما اکنون این قوانین از دوایر عدلی و قضایی کاملاً کنار گذاشته شده و مجریان قانونی وجود ندارد. در این شرایط بسیاری از زنانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند، نمی‌دانند باید به کدام مرجع مراجعه و مطالبهٔ حق نمایند. زندگی در زیر سیطرهٔ قدرت طالبان و فرمان‌های صادر شده در مورد زنان که در نفس خود ضد زن می‌باشد سبب می‌شود تا متخلفین، دست بازی برای انجام رفتارهای خشونت‌بار و جنایات آشکار در مقابل زنان داشته باشند.

فقر و فرودستی اقتصادی یکی از دلایل مهمی است که همواره بستر مناسبی برای خشونت و جنایت علیه زنان گردیده‌است. زنانی که قبلاً از شغل و عواید اقتصادی برخوردار و یا دارای نقش اجتماعی بودند به نسبت زنان خانه‌دار کمتر در فضای خانه مورد خشونت قرار می‌گرفتند، در حالی که اکنون بیشتر زنان با از دست دادن شغل و عواید اقتصادی، وابسته به مردان خانواده گردیده و زمینهٔ خشونت‌ورزی نیز گسترش یافته‌است. زنانی که از حق انسانی خود آگاه هستند و در مقابل خشونت ایستادگی می‌کنند! نمی‌دانند در این شرایط باید به کجا و کدام مرجع قانونی مراجعه کنند. آن هم در کشوری که مجریان قانون خود به برابری زنان باورمند نبوده‌است. فرمان‌های صادره از سوی وزارت امر به معروف و نهی از منکر از ۱۵ آگوست ۲۰۲۲ بدین سو تماماً فرمان‌هایی ضد زن بوده که منجر به تفکیک جنسیتی در مکان‌های کاری عمومی، کم‌رنگ شدن حضور زنان و در نهایت منجر به گرفتن استقلالیت از زنان و حذف سیستماتیک آنان از جامعه شده‌است. در چنین شرایطی بیشتر قربانیان خشونت و جنایت‌های خانوادگی بدون حمایت قانونی مانده و مجبورند در کنار مجرمین و متخلفین زندگی کنند.

اکنون فقر و ناامنی دامن‌گیر تمام ساکنین این سرزمین شده‌است، زنان آسیب‌پذیرترین قشری می‌باشند که نه قانون از آن‌ها پشتیبانی می‌کند و نه ارزش‌ها و سنت‌های اجتماعی حامی آنان می‌باشد. خانواده‌ها دختران خود را به ازدواج اجباری وادار می‌کنند تا بتوانند در وضعیت فعلی که هرج و مرج، کشور را فرا گرفته‌است، زنان و دختران خانواده را از تجاوز و چپاول زورمندان دور نگه داشته و آبرو و شأن خانواده را در جامعهٔ پدرسالار حفظ کنند، بی‌آن‌که به این مهم توجه داشته باشند که عواقب این زندگی به کجا کشیده خواهد شد! دختران و زنان فقیر اما در وضعیت بسیار بحرانی قرار دارند. برای مثال، خرید و فروش زنان به نام ازدواج، بی‌هزینه و بدون مراسم و تشریفات، می‌تواند این زنان را در اختیار صنعت مواد مخدر، برده‌داری جنسی، خرید و فروش اعضای بدن و کارگرهای بدون مزد و سایر آسیب‌ها قرار دهد. متأسفانه هیچ مرجع معتبری نیست تا در این قسمت بتواند از زنان حمایت کند و خانواده‌ها را از خطرات پیش رو آگاه سازد. در صورت آگاهی‌دهی اما نمی‌توان تضمین کرد که وضعیت به نفع زنان باز خواهد گشت، در صورتی که اکثریت به دنبال تأمین هزینهٔ زندگی، یعنی غذا و سرپناه هستند، زنان و دختران بهترین کالا برای معامله می‌باشند.

قانون چند همسری نیز، خود آفت دیگری است که زنان و دختران بی‌دفاع را در خود گرفتار می‌کند. این قانون که به مرد اجازهٔ داشتن چند همسر را هم‌زمان می‌دهد، می‌تواند کارگرهای بدون مزد را در اختیار کشاورزان و دامداران قرار دهد. کارگران بی‌مزدی که کمترین توقع را از زندگی و همسر خود دارند و سرنوشت تلخ خود را به عنوان بخشی از تقدیر خود پذیرفته‌اند. بی‌دفاعی و بی‌پناهی زنان در ولایات فقیر و قریه‌هایی که دور از کلان شهرها هستند، برای کسانی که حتی کمترین شناخت را از آن سرزمین

زندگی در زیر سیطرهٔ قدرت طالبان و فرمان‌های صادر شده در مورد زنان که در نفس خود ضد زن می‌باشد سبب می‌شود تا متخلفین، دست بازی برای انجام رفتارهای خشونت‌بار و جنایات آشکار در مقابل زنان داشته باشند.

دارند نیز به وضوح قابل لمس است. مراجع قانونی که اکنون به‌طور کامل در خدمت سیستم مردسالار است و زنان به غیر از تبعیت از مردان خانواده و سر سپردن به قوانین محلی، راه دیگری را در مقابل خود نمی‌بینند، می‌تواند به صورت گسترده مورد استثمار قرار بگیرند. حال آن‌که در هر منطقه، بسته به شدت فرهنگ سنتی و مردسالار آن منطقه، زنان هر روز قربانی می‌شوند بی آن‌که بدانند به عنوان انسان، این حق آنان نیست که همانند بخشی از مالکیت مردان خانواده مبادله شوند و مانند ابزار کار در خدمت مردان باشند.

کشت و تولید مواد مخدر چالش دیگری در برابر زنان است. آن‌هایی که در کنار خانواده به امر کشت و برداشت محصول خود می‌باشند و هم‌چنان که به فرایند تولید مواد مخدر کمک می‌کنند، چرخهٔ اقتصاد خانواده را نیز می‌چرخانند. اما مشکل، زمانی بزرگ‌تر می‌شود که باید بخشی از ترانزیت مواد مخدر باشند. آنان نمی‌توانند در مقابل خواسته‌های خانواده و سپس مافیای مواد مخدر از خود دفاع کنند. چه کسانی می‌تواند به اندازهٔ این قشر در یک دستگاه خطرناک، سر به راه و بی‌ضرر باشد؟ در واقع کم هزینه‌ترین و بی‌خطرترین کارگران در این صنعت، زنان و کودکانی هستند که هیچ حقوق انسانی در چنین اجتماعاتی ندارند. ناگفته نماند در کنار قاچاق مواد مخدر، قاچاق اعضای بدن نیز می‌باشد که قربانیان خود را بیشتر از بین زنان و کودکان می‌گیرند.

اما بی‌رحم‌ترین معضل در برابر زنان، چیزی نیست به غیر از تن فروشی. ریسک چنین کاری به مرگ و زندگی یک زن تمام می‌شود. در هر صورت، زنی که به هر دلیل به تن فروشی روی آورد، حتی اگر بزرگ‌ترین علت آن فقر و گرسنگی باشد.

در آستانهٔ گذشتن یک سال از سقوط

روزبه امانی

به خانه آمدم در رسانه‌ها خبر فرار کردن زندانیان پل‌چرخی و رئیس‌جمهوری پیچیده بود و دیگر کار نظام را تمام شده دانستم، ما رسماً کشور بدون رئیس‌جمهوری بودیم و خلاء قدرت واقع شده بود.

صبح روز (یک‌شنبه ۲۴ اسد/ مرداد)، با وجود سقوط لحظه به لحظهٔ ولایات کشور؛ طبق معمول آماده شدیم برای حضور در صنف درسی فلسفه در دانشگاهِ کابل. هیچ‌کس نمی‌دانست کابل با تمام انگیزه‌ها و امیدهایش سقوط خواهد کرد. رسیدیم به صنف درسی دانشگاه، از دختران هم‌کلاسی ما خبری نبود، فقط پسران حاضر بودند. اساتید هم آشفته به نظر می‌رسیدند، لحظه‌ای بعد از بگو و بخندهای فلسفی با رفقا، تصمیم بر این شد تا اگر امروز اتفاقی بیفتد؛ (که هیچ‌کس نمی‌دانست چه اتفاقی قرار است بیفتد)، تصویر دسته جمعی با هم داشته باشیم و یاران فلسفی؛ نیچه ، ولتر، روسو، افلاطون، مارکس و... با هم ایستادند و عکسی انداختند. اندکی بعد، هرج ومرج فضای دانشگاه را مسموم کرد و آوازه‌ای از سقوط نواحی شهر به‌دست طالبان به‌گوش می‌خورد، همه آشفته از دانشگاه بیرون شدند و به سوی خانه‌هایشان به راه افتادند.

دغدغهٔ آن لحظات من همان کنجکاوی‌ام بود که همیشه لابه‌لای کتاب‌ها از سقوط و تغییر در بستر تاریخ، مطالب زیادی خوانده بودم ولی اکنون فرصت این را داشتم تا عیناً شاهد آن باشم. با لبخند و بدون پریشانی به طرف خانه‌هایمان روانه شدیم. از قضا آن روز هیچ بس شهری وجود نداشت، اگر دانشجو باشید می‌دانید بس شهری، یار و همراه همیشگی دانشجویان است! مجبور شدیم راه زیادی را تا خانه قدم بزنیم و هرج و مرج داخل شهر را شاهد باشیم. نگران رفقایی بودم که اهل ولایات بودند؛ ترس را در چهرهٔ یکی دو تای‌شان می‌شد حس کرد، آن‌ها به کجا خواهند رفت؟ چه کار خواهند کرد؟

در میان راه عده‌ای را دیدم که پریشان به طرف خانه‌هایشان در حرکت بودند و می‌دویدند، عده‌ای از تاکسی‌ران‌هایی که سوءاستفاده‌گری‌شان به اوج رسیده و منتظر دربستی‌های چرب بودند، عده‌ای منتظر دزدیدن مال همشهریان‌شان، عده‌ای هم به فکر فرار از کابل! من به مجرد دیدن چهرهٔ شکست خوردهٔ سرباز پلیس که وسیلهٔ نقلیه‌شان در میان راه میدان وردگ به کابل به رگبار بسته شده بود و حال مورد تمسخر مردمش قرار گرفته؛ فهمیدم سقوط چه طعمی دارد! در مورد طالبان شنیده بودم، به فکر این افتادم که همه چیز آیا همین‌قدر زود نابود شد؟ دیگر صحراها، ربابه‌ها، دریاها، آریاناها،دختران رباتیکی، شام‌های عاشقانهٔ پل سرخ، لیسه موزیک، گروه صلصال و شمامه و حتی دانشگاَه را شاهد خواهیم بود؟ آیا دیگر می‌توان عاشق بود؟ حتی لحظه‌ای خودخواه شدم؛ دیگر ممکن خواهد شد فلسفهٔ ادیان، شاه‌کارهای ولتر، هوگو و سارتر بخوانم؟ آیا می‌توانم کارشناسی ارشدم را در فلسفهٔ روشنگریِ فرانسه بگیرم؟ خوب هر کسی دنیای خودش را دارد و نسبت به آن رویاهایی در سر می‌پروراند.

با رسیدن به محله‌مان شاهد بودم که چگونه پسران منظم و پتلون‌پوش تغییر شکل داده‌اند و دیگر نمی شود. آنان دیگر، من گذشته‌شان را نداشتند! همه با چهره‌ای دیگر به منی کَه شلوار و یخن‌قاق منظم داشتم می‌نگریستند. به خانه آمدم در رسانه‌ها خبر فرار کردن زندانیان پل‌چرخی و رئیس‌جمهوری پیچیده بود و دیگر کار نظام را تمام شده دانستم، ما رسماً کشور بدون رئیس‌جمهوری بودیم و خلاء قدرت واقع شده بود. ناامیدانه منتظر هر اتفاقی بودم. در آستانهٔ گذشتن یک سال از سقوط، هنوز هم با حسرت به چهارراه ریاست‌جمهوری می‌نگرم و درگیرم که آیا دوباره یک روز حال همه خوب خواهد شد؟

سرزمین قبرکن‌ها با حضور طالبان

رابعه اخلاقی

وقتی عکس‌ها و ویدئوها از رسانه‌ها نشر شد که قاتلان مردم و جوانان سرزمین خفته به خون ما حاکم بازماندگان شان شده، دلم برای همیشه پیر و خسته شد؛ هرگز تصور این را که روزی وطن به دست قاتلان مردم بیفتد در سر نداشتم.

بعد از حدود بیست دقیقه به خود آمدم، دیدم سالم هستم و دور و برم همهٔ کسانی که با من رفته بود حال‌شان خوب است اما رد پایی از قبرکن نبود که نبود. آن‌جا بود که بیشتر از قبل شکستم و به حال وطنم افسوس خوردم. یعنی حتی قبرکن‌شان هم از نعمت مرگ طبیعی برخوردار نبود و با انفجار از بین می‌رفت.

بیست و سه سال قبل وقتی جوان بودم و تازه یک دختر دوساله داشتم، از میان تاریکی‌های فراوان و جنگ‌های بدانجام و بی سرانجام، همراه شوهرم تصمیم گرفتیم راه مهاجرت را در پیش بگیریم که تصمیم سخت و شکننده‌ای بود؛ اما راهی جز این نداشتیم. لذا با هماهنگی شوهر و دخترم حرکت کردیم، چندین روز طول کشید تا به مرز برسیم، چندین روز پشت سرهم پیاده آمدیم و از مرز افغانستان گذشتیم و خودمان را داخل خاک ایران کردیم. من و شوهرم هر دو جوان بودیم اما گرد مهاجرت خیلی غبارآلود است، آسمان زندگی آدم را در کمال داشتن انرژی، خاکستری و بدرنگ می‌کند. دوری از اقارب، دوری از دوستان، دوری از والدین و وارد شدن به یک فرهنگ متفاوت خیلی سخت است، سخت‌تر این است که در کنار این مسائل یاد شده، تو باید از گذشته‌ات رها شوی و با دیدگاه‌های منفی جامعهٔ جدید، مردم جدید، نسبت به خودت و خانواده‌ات مبارزه کنی و توان ادامه دادن داشته باشی. من هم در این بیست و سه سال مبارزهٔ نفس‌گیر برای عادی‌ترین زندگی، دخترم را نیز بزرگ کردم و صاحب فرزندان دیگری نیز شدم. همهٔ آن‌ها رشید و جوان شدند؛ در طول این سال‌ها فرزندانم اما همیشه می‌گفتند که مادر بیا برویم افغانستان. مادر بیا برویم وطن خودمان، وطن رو به آبادی است، بیا برویم و سهمی داشته باشیم در این آبادی، بیا برویم و در غربت پیر نشویم، من اما ترس از دست دادن‌ها و ترس جنگ‌های فراوان که در مناطق مرکزی تجربه کردیم و ترس این‌که دخترانم به سرنوشت دختران و کودکان فروخته شده گرفتار نشوند، هرگز به این خواست فرزندانم تن ندادم و همیشه سکوت کردم، گاهی هم به شدت مخالف تصمیم آن‌ها بودم و مخالفتم را نشان می‌دادم تا این‌که اوضاع و احوال وطن به شکل بی‌سابقه‌ای تغییر کرد و هر روز والسوالی‌ها سقوط می‌کردند، راستش من یک زن عادی هستم اما همیشه اخبار، حرف و حدیث‌ها را در خصوص وطنم می‌شنیدم. با خبرهای خوش، خوشحال و با خبرهای منفی‌اش ناراحت می‌شدم. بلی، با سقوط ولایات اما انگار هر روز بخشی از وجود و امید من هم سقوط می‌کرد تا این‌که کل کشور به دست تروریست‌ها افتاد و امید ما برای همیشه به پرتگاه ناامیدی سقوط کرد، یعنی بیست وسه سال برای این صبوری کرده بودم تا بتوانم روزی بدون استرس همهٔ فرزندانم را به افغانستان ببرم و طعم بودن به وطن خودشان را با هم تجربه کنیم؛ اما نشد که نشد. وقتی عکس‌ها و ویدئوها از رسانه‌ها نشر شد که قاتلان مردم و جوانان سرزمین خفته به خون ما حاکم بازماندگان شان شده، دلم برای همیشه پیر و خسته شد؛ هرگز تصور این را که روزی وطن به دست قاتلان مردم بیفتد در سر نداشتم. وقتی این اتفاق افتاد هضم‌اش برایم آن‌قدر سنگین بود که چهل روز تمام از خانه بیرون نشدم تا مبادا حال بد مرا ایرانی‌ها ببینند و چیزی بگویند. شاید آن‌ها هرگز با من رفتار بد نمی‌کردند اما من انگار تحمل کوچک‌ترین حرکت و حرفی را نداشتم، همین‌طور پنج ماه گذشت و من بار سنگین سقوط و رویای سی میلیون هم‌وطنم را به دوش می‌کشیدم. راهی برای برون‌اندازی این بغض و غم نداشتم. تصمیم گرفتم تنهایی به افغانستان بروم، خانواده‌ام شدید مخالفت کردند؛ من اما دو پا به یک کفش نموده و آمادهٔ سفر شدم. راستش را بخواهید: دیگر هیچ امیدی برای من باقی نمانده بود که پدر و مادرم را ببینم و همیشه از جنگ احتمالی می‌ترسیدم و تصویرهای بدی از آیندهٔ افغانستان در ذهنم می‌آمد. لذا تیکت کردم و آمدم مشهد و به ترتیب هرات و به کابل رسیدم، آن‌جا خانهٔ برادرم بود و پدرم هم از ولایت به کابل آمده بود. تصمیم گرفتم چند روزی کابل بمانم، در این چند روز کوشش می‌کردم جاهایی که ممکن است ببینم را انجام دادم تا این‌که نوبت رسید که سر مزار مامایم بروم، به همراه برادر و خانم برادر و فرزندانش رفتیم شهرک حاجی‌نبی و مزار ماما و سایر نزدیکان را زیارت کردیم. در حین برگشت از سر مزار یکی از نزدیکان، متوجه شدم جمعی از مردان، یک جسد را آوردند و دفن کردند، در اثنای دیدن قبرهای شهدا و بیرق‌های نصب شده بر سر آن قبرها، دلم بغض کرده بود که این همه قربانی بی‌نتیجه مگر می‌شود قابل تحمل باشد؟ در حال گذر از میان قبرها نزدیک قبرکَن رفتم تا صحبتی کنم، پیرمرد اما با عجله قبر را می‌کَند. ناگهان صدای وحشتناکی به گوشم پیچید و تمام وجودم انگار از هم جدا شد، پدر، برادر و خانم برادرم در میان خاک، سنگ و دود گم شدند. بعد از حدود بیست دقیقه به خود آمدم، دیدم سالم هستم و دور و برم همهٔ کسانی که با من رفته بود حال‌شان خوب است اما رد پایی از قبرکن نبود که نبود. آن‌جا بود که بیشتر از قبل شکستم و به حال وطنم افسوس خوردم. یعنی حتی قبرکن‌شان هم از نعمت مرگ طبیعی برخوردار نبود و با انفجار از بین می‌رفت. شما بگویید: من چه‌قدر بیهوده امیدوار بودم و چه‌قدر سرسختانه مبارزه کردم به وطن برگردم تا شاید جایی برای ما باشد اما این دوغ‌ترین حرف دنیا بود. وطن ما جایی بود که قاتلان، حاکمان مردم شده بود و آثار بیست سال کارکرد حاکمان بی‌شرم موجود این بود که حتی قبرکن‌ها هم مرگ طبیعی نداشتند و در اثر انفجار می‌مردند، من از وطن و دیدار والدینم برگشتم اما بی‌حال‌تر و دردمندتر از گذشته.

روایت رویاهای متلاشی‌شدهٔ یک زن

سهیلا کریمی

با دلیل‌هایی حرف می‌زدیم که منشاء آن، سراسر خشم و احساسات و چشم‌پوشی از واقعیت تلخی که هر لحظه در حال به وقوع پیوستن بود. دلیل‌هایی که حتی منطق خود ما هم قبول نمی‌کرد و با آن حرف‌ها مهر سکوت را بر لبان آن گروه مقابل که ما را به واقعیت دردناک روبه‌رو می‌کرد زده و با پافشاری به آینده و فردای روشن، با دید مثبت می‌نگریستیم.

شاگردانی که آن بیرون در حویلی کورس بودند و بعضی‌هایشان دو نفره با هم حرف می‌زدند و بعضی‌های دیگرشان هم کتاب در دست‌هایشان درس می‌خواندند، با شنیدن طنین صدای ما با چهره‌های پر از تعجب و کنجکاو به طرف صنف ما خیره می‌شدند. حضور استاد و این‌که سر صنف زبان انگلیسی هستیم را به کلی فراموش می‌کردیم. مکالمهٔ انگلیسی به بحث داغ و هیجان‌انگیز سیاسی به زبان دری تبدیل می‌شد.

حدود دو هفته از شروع تاریخ نکبت‌بار و آمدن طالبان می‌گذشت، تنها روزنهٔ امید ما کابل «پایتخت» بود که هنوز طالبان نگرفته بود. هر روز که وارد صنف درسی زبان انگلیسی می‌شدیم، بعد از کلمهٔ سلام، اولین حرف ما در مورد این بود که امروز فلان ولایت را طالبان گرفته‌است. با وجود آن خبرها و با جودی که برقی از ترس در چشمان ما دیده می‌شد و سنگی از ناامیدی به سینه‌های ما زده می‌شد، اما باز هم با لبخند سرد و دنیایی از خیالات توهمی، آمادگی پذیرفتن این حقیقت تلخ را نداشتیم و به همان توهمات غرق شده به درس خواندن‌مان ادامه می‌دادیم. آن پنج‌شنبهٔ فراموش ناشدنی هیچ‌وقت یادم نمی‌رود، پنج‌شنبه‌ای که استاد ما موضوع تاپیک هفتهٔ جدید را در مورد این‌که آیا طالبان می‌توانند کابل را بگیرد یا خیر داده بود. هنوز حرف استاد تمام نشده و با تباشیرش به تخته سیاه نوشته نکرده بود که صدای داد و بی‌داد هر یک از شاگردان به صنف درسی پیچید، خیز و نیم‌خیز از چوکی‌هایی که هر روز در آن نشسته با هزاران هدف درس می‌خواندیم لب به سخن گشوده و قاطع می‌گفتیم: پارلمان، ریاست جمهوری، هزاران پلیس و نیروی امنیتی، همه چیز در پایتخت هست، طالبان به‌هیچ عنوان نمی‌توانند کابل را بگیرند.

استاد که نتوانست شعله‌های پر از احساس، خشم، ترس و استرس که تبدیل به سر و صدا شده بود را خاموش کند، صنف را به دو گروه تقسیم کرد، یک گروه باید در مورد این‌که طالبان می‌تواند به‌زودی کابل را هم بگیرد حرف بزند و یک گروه در مورد این‌که نمی‌تواند کابل را بگیرد حرف بزند، در آن لحظه ما چهار نفر که هر یک زهرا، تمنا، حنیفه و رضا از جمله کسانی بودیم که می‌گفتیم: طالبان نمی‌توانند کابل را بگیرند، رضا آن‌قدر با تأکید حرف می‌زد که رگ‌های گردن‌اش بیرون زده بود، حنیفه آن‌قدر احساساتی شده بود که به‌خاطر قناعت دادن استاد و بقیهٔ اعضای صنف، گه‌گاهی از چوکی‌اش نیم‌خیز می‌شد، زهرا هم با تکان دادن انگشت اشاره‌اش به طرف گروه مقابل و تمنا هم که در ذهنش دنبال دلیل می‌گشت با تک تک سلول‌هایمان دفاع می‌کردیم، با دلیل‌هایی حرف می‌زدیم که منشاء آن، سراسر خشم و احساسات و چشم‌پوشی از واقعیت تلخی که هر لحظه در حال به وقوع پیوستن بود. دلیل‌هایی که حتی منطق خود ما هم قبول نمی‌کرد و با آن حرف‌ها مهر سکوت را بر لبان آن گروه مقابل که ما را به واقعیت دردناک روبه‌رو می‌کرد زده و با پافشاری به آینده و فردای روشن، با دید مثبت می‌نگریستیم.

شنبهٔ سیاه آغاز شد و خورشید غم‌انگیز در کشور نکبت‌بار افغانستان طلوع کرد. با گذشت هر ساعت، خبرهای تشنج‌آوری از تلویزیون پخش می‌شد. آمدن طالبان خبر از رقم خوردن تاریخ سیاه سیایی کشور می‌داد. اما آن‌روز هیچ بهانه‌ای برای آرامش نداشتم، بالاخره رفتم جلوی تلویزیون نشستم و پشت سر هم شبکه‌ها را عوض می‌کردم، اما بی‌قراری که مثل موریانه وجودم را می‌خورد امانم را بریده بود، کتاب و

ادامه در صفحه ۲۸

روایت رویاهای متلاشی‌شدهٔ یک زن

ادامه از صفحه ۲۷

گوشی خود را گرفته به خانهٔ کاکایم که یک کوچه دورتر از ما بود رفتم. با دیدن چهرهٔ رنگ‌پریده و نفس‌نفس زدن‌های بنفشه در آن هنگام، هر دوی ما جا خوردیم، تا خواستم چیزی بگویم که بنفشه گفت: کابل هم سقوط کرد. با پوزخند گفتم: ناممکن است، شوخی می‌کنی؟! بنفشه با چهره‌ای درهم کشیده و چشمانی از حدقه برآمده گفت: یعنی تو باور نمی‌کنی؟ حتی این را هم از خودت نمی‌پرسی که چرا هنوز یک ساعت نشده که دانشگاه رفتم و دوباره برگشتم؟ گفتم: شاید امروز درس نداشتی! گفت: دلت باور می‌کنی یا خیر. تمام شهر را وحشت گرفته هر کس به یک سمت و سویی خیز می‌زند و در حال فرار است. رنجرهای طالبان با بیرق‌های سفید، پشت سر هم از سرک کمپنی به طرف کوته‌سنگی می‌روند.

عرق سردی کل بدنم را پوشاند و تک تک اعضای بدنم شروع به لرزیدن کرد، دندان به دندان می‌خوردم، انگار تمام وجودم را با تکه‌های یخ پوشانده‌اند، تا آن‌روز من چهره‌های منحوس و وحوش طالبان را ندیده بودم، تنها شنیدن نام‌شان برای منتقلب شدنم کافی بود. بی‌قرار خواستم دوباره به خانه برگردم، این‌بار با قدم زدن کوچه را طی نکردم، بلکه با ترس و وحشت خیز می‌زدم؛ یکی دو باری هم به زمین خوردم، اما بی‌توجه به درد و سوزش‌های زانوهایم، مثل دیوانه‌ها چهارطرف‌ام را می‌دیدم و خیز می‌زدم. همین‌که به خانه رسیدم رفتم جلوی تلویزیون نشسته، شبکهٔ طلوع را گرفتم، در آن لحظه آمادگی و هضم خبری که هرگز در مخیله‌هایم نمی‌گنجید را شنیدم.

در آن زمان خبر فرار کردن رئیس‌جمهور افغانستان و سقوط افغانستان به دست طالبان را شنیدم، خبری که من و هزاران انسان دیگر را به خاک سیاه نشاند. خبری که باعث شد ورق‌های تاپیک‌ام را که در پستوی خانه نوشته کردم بماند و انتظار کشیدن زمان کورس‌انگلیسی و رقابت کردن به‌خاطر حفظ لغات آن به پایان برسد و تاریخ سیاه افغانستان رقم بخورد. دو هفته از آمدن طالبان گذشت، در آن دو هفته حتی تا حویلی نرفتم، خودم را با تمام آرزوهایم در کنج اتاق حبس کرده بودم.

روزهای خفقان‌آور پی هم می‌گذشت و من هم‌چون پرنده‌ای پر و بال شکسته شده بودم. بعد از آن دو هفته، مجبور شدم از خانه بیرون شوم و به فاتحهٔ پدر یکی از دوستانم تا دشت برچی بروم، وقتی از خانه بیرون شدم، همه چیز و همه جا برایم وحشتناک شده بود؛ حتی از سایه و صداهای راه رفتنم می‌ترسیدم، شبیه دیوانه‌ها راه می‌رفتم. سعی می‌کردم زیاد به اطراف‌ام نگاه نکنم، مبادا کدام نگاه و یا طرز راه رفتنم باعث شود که طالبان مرا با شلاق بزنند و یا با خودشان ببرند، سعی می‌کردم محتاطانه عمل کنم.

تمام شهر را وحشت گرفته بود. با چهره‌های افسرده‌ای که برقی از خشم و ناامیدی در آن نمایان بود روبه‌رو می‌شدم و چیزی به سردی یخ در قلب‌هایشان احساس می‌کردم. تمام مسیر را گریه می‌کردم و با دیدن آن اوضاع، حالم از زندگی بد شده بود، من برای خودم و آن‌هایی که مثل من به حصار کشیده شده بودند گریه می‌کردم.

با گذشت هر روز شکسته‌تر و افسرده‌تر می‌شدم، دوست نداشتم آن چهره‌هایی که تبدیل به کابوس شده بود را ببینم تا این‌که دیگر تحمل یک لحظه بودن در آن‌جا را نداشتم و مجبور شدم برای چند مدتی از آن محیط و از آن آدم‌ها دور شوم تا شاید بتوانم دوباره خودم را پیدا کنم و دوباره حس تنها زنده بودن را به زندگی کردن تبدیل کنم. آن روزها تنها راه برون‌رفت از آن‌جا داشتن پاسپورت بود، از خوش اقبالی من یک ماه قبل از سقوط افغانستان به هدف گرفتن بورس برای ادامهٔ تحصیل، پاسپورت گرفته بودم و این باعث شده بود که خودم را برای یک‌بار هم که شده خوش‌چانس احساس کنم.

مجبور شدم از عزیزترین آدم‌های زندگی‌ام دل بکنم و ناگزیر، از مادرم، خواهران و برادرانم جدا شده، ترک‌شان کنم؛ شاید هم برای چند مدت و شاید هم برای همیشه. این بدترین لحظهٔ زندگی و سخت‌ترین تصمیمی بود که گرفته‌ام. نتوانستم به این سادگی از آرزوهایم دست بکشم و تسلیم سرنوشت شوم. تمام خاطراتم را در بقچه‌ای پیچانده و در چمدانی گذاشتم، بار سنگین جدایی را بر دوش خسته‌ام گذاشته، راه مهاجرت به ایران را پیش گرفتم،از دل کوه‌ها عبور کردم، به همه چیز پشت پا زدم و برای برون‌رفت از آن شرایط، تمام مشکلات را به جان خریدم.

روز آمدن من مصادف با بسته شدن مرز برای چند روز به صورت موقت بود و من آن‌روز که آخرین روز قبل از بسته شدن مرز بود با التماس به چهره‌های ظالم و با چوب‌های مکرری که هم‌چون جانوری وحشی هر لحظه به ما حمله‌ور می‌شد با بی‌رحمانه‌ترین حالت ممکن پاسپورتم را مهر خروجی زدم و با تحقیر و توهین‌های پلیس‌های ایران به بدترین حالت ممکن از مرز عبور کردم ...انگیزهٔ مهاجرت من؛ هجران نبود بلکه نفرت بود. کسی نگفت: بیا! یکی ننوشت: بیا ...

یک سالگی تسلط گروه طالبان بر افغانستان

محمدمصطفی محمدیار

همسرم با شنیدن این حرف و خبر، دوباره به یاد روزهای گذشته و خاطرات حکومت‌داری طالبان افتاد، چشمانش راه کشیده و در یک نقطهٔ نامعلوم وصل شده بودند. از من می‌پرسید، حال چه کنیم؟ چه بخوریم، چگونه زندگی کنیم و چگونه‌ها و چطورهای دیگر که من برای ایشان پاسخ نداشتم.

در افغانستان حدود ۴ دهه شد که موضوعی خوب و خوش رخ نمی‌دهد و بدیهی‌است که هر کدام از این خبرهای ناخوش، روی روحیه و ذهن انسان تأثیر سوء به‌جا می‌گذارد. به‌همین دلیل و با استفاده از حجم مطالعه‌ای که دارم، سال‌ها شد که ترک گوش دادن به اخبار را راهی برای جلوگیری از دچار شدن به بیماری‌های روحی و روانی به‌طور مستقیم و بیماری‌های جسمی به‌طور غیر مستقیم، یافته بودم.

ولی همان‌طور که از خوبی‌های فرار از شنیدن اخبار گفتم، این امر مشکلاتی را نیز در پی داشت. من و خانواده‌ام با این‌که از ناگواری‌های اخبار از طریق رادیو و تلویزیون خود را محافظت می‌کردیم، ولی طبعاً که با ورق زدن رخ‌نامه (فیس بوک) یا از طریق زبان مردم عوام و پیرامون‌مان در مورد اخبار تلخ آگاه می‌شدیم. این امر تا حدودی تأثیر منفی خود را در وجود ما می‌گذاشت. به همین سبب، در روزهای اخیر پیش از تسلط طالبان بر کابل، ما هم مانند هر کس دیگر، روی اوضاع و احوال آتی و احتمالات گپ زده و سعی بر حل آن مسائل می‌کردیم.

من و همسرم با این که در کارگاه‌مان مصروف خیاطی برای امرار معاش بودیم، پس از این که روی ۷۰۰۰۰ (هفتادهزار) افغانی ذخیرهٔ ما در بانک گپ زدیم که آیا آن را به‌خاطر بد شدن اوضاع بعدی از بانک خارج کرده و نزد خود نگه داریم و یا به دلیل خطر سرقت شدن آن از خانه، خوب است که در بانک بماند؛ در مورد أخذ تصدیق‌نامه فراغت همسرم از برنامه ستاژ حقوقی واقع در مرکز ملی آموزش حقوقی سخن زدیم که آیا برای أخذ آن به پوهنتون کابل برود و یا فعلاً به انجام و اتمام سفارشات مشتریان خود برسیم.

پس از این‌که افکارمان در این موارد به هیچ نتیجه‌ای نرسید، به پدر همسرم زنگ زدیم و خواستیم که نظر و مشورهٔ ایشان را، به‌خاطر سن بالا و تجارب بیشتر زندگی ایشان نسبت به ما بدانیم. پس از این‌که نظر ایشان را در مورد أخذ ذخیرهٔ پولی از بانک و أخذ تصدیق‌نامه دانستیم، کارهای کارگاه خود را برای آن روز ترک کرده و برای حل موارد فوق شتافتیم. ما به دلیل سرعت عمل‌مان، به جای موترهای کرایی، با موتر شخصی‌مان از چهل‌ستون (منزل ما) در ابتدا به سوی پوهنتون کابل حرکت کردیم تا پس از أخذ تصدیق‌نامه، به سوی بانک رفته و پول خود را خارج بکنیم. تا پوهنتون کابل همهٔ مسیر، راه عادی به نظر می‌رسید، ازدحام مردم و موترها، کراچی‌های ترکاری فروشان، سر و صداهای اطراف ما، وجود پلیس و ترافیک در چهارراه‌ها، هیچ تفاوتی نسبت به روزهای قبل به نظر ما نداشت. ما از دهمزنگ با خود به سوی ایستگاه کارته سخی و سرک پوهنتون طبی، در صندلی عقبی موتر راکبین نیز بلند کردیم، همسرم را مقابل درب دانشگاه پیاده کرده و خودم با بقیهٔ راکبین تا نقطهٔ اخیر سرک، جهت پیاده کردن بقیهٔ راکبین رفتم. زمانی که مقابل درب دانشگاه برگشتم، دیدم که برخی از محصلین خارج شده‌اند و من تا خروج همسرم در ظرف ده دقیقه می‌توانم راکبین محصلین را تا سرک سیلو رسانده، کرایه‌های ایشان را گرفته و برگردم، بدین طریق از وقت بی‌کار خود، استفادهٔ مثبت بکنم. همین‌که به سرک سیلو رسیدم، همه چیز متفاوت به نظر می‌رسید؛ راکبین، موتر پیدا نمی‌توانستند و موترهای موجود در آن‌جا، کرایه‌های گزاف نسبت به مقدار اصلی طلب می‌کردند. به من هم پیشنهاد شد تا اگر حتی به شکل دربست ایشان را بردارم، ولی از آن‌جایی که من باید برای گرفتن همسرم می‌رفتم، دربستی‌ها را رد کردم. ولی راکبین غیر دربستی تا دهمزنگ را برداشتم، تا از مقابل دانشگاه کابل گذشته و همسرم را نیز بگیرم، سواری‌ها را در دهمزنگ پیاده کرده و ما به طرف پارلمان سابقه در سرک دارالامان جهت أخذ پول‌مان به بانک برویم.

این امر تا حدودی تأثیر منفی خود را در وجود ما می‌گذاشت. به همین سبب، در روزهای اخیر پیش از تسلط طالبان بر کابل، ما هم مانند هر کس دیگر، روی اوضاع و احوال آتی و احتمالات گپ زده و سعی بر حل آن مسائل می‌کردیم.

نخست این‌که از سرک سیلو تا نزد همسرم، به جای پنج دقیقه، در پانزده دقیقه رسیدم و از دانشگاه کابل تا بانک و از آن‌جا تا چهل‌ستون بیشتر از سه ساعت را گرفت. با این‌که بانک بسته بود، ولی سرک‌ها آن‌قدر ازدحام داشتند که حتی موترها، کوچک‌ترین حرکت و تکان نداشتند. همهٔ موترداران و رانندگان، موترهای‌شان را خاموش کرده بودند. من هم به نسبت خستگی که ناشی از چندین ساعت نشستن عقب فرمان موتر بود، از موتر خارج شدم و با صحبت کردن با سایرین، فهمیدم که طالبان موفق شده و کابل را تصرف کرده‌اند.

همسرم با شنیدن این حرف و خبر، دوباره به یاد روزهای گذشته و خاطرات حکومت‌داری طالبان افتاد، چشمانش راه کشیده و در یک نقطهٔ نامعلوم وصل شده بودند. از من می‌پرسید، حال چه کنیم؟ چه بخوریم، چگونه زندگی کنیم و چگونه‌ها و چطورهای دیگر که من برای ایشان پاسخ نداشتم. همسرم نیز به این پرسش‌های خود پاسخ نداشت، چون از دورهٔ پیشین طالبان و آن روزگار نکبت و مملو از هرگونه عسر و حرج و آن بیچارگی و درماندگی، خاطره‌های اختناق‌آور داشت و من با این‌که برای او هیچ پاسخ نداشتم، چون متولد پاکستان بودم و سال ۱۳۸۱ آغاز حکومت حامد کرزی به سن ۱۱سالگی به کشور برای بار نخست آمده بودم و در مورد طالبان فقط انواع و اقسام داستان‌های منفی که از همه شنیده بودم، در ذهن داشتم. ولی طبق عرف مسلمانی و افغانستانی برایش دلداری داده و می‌گفتم: خدا مهربان است، پس از هر تاریکی، روشنی؛ پس از هر شب، روز و پس از هر نشیب، فراز وجود دارد.

اما هنوز با این‌که یک سال از ورود کامل این گروه تروریستی می‌گذرد، هر دوی ما نه، بلکه همهٔ ملت معصوم و مظلوم ما در پی همان روشنی، روز و فراز نامعلوم هستیم تا اگر پیش از مردن به آن دست یابیم.

نمونه‌هایی از **خشونت‌های حاد طالبان** علیه زنان

نیمرخ

گزارش‌های نشر شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی فعال در افغانستان، نهادهای حقوق بشری ناظر بر وضعیت کشور و رسانه‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهد که طی یک سال گذشته خشونت‌های حاد علیه زنان افزایشه یافته و در برخی موارد طالبان عامل خشونت بوده‌اند.

عفو بین‌الملل Amnesty International، دفتر معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان UNAMA، دیده‌بان حقوق بشر Human Rights Watch، بخش زنان سازمان ملل UN Woman و کمیسیون مستقل حقوق بشری افغانستان (در تبعید) از جمله نهادهایی هستند که با نشر اعلامیه‌ها و گزارش‌های مستند از نقض حقوق بشری، محدود شدن آزادی‌های مدنی و نادیده گرفته شدن خواست‌های اساسی زنان توسط گروه طالبان، ابراز نگرانی کرده‌اند.

نیمرخ در چارچوب این گزارش تلاش کرده‌است تا بخشی از خشونت‌های حاد علیه زنان طی یک سال گذشته را بر محور نوعیت رویدادها ثبت کند. پس از روی کار آمدن گروه طالبان در افغانستان با آن‌که به تعبیر نهادهای حامی خبرنگاران و رسانه‌ها، فضای خفقان‌آوری بر آزادی بیان مسلط شد، اما برخی از رویدادها به ویژه برخوردهای خشن گروه طالبان با زنان چنان تکان‌دهنده بود که تعدادی از آن‌ها رسانه‌ای گشته و باعث واکنش مردم و جامعه جهانی شدند.

خشونت‌های حاد علیه زنان توسط گروه طالبان: گروه طالبان ضمن اعمال محدودیت‌ها و خشونت‌های سیستماتیک بر زنان که به هدف حذف اجتماعی، سیاسی زنان صورت می‌گرفت، انواع مختلف خشونت‌های حاد علیه زنان را مرتکب شدند و یا باعث اعمال خشونت‌های حاد علیه زنان بوده‌اند.

قتل و خودکشی:

زینب عبداللهی، زن جوانی بود که به تاریخ ۱۳ جنوری ۲۰۲۲ در ایستگاه بازرسی گروه طالبان در ناحیهٔ سیزدهم شهر کابل در دشت برچی با شلیک مستقیم توسط جنگجویان گروه طالبان کشته شد. حوالی ساعت ۱۱ شب زمانی که زینب کشته شد، او با نامزد و دیگر اعضای خانواده از یک مراسم عروسی به خانه برمی‌گشتند.

داکتر نفیسه، زن جوانی بود که در بلخ به عنوان قابله کار می‌کرد، اما به تاریخ اول اپریل ۲۰۲۲ میلادی توسط جنگجویان گروه طالبان با شلیک گلوله کشته شد. یک زن جوان در ولایت کندز پس از آن‌که به هشدارهای مکرر، مبنی بر ترک شغل‌اش از معارف تسلیم نشد، در خانه‌اش سر بریده شده‌است. یک منبع محلی با ارسال پیامی به نیمرخ گفت: یک زن جوان در همسایگی خانه‌شان که کارمند معارف در شهر کندز بود، اواخر ماه جوزای ۱۴۰۱ خورشیدی به گونه‌ای فجیع «در داخل حمام خانه‌اش سر بریده شده‌است.» این منبع افزود: «این خانم چندین‌بار از سوی افرادی هشدار دریافت کرده بود که وظیفه‌اش را ترک کند، اما او به کارش ادامه داد.» گفته می‌شود کسانی که به او هشدار می‌دادند، از اعضای طالبان در کندز بوده‌اند. به گفتهٔ منابع، ساعت ۹ شب، فرد ناشناسی وارد خانه شده و این خانم را با چاقو سر بریده بود. بر اساس یک گزارش تحقیقی، شبکهٔ تلویزیونی افغانستان اینترنشنال که یک ماه قبل منتشر شد، در جریان ٦ ماه نخست ۲۰۲۲ میلادی، ۱۰۴ زن در افغانستان به‌قتل رسیده یا خودکشی کرده‌اند. طبق این گزارش دست‌کم ۲۸ زن توسط همسران‌شان و ۱۱ زن دیگر توسط برادر، پدر و پسران‌شان کشته شده‌اند و نیز ۲۸ زن دیگر خودکشی کرده‌اند.

تجاوز جنسی:

منابع محلی در تخار روز چهارشنبه، ۱۹ اسد ۱۴۰۱ خورشیدی گفتند که یک فرماندهٔ گروه طالبان در این ولایت بر یک زن تجاوز جنسی کرده‌است. منابعی از تخار به رسانه‌ها تأیید کردند که این فرماندهٔ طالبان، گلزار گجر نام دارد و چند روز قبل در ولسوالی ورسج به بهانهٔ تلاشی وارد یک منزل شده و بر یک زن تجاوز جنسی کرده‌است.

فروش زنان:

یک زن متأهل در فاریاب در بدل ۱٦۰ هزار افغانی فروخته شد. محمداسماعیل، یکی از فرماندهان نظامی گروه طالبان در فاریاب به تاریخ ۵ اسد ۱۴۰۱ خورشیدی به رسانه‌ها گفت که یک زن متأهل در ولسوالی گرزیوان این ولایت فروخته شده‌است. به گفتهٔ او، مرد معتاد به مواد مخدر به نام رسول‌داد، همسر ۳۵ ساله‌اش را به یک مرد دیگر فروخته‌است. آن‌ها یک پسر چهار ساله نیز داشتند.

هم‌چنین، فرماندهی نظامی گروه طالبان در هرات به تاریخ ۱۳ اسد ۱۴۰۱ خورشیدی با پخش خبرنامه‌ای گفت: یک مرد به اتهام فروش مادرش دستگیر شده‌است. این مرد با دو نفر دیگر که طرف معامله بودند از دروازهٔ میرداود شهر هرات دستگیر شدند. گروه طالبان ادعا کرد که این مرد مادرش را در بدل ۴۵۰ هزار افغانی فروخته بود و در هنگام بازجویی به این کار اعتراف کرده‌است.

به تاریخ ۱۱ نوامبر ۲۰۲۱ میلادی مرضیه، زن میان‌سالی در شهرک حیدرآباد مرکز ولایت غزنی که پس از آمدن طالبان بی‌کار شده بود، دختر ۱۳ ساله‌اش را به فروش گذاشت تا با بهای او شکم دو دختر کوچکترش را سیر کند.

محاکمهٔ صحرایی:

کریمه، زن ۳۵ ساله، به تاریخ ۲۵ دلو ۱۴۰۰ خورشیدی در ولسوالی نسی ولایت بدخشان توسط گروه طالبان در ملأ عام سنگ‌سار شد. یک منبع محلی از ولسوالی نسی به نیمرخ گفت: ملا جمعه فاتح، ولسوال گروه طالبان در ولسوالی نسی(درواز بالا) نسی دستور این سنگ‌سار را صادر کرده بود و اتهام زنا زده بود، در حالی که کریمه حامله بود. او افزود که هنگام سنگ‌سار کردن کریمه در نزدیک دریای آمو، مردم اجازهٔ فیلم گرفتن و عکس‌برداری نداشتند. هرچند آمار دقیقی از شلاق خوردن زنان در محاکم صحرایی طالبان در دست نیست، اما برخی از این رویدادها را نیمرخ ثبت کرده‌است. دفتر والی گروه طالبان در غور روز چهارشنبه، ۲۹ سرطان ۱۴۰۱ خورشیدی با پخش خبرنامه‌ای گفت که یک زن و یک مرد به اتهام «دید و بازدید خلاف شرع» مجازات شدند. بر اساس این خبرنامه، این زن و مرد در شهر فیروزکوه، مرکز ولایت غور هرکدام به ۳۹ شلاق محکوم و در انظار عموم شلاق زده شدند. هم‌چنین گروه طالبان روز یکشنبه، ۹ اسد ۱۴۰۱ خورشیدی در نتیجهٔ محاکمهٔ صحرایی در ولایت ننگرهار یک زن و دو مرد را به اتهام زنا شلاق زدند. منابع محلی در گفت‌وگو با رسانه‌ها تأیید کردند که محکمهٔ شهری طالبان در جلال‌آباد، مرکز ولایت ننگرهار بدون طی مراحل و بررسی پروندهٔ افراد بازداشت‌شده، هر کدام از این سه تن را در ملأ عام ۳۹ شلاق زده‌اند. طبق گزارشی دیگر، ملا جمعه فاتح، ولسوال گروه طالبان در ولسوالی نسی(درواز بالا) و قاری محمدحنیف محمدی، از اعضای این گروه روز چهارشنبه، ۲۹ سرطان ۱۴۰۱ خورشیدی دو زن را در ملأ عام شلاق زدند. یکی از مردم محل به رسانه‌ها گفت که این دو زن با هم مادر و دختر هستند. آسیه نام زن جوانی است که همراه با مادرش ۱۰۰ شلاق طالبان در ملأ عام را متحمل شدند. به گفتهٔ منابع محلی، عبدالحسیب، شوهر آسیه، چندی پیش او را طلاق داده و دوباره با آسیه عقد کرده بود، اما پس از دعوای خانوادگی، آسیه و مادرش را به محکمهٔ صحرایی طالبان کشاند و ملا جمعه آنان را محاکمهٔ صحرایی کرده، شلاق زد. به تاریخ ۱۲ اکتبر ۲۰۲۱ میلادی، طالبان در ولسوالی دولت‌یار ولایت غور یک دختر را پس از محاکمهٔ صحرایی در ملأ عام «شلاق» زدند. این دختر ساکن هرات بود و با یک پسر اهل دولت‌یار به قصد ازدواج از منزلش فرار کرده بود.

خشونت‌های حاد علیه زنان توسط گروه طالبان: گروه طالبان ضمن اعمال محدودیت‌ها و خشونت‌های سیستماتیک بر زنان که به هدف حذف اجتماعی، سیاسی زنان صورت می‌گرفت، انواع مختلف خشونت‌های حاد علیه زنان را مرتکب شدند و یا باعث اعمال خشونت‌های حاد علیه زنان بوده‌اند.

شکنجه و کشتار منتقدان و مخالفان:

به تاریخ چهارم سپتامبر ۲۰۲۱ میلادی؛ نگار عضو پیشین پلیس در ولایت غور، در خانه‌اش پیش چشمان کودکانش توسط جنگجویان طالبان کشته شد. محمدحنیف، پسر نگار در یک مصاحبه با رسانه‌ها گفت: «افراد طالبان مغز سر مادرم را با چاقو و پیچکش کشیدند». به تاریخ نهم اکتبر ۲۰۲۱ میلادی، خانوادهٔ عالیه عزیزی، مدیر زندان زنانهٔ هرات گفتند: یک هفته پیش عالیه به دستور طالبان سر کار رفت و مفقود شد. برادر عالیه عزیزی در گفت‌وگو با نیمرخ تأیید کرد که گروه طالبان، مظنون اصلی مفقود شدن عالیه‌است. عالیه عزیزی هنوز مفقودالاثر است. سوم نوامبر ۲۰۲۱ میلادی پنج زن فعال مدنی و عضو پیشین نیروهای امنیتی پیشین در ولایت بلخ توسط گروه طالبان تیرباران شدند. مسئولان شفاخانهٔ مرکزی شهر مزارشریف این خبر را تأیید کردند که اجساد زنان تیرباران شده توسط مردم در این مرکز صحی منتقل شده‌اند.

دفتر معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان یا UNAMA به تاریخ ۲۹ سرطان ۱۴۰۱ خورشیدی با نشر گزارشی از وضعیت حقوق بشری در افغانستان یافته‌های کلیدی و تکان‌دهندهٔ خود را از ۱۵ آگوست ۲۰۲۱ تا ۱۵ جون ۲۰۲۲ میلادی در افغانستان منتشر کرد. بر اساس این گزارش، پس از آمدن گروه طالبان به قدرت، طی ۱۰ ماه تلفات افراد ملکی به دو هزار و ۱۰٦ مورد رسیده‌است که شامل ۷۰۰ کشته و ۱۴۰٦ زخمی می‌باشد. هم‌چنین، طالبان ۱٦۰ قتل فراقانونی، ۱۷۸ دستگیری و بازداشت خودسرانه، ۲۳ مورد بازداشت غیرقانونی و ۵٦ مورد شکنجه و بدرفتاری با اعضای پیشین نیروهای امنیتی را انجام داده‌اند. گروه طالبان نیز ۵۹ قتل فراقانونی، ۲۲ دستگیری و بازداشت خودسرانه و ۷ مورد شکنجه و بدرفتاری را با افراد متهم به همکاری با داعش اعمال کرده‌اند. یوناما هم‌چنان گفت که طالبان ۱۸ قتل فراقانونی، ۵۴ مورد شکنجه و بدرفتاری و ۱۱۳ مورد دستگیری و بازداشت خودسرانه و ۲۳ مورد بازداشت غیرقانونی شهروندان را مرتکب شده‌اند.

نیم‌رخ

• Mon • Agu. 15, 2022 • No.154 • Vol.06

• **صاحب‌امتیاز و مدیرمسوول**: فاطمه روشنیان
• **سردبیر و ویراستار**: امان میرزایی / • **سردبیر بخش آنلاین**: حسین احمدی
• **گزارشگران**: لطیفه سادات موسوی، معصومه رها، زهرا سالومه و مصطفی بهین
• **صفحه‌آرا**: اسماعیل لعلی
•به‌غیر از سرمقاله، مطالب دیگر بیانگر دیدگاه نویسندگان است.

mail@nimrokhmedia.com www.nimrokhmedia.com fb.com/nimrokhmedia +1(403)991 5838

یک‌سال سیاه دختران آموزش گریز

مصطفی بهین

از زمان قدرت گرفتن دوبارهٔ طالبان در افغانستان، رهبران و اداره‌های تحت امر آن‌ها به‌طور متوسط، ماهانه سه فرمان علیه حقوق زنان و دختران صادر کرده‌اند. بر اساس این فرامین، محدودیت‌های بیشتر و سخت‌گیرانه‌تری در تمام عرصه‌های زندگی بر زنان افغانستان وضع شده‌است که سهم‌گیری زنان را در بخش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی محدود می‌کند.

بیش از ۳۶۵ روز از بسته ماندن مکتب‌های بالاتر از صنف ششم دخترانه در افغانستان می‌گذرد. هنوز چشم‌اندازی برای پایان این بن‌بست وجود ندارد. به‌رغم درخواست‌ها و انتقادهای زیاد داخلی و بین‌المللی طالبان پاسخ روشنی نداده‌اند که چرا مکتب‌های دخترانه در افغانستان هنوز بسته‌اند.

طالبان، زنان و دختران را سپر دفاعی برای خود در میدان سیاست قرار داده‌اند و با وضع محدودیت‌ها بر زنان و باز نکردن مکتب‌های دخترانه، می‌خواهند از این موضوع امتیاز و مشروعیت خود را از جامعهٔ جهانی بگیرند. به‌نحوی طالبان، آموزش دختران و حقوق زنان را به‌خاطر به رسمیت شناخته شدن حکومت‌شان از سوی کشورها، گروگان گرفته‌اند.

با پایان دو دهه جنگ آمریکا و متحدانش در افغانستان علیه گروه طالبان در ماه اسد ۱۴۰۰، بار دیگر قدرت به‌دست این گروه تروریستی افتاد. بخش آموزش و تحصیلات از بخش‌های مهم و کلیدی جامعه است که در جابه‌جایی‌های سیاسی، آسیب‌های زیادی را متحمل گردیده و هر آن‌چه پیشرفت و دستاورد در این بخش از سال ۲۰۰۱ به‌دست آمده بود را در معرض خطر از دست رفتن قرار داده‌است. این موضوع را در اقدامات گروه طالبان در برابر مؤسسه‌های آموزشی و دانشگاه‌ها می‌توان مشاهده کرد آن‌چه که در میان بسیاری از مردم، باعث نارضایتی‌های بسیاری شده است. تخمین‌ها نشان می‌دهد که از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۵ تحصیلات ابتدایی از نهصد هزار به ۹٫۲ میلیون افزایش پیدا کرده و سهم تحصیلات دختران و زنان نیز از صفر به رشد ۳۹ درصد رسیده بود.

در دوران حکومت طالبان در سال‌های پیش از ۱۳۸۰ در افغانستان، این کشور تنها ۷ دانشگاه دولتی داشت. در دوران پس از آن؛ تعداد دانشگاه‌های دولتی و مؤسسات آموزشی به ۳۹ (۲۴ دانشگاه و ۱۵ مرکز آموزش عالی) افزایش یافت. این در حالی است که تا پایان دور اول زمام‌داری طالبان، دانشگاه‌های خصوصی وجود نداشتند؛ اما در سال ۱۴۰۰ تعداد دانشگاه‌های خصوصی در این کشور ۱۲۹ دانشگاه و مؤسسهٔ عالی آموزشی خصوصی برآورد شده‌است. بخش خصوصی نه تنها امکان تحصیل برای تعداد بیشتری را فراهم کرد؛ بلکه به اشتغال‌زایی در بخش آموزش نیز منجر شد.

گروه طالبان در دور جدیدشان گفته‌اند: تمام افراد تحصیل‌کرده و نخبگان به کشور بازگردند، چرا که برای آینده به حضور آن‌ها نیاز داریم. اما این گروه به هیچ‌یک از وعده‌های‌شان پایبند نبوده و نیستند، همان قسم که در مذاکرات‌شان با آمریکا گفته بودند به تمام دستاوردهای آموزشی و مدنی احترام می‌گذارند و زنان از تمام حقوق‌شان برخوردار خواهند بود. گفته‌ها و عملکردهای متناقضی در میان این گروه وجود دارد. با قدرت گرفتن طالبان «عبدل باقی حقانی» وزیر تحصیلات این گروه اعلام کرد؛ برنامهٔ آموزشی کشور باید مورد بازبینی قرار گیرد. او از حضور زنان در دانشگاه، در کلاس‌های تفکیک شده از نظر جنسیتی خبر داد و پوشش کامل اسلامی را برای حضور در دانشگاه الزامی خواند.

از زمان قدرت گرفتن دوبارهٔ طالبان در افغانستان، رهبران و اداره‌های تحت امر آن‌ها به‌طور متوسط، ماهانه سه فرمان علیه حقوق زنان و دختران صادر کرده‌اند. بر اساس این فرامین، محدودیت‌های بیشتر و سخت‌گیرانه‌تری در تمام عرصه‌های زندگی بر زنان افغانستان وضع شده‌است که سهم‌گیری زنان را در بخش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی محدود می‌کند. تعداد زیادی از نهادهای حقوق بشری صدای‌شان را علیه وضع فرمان‌های طالبان بلند کرده‌اند؛ اما هیچ پاسخ روشنی از سوی رهبران طالبان دریافت نکرده‌اند. تأثیر این فرمان‌ها و برنامه‌ها بر وضعیت روحی، روانی، اقتصادی و اجتماعی زنان در کوتاه‌مدت و دراز مدت بسیار بزرگ و نگران کننده‌است. ادامهٔ بسته ماندن مدرسه‌های دخترانه به مرور زمان ضررهای اجتماعی را به میان می‌آورد که جبران کردن آن نه تنها برای افغانستان، بلکه برای منطقه و جهان مشکل خواهد بود.

نعیم نظری کمیشنر پیشین کمیسیون حقوق‌بشر افغانستان می‌گوید: «طالبان زنان و دختران را سپر دفاعی برای خود در میدان سیاست قرار داده‌اند و با وضع محدودیت‌ها بر زنان و باز نکردن مکتب‌های دخترانه، می‌خواهند این موضوع را وجه‌المصالحه قرار بدهند.»

اشارهٔ آقای نظری به این است که طالبان، آموزش دختران و حقوق زنان را به‌خاطر به رسمیت شناخته شدن حکومت‌شان از سوی کشورها، گروگان گرفته‌اند. این نظر در میان مردم افغانستان پر طرفدار است. واقع این است که بسیاری فکر می‌کنند طالبان از آموزش دختران و حقوق زنان به عنوان یک حربهٔ سیاسی سود می‌برند.

آقای نظری این رویکرد طالبان را تصمیم جنایت‌کارانه می‌داند.»اگر این وضعیت دوام کند، ما شاهد عقب ماندن افغانستان از کاروان تمدن بشری خواهیم بود که جبران آن به مراتب دشوارتر از بیست‌سال گذشته خواهد بود.»

شواهد نشان می دهد که چشم‌اندازی برای احتمال شکل‌گیری تحصیلات و آموزش بسیار اندک است و اگر نگوییم وجود ندارد، حداقل تحت شرایط فعلی (حضور طالبان) بسیار ایدئولوژیکی خواهد بود. حالا که دختران بالاتر از صنف ششم در آستانهٔ از دست دادن یک سال تعلیمی است، چشم به آیندهٔ سیاه‌شان دوخته‌اند. ولی در آن طرف، دختران رهبران گروه طالبان در کشورهای عربی در حال آموختن هستند، بر اساس گزارش «دی تلگراف»، مقامات عالی‌رتبهٔ طالبان در عین حال که میلیون‌ها دختر را در افغانستان از تحصیل محروم کرده‌اند، دختران خود را به مکاتب و دانشگاه‌های خارج از افغانستان می‌فرستند.

یکی از اعضای تیم مذاکره کنندهٔ طالبان در دوحه گفته بود، فرزندان طالبان آموزش خود را در مکاتب کشور قطر آغاز کرده‌اند. هم‌چنان در این گزارش آمده‌است، دختر یکی از وزیران کنونی طالبان و عضو سابق شورای رهبری این گروه در حال حاضر در یکی از دانشگاه‌های قطر در رشتهٔ پزشکی تحصیل می‌کند.

یک مقام طالبان که قبلاً در قطر مستقر بوده گفته‌است: «اعضای طالبان و خانواده‌هایشان که در اینجا (قطر) زندگی می‌کنند، مطالبات شدیدی برای آموزش مدرن دارند و هیچ‌کس با آن برای پسران یا هم دختران در هر سنی مخالف نیست.» این در حالی است که گروه طالبان تمام دختران بالاتر از صنف ششم را در افغانستان از رفتن به مکتب منع کرده‌اند.

بر اساس این گزارش، مقامات طالبان در افغانستان دختران خود را به‌طور مخفیانه در مکاتب و دانشگاه‌های خصوصی ثبت‌نام کرده‌اند که در آن دروس خارجی از جمله زبان انگلیسی و کامپیوتر نیز آموزش داده می‌شود. در این گزارش هم‌چنان آمده‌است، رهبران طالبان از زمانی که به قدرت بازگشته‌اند، به دنبال همسر دوم تحصیل کرده هستند.

راحله که تا پارسال دانش‌آموز صنف یازدهم مکتب بود می‌گوید:» به نسل بعد خواهم گفت که من تحصیلات بالاتر از چند کلاس را ندارم؛ زیرا طالبان به من اجازهٔ رفتن به مکتب را ندادند.»

با آن‌که این گروه، قبل از شروع سال تعلیمی ۱۴۰۱ گفته بود، مکاتب دخترانهٔ بالاتر از صنف ششم باز خواهد شد؛ اما در دومین روز سال جاری خورشیدی از اعلامیهٔ خود مبنی بر بازگشایی مکاتب بالاتر از صنف ششم دختران، عقب‌نشینی کردند و گفتند تا زمانی که طرحی مطابق با قوانین اسلامی تنظیم نشود، مکاتب هم‌چنان تعطیل خواهد ماند.

راحله با گلوی بغض کرده می‌گوید: « من آن لحظه را هرگز فراموش نمی‌توانم که طالبان«مانع رفتن ما به مکتب شدند. لحظهٔ بسیار بد و غم‌انگیزی بود؛ زیرا ما برای آینده، برای یک زندگی خوب به آموزش و شغل نیاز داریم.»

فشارهای روانی که ناشی از محدویت‌ها و بسته ماندن مکاتب به روی زنان و دختران دانش‌آموز وارد شده، بسیار وسیع و جبران ناپذیر است. شیما قاسمی مادر سه دانش آموز دختر است که دخترانش بعد از قدرت‌گیری طالبان از آموزش باز مانده و مجبور شدند در خانه بمانند. او می‌گوید:» دختر بزرگم که دانش آموز صنف دهم مکتب بود بعد از بسته شدن مکاتب به روی دختران دچار وضعیت بد روحی شده و یک‌بار نیز اقدام به خودکشی کرده‌است.»

شیما قاسمی به‌خاطر درآوردن دخترانش از این وضعیت و ادامه دادن تحصیل آن‌ها قصد مهاجرت را دارد تا بتواند زمینهٔ بهتری را برای دخترانش فراهم کند.» من هرگز فکر نمی‌کردم که روزی به‌خاطر آموزش دخترانم وادار به مهاجرت شوم، ولی فعلاً در شرایطی قرار دارم که ممکن است دخترانم را به‌خاطر شوک وارد شده از دست بدهم.»

در آستانهٔ برگزاری نشست علما در کابل که با مدیریت گروه طالبان برگزار شده بود، امید بر آن می‌رفت تا در مورد مکاتب دخترانه نیز تصمیم گرفته شود. ولی در پایان این نشست معلوم شد که هیچ حرفی از آموزش و بازگشایی مکاتب دخترانه به میان نیامده‌است.

رضوانه احمدی یکی از معلمان قبلی مکتب دخترانه حوزهٔ ۱۸ کابل می‌گوید: «ما زنان ۲۰ سال پیش نیستیم. طالبان می‌خواهند با گفتن این‌که امروز مکاتب را باز می‌کنیم یا فردا و یک ماه بعد، زنان را آرام کنند؛ اما در پایان روز هیچ اتفاقی نمی‌افتد. طالبان می‌خواهند تمام زنان افغانستان را فریب دهند.»

رضوانه احمدی با بسته شدن مکاتب دخترانه تصمیم گرفته تا از تجربه‌هایش برای مبارزه با این کار جاهلانهٔ گروه طالبان استفاده کند. او اندکی بعد از این اقدام به کمک مالی دوستانش یک خانه را به کرایه گرفته تا در آن‌جا دختران صنف‌های بالاتر از ششم را آموزش دهد.» من نتوانستم تحمل کنم که شاگردانم نمی‌توانند دیگر به مکتب بروند، با دوستانم مشورت کردم و آن‌ها حمایت کردند، حالا سه نفر هستیم که بالاتر از ۳۰ نفر را در ساعت‌های مختلف درس می‌دهیم.»

افغانستان تنها کشوری در جهان است که دروازه‌های مکاتب به روی دختران بسته‌است. سحر فطرت، دستیار پژوهشگر بخش حقوق زنان در دیده‌بان حقوق بشر می‌گوید: «غیرقابل باور است که ما در سال ۲۰۲۲ در مورد این‌که آیا دختران باید اجازهٔ تحصیل داشته باشند یا خیر، بحث کنیم.» او هم‌چنان اضافه کرد که جهان باید به صدای زنان افغانستان گوش دهد و برای پایان‌دادن به این ستم تکان‌دهنده بیشتر تلاش کند.» هر روز میلیون‌ها دختر افغانستان، فرصت‌ها و رویاهایی را از دست می‌دهند که هرگز نمی‌توانند دوباره به‌دست بیاورند.»